B. I
41

کتاب تذکرهٔ شوشتریه

تالیف

سید عبد الله بن سید نور الدین بن سید نعمت الله الحسیني
الشوشتري المتخلص به فقیر المتوفی
۱۱۷۳ هجري قدسي

بتصحیح خان بهادر مولوی بخش و اقل العباد محمد هدایت حسین
برای ایشیاتک سوسایتی بنگاله

در بیپتس مشن پریس در کلکته از بلاد هند
بطبع رسید
۱۳۴۳ هجري مطابق ۱۹۲۴ مسیحی

مصنف رحمه الله کتاب تذکرهٔ شوشتر را بر
چهل و چهار فصل منقسم کرده اما عنوانات
فصول ذکر نفرموده صرف عدد
فصول بیان نموده تسهیلاً
للقارئین عنوانات در
فصول ذکر شد

فصول | صفحه

فصول | صفحه

فصول — صفحه

تذکرهٔ شوشتر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین - و الصلوة و السلام علی محمد و اله و اصحابه الطاهرین *

اما بعد آورده‌اند که در قضیه طوفان نوح که عالم غرق آب و معمورهٔ زمین خراب و جمهور بني آدم اوارهٔ دیار عدم گردیدند معدودی که بمضمون فنجیناه و اصحاب السفینة نجات یافته بودند بر فراق اصحاب و اففای احباب همواره مکدر و ملول و بنوحه و زاري مشغول بوده درکمال بیسامانی و پریشاني بسر مي بردند و بعد ازانکه بمرور روزگار و تمادي دهور و اعصار توالد و تناسل نمودند و کثرت در افراد انسان پدید آمد هرج و مرج و اختلاف و جدال و نزاع و دعوی و قیل و قال که از لوازم کثرت است درمیان ایشان سنوح یافت و از بی اعتدالي و تغلب اقویا ضعفا در زحمت بودند تا آنکه دانشمندان را رای صواب پیرا برین قاعده قرار یافت که فرمان فرمائي مقتدر مطاع واجب الاتباع في مابین خود تعیین و در مواقع اختلاف برای رزین او رجوع نمایند و نظم مهام عباد و تنبیه و تادیب اهل فتنه و فساد منوط بکفایت او بوده خلایق در مهد امن و امان آسوده باشند ر بجهت این امر مهم کیومرث ابن آدم را که بحسب سن و عقل و کیاست و حکمت و رزانت و حسن سیاست ممتاز بود اختیار نمودند (بعضی از مورخین گفته‌اند که کیومرث نبیرهٔ حضرت آدم بود وبرخی از

احفاد نوح گفته‌اند) و خدمه و اسباب لازمه جهت او مرتب داشته هریک از رعایا بقدر استطاعت چیزی از خالصهٔ خود قبول نمودند که همه ساله برسم خراج جهت مصارف سلطنت بسرکار او رسانند و تاجی ساخته برسر او نهادند که در مجلس دیوان بان علامت مردم اورا بشناسند و مدت پادشاهي او بیست سال بود و بعد ازان هوشنگ پسر یا برادر زادهٔ او بسلطنت نشست و او پادشاهی عادل وحکیمی کامل بود و تا آن زمان مردم بساختن خانه و عمارات گلین نپرداخته بودند و بکولا و کپرها که از چوب و نی ترتیب مي نمودند بسر مي بردند و بعضی بکهوف جبال و مغارها و جنگلها مسکن می‌نمودند و باین سبب تعب و رنج بسیار مي‌کشیدند - لاجرم هوشنگ فرمان داد که مردم خانه بسازند و مقرر داشت که خانها را نزدیک یکدیگر و اساسها را محکم و دیوارها را بلند نمایند و بعد از اتمام خانها حصاری وثیق بدور خانها بنا نهاد که مجموع شهر حکم یک خانه بهم رسانید و چون مردم در مساکن خود قرار گرفتند و از زحمت گرما وسرما و باد و باران آسوده دل گشتند و ذخایر و اموات خود را در مخازن و مقابر مضبوط و اطفال و عورات را در اندرونها مستور نمودند و بسبب با روی شهر از آسیب سباع و حیوانات وحسي خلاص یافتند این وضع ایشانرا بسیار خوش آمد و آن شهر را شوش گفتند بلغت قدیم یعنی خوب وبعد ازان هوشنگ بتقریبي بکنار رود کرن رسید چون ملاحظهٔ وضع آن مکان نمود گفت اینجا شوشتر است و استعداد آن برای بنای شهر بهتر است و مهندسان را امر نمود که طرح آن را ریختند و ببنای ان اشتغال نمود و گویند شوش بشکل باز ساخته شده و شوشتر بشکل اسپ و مشهور است که در وقت آغاز بنای شوشتر هوشنگ خود بر سر عمله حاضر بود دید که سگی از موضع شهر بیرون رفت و بعد از زمانی پارهٔ استخوانی بدندان گرفته مراجعت نمود و بخوردن آن

استخوان مشغول گردید از ملاحظهٔ این حال و مشاهدهٔ این فال پادشاه متاثر شد و آثار ملال بر ناصیه او ظاهر گردید دانشمندی از ندما این معنی را بفراست یافته معروض داشت که از رهگذر این سگ غباری بخاطر انور نه نشیند, غالبا این چنین باشد که تربت این ولایت مقتضي فقر و درویشي و دون همتي و پست فطرتي و قناعت باشد و مردم آنجا بزحمت زندگي نمایند و کسب ایشان ضعیف و تحصیل ما یحتاج خود در وطن نتوانند نمود بلکه ازجاهای دیگر بمسافرت و مشقت بهم رسانیده درانجا صرف نمایند و مؤید این سخن آنکه صاحب نزهة القلوب در خواص بلدان آورده که خاک شوشتر مقتضي فقر و نیازمندیست و مردمان صاحب ثروت و توانگر درانجا بغایت نادر مي باشد و بزبان تازي شوشتر را تستر گویند بقاعدهٔ عرب که اکثر الفاظ عجمیه را تعریب مي کنند و بعضی گفته اند که شخصی از بني عجل تستر نام آنرا فتح نمود و باسم او مشهور شد و صاحب قاموس گوید تستر بر وزن جندب و شوشتر بشینین لحن است و با روی آن اول شهری است که بعد از طوفان بنا شده یعني از بلاد معمورهٔ و در بعض کتب قدیمه مسطور است که طالع شوشتر جوز است و مولانا جلال الدین محمد بن عبد الله یزدي در کتاب تحفة المنجمین سرطان گفته و این بصواب نزدیکتر است چنانچه مشاهدهٔ اخلاق و احوال آن ولایت دلالت تمام بران دارد و بتجربه رسیده که هرگاه قرانی از قرانات کبری یا خسوف یا کسوف در برج سرطان واقع شود معظم تاثیرات آن در آنجا کمال ظهور بهم میرساند.*

فصل اول

در شوشتر نرخ غلات و اطعمه غالبا ارزان باشد و گندم و برنج و سایر حبوب نیکو بعمل آید و ریع زراعت فراوان باشد و اراضي آنجا پر برکت

و بعدی سبک است که بیک دراز گوش شخم توان کرد و اشجار زود ترقی نماید و نارنج و لیمو و انجیر و انار ممتاز و سایر ثمار متوسط و نمک آنجا بغایت لطیف و ممتاز است و قلم از خواص آنجاست که بهمه بلاد عالم از آنجا می برند و پالیز آنجا نیکو ست و از آنجمله بادنجان و خیار و هندوانه بسیار خوب است و جوزق آنجا بغایت نیکو و پنبه آن بهتر از پنبه سایر بلاد است و تنباکو و خربزه را اگر نیکو تربیت کنند بدستور و در روزگار قدیم در حوالی شهر باغ و بوستان نبود و مزارع صیفی صحرای کتوند و جوبند بود که از قنوات گلو گرد که پادشاهان کیان احداث نموده بودند و هنوز هستند آب بانجا جاری می‌شد و چون از شهر دور بود و عبور از رود خانه بکشتی بود و مردم باین سبب زحمت میکشیدند و دارای اکبر نهر داریان را ابتدا و دارا ابن دارا تمام نمود و آب از میان شهر بصحرای عسکر جاری ساخت و بغرس اشجار و زرع صیفی پرداخت و این قبل از ظهور اسکندر ذو القرنین بود و بمرور ایام رود خانه عمیق شد و آب از نهر منقطع گردید و باغات که بعمل آورده بودند خشک و مزارع واریاب دیم شد و ان قنوات هم بایر شد و اینها در عهد ملوک طوایف بودند و کسی بحال آنجا التفات ننمود و چند سال متوالی خشک گذشت و قحط پدید آمد .

لاجرم ولایت خراب و مردم متفرق گردیدند و احدی از ایشان باقی نماند و مدتها بدین منوال بگذشت تا اردشیر ابن بابک بن ساسان بر ممالک استیلا یافت و ملوک طوایف را مقهور گردانید و همت بتجدید عمارت شوشتر گماشت و مردم را از اطراف بانجا کوچانید و امر نمود که خانه بسازند و در این باب تشدد بسیار نمود و منظور داشت که پایین دهنهٔ داریان بعرض رود خانه شادروانی بنا نماید تا آب مرتفع و بنهر داریان جاری شود و آن زمان رود خانه منحصر در داریان بود و قبل از اتمام شادروان اردشیر وفات

...باب قدیمهٔ ...وشتر

...ر داریان از ...یر تونلها ...لمه سلاسل ...اری بوده ...ست

...ادروان قیصر ...مین پل بزرگ ...ست

یافت و هم چنان بماند تا نبیرهٔ او شاهپور بن هرمز بن نرسي بن بهرام بن هرمز بن شاهپور بن اردشیر جلوس نمود و در آنوقت بحسب سن کودک بود و طایفه عرب از بادیه حرکت نمودند و آن حدود را الی اطراف خراسان بتاختند و انواع خرابي دران بلاد بظهور رسانیدند و چون شاهپور بحد کمال رسید اولاً بمواخذه و تادیب عرب پرداخت و خلقی بسیار از ایشان اسیر فرموده بود که شانهای ایشان را سوراخ و ریسمان گذرانیده دو دو بیک دیگر بسته بودند و همراه اردو مي گردانیدند و باین سبب اورا ذوالاکتاف گفتند و او را بعمارت شوشتر عنایت عظیم بود و چون بر قیصر تسلط یافت و اورا محبوس ساخت گفت اگر نجات خود مي خواهي باید شادروان شوشتر را ببندي و چنان کني که در زمین نزدیک شهر مزارع صیفي پیدا شود و زرع مائي نتوانند کرد قیصر چون برجان خود ایمن گشت کس فرستاده تا صناع و مهندسان زبردست از روم بیامدند و مال و خزاین بیاوردند و چنان کردند که ابتداء رود خانه کر کر را از زیر کوهی که الحال بقعه سید محمد گیاه خور بران واقع است الی بند قیر حفر نمودند و هنوز اثار کلنگ بر بعض اطراف آن نمایان است و آب را بدان طرف سر داده این طرف را خشک نمودند و بسنگ و ساروج بند زیر پل را بساختند و قیصر بفرمود که هر روز پس روز دو هزار گوسفند روانه کنند در گردن هر یکی. قدری زر یا نقره یا آهن یا سرب یا ارزیز چنانچه هر بامداد هزار گوسفند و هر شب هزار گوسفند میرسید و بشیر گوسفند نوره و گل تر مي کردند و بکار مي بردند و سنگهای بسیار بزرگ که جز بجر الثقیل حرکت نتوان داد دو دو بیک دیگر مي بستند و بطوقهای آهنین و سرب بهم مي. چسپانیدند و در کار مي نهادند و بعد ازان رود کر کر را که شکافته بودند بهمان دستور مسدود نمودند و آب را باعمال بردند و باغ و بوستان

مجدداً بساختند و گویند شاهپور قیصر را الزام نموده بود، که گلیکه در این کار صرف می‌شود باید از خاک قسطنطنیه باشد و قیصر مردم خود را امر نمود که از خاک قسطنطنیه بعراده آن قدر بیاوردند که بعد از اتمام کار انچه فاضل مانده بود در خارج شهر ریختند و این تلها که الحال هست و کوزه گران از آنها استعمال می کنند از آن است و قعر رود خانه را از دهنهٔ مافاریان الی بزیر پل بیک ترازو بسنگ و ساروج فرش نمودند تا بمرور ایام دیگر باره عمیق نشود و از این جهت بند میزان گویند و بعد ازان اورا مامور داشت که بالای شادروان بر رود قدیم پلی عظیم جهت سهولت تردد انسان و حیوان بساخت و اورا مرخص نمود و چهار دانگ آب تخمینا برود قدیم از زیر پل جاري بود و دو دانگ از انها رخنه‌خابهای عبدک و دهکي و فرجهای بند و خلل ها که بمرور ایام دران راه یافته بود برود گرگر لهذا دهی که بکنار این رود بود دو دانگه و آن را که بکنار آن رود بود چهاردانگه نام نهادند و این رود از منبع آن که در جبال بختیاري است الی منتهی که دریای عمان است واصله ما بین عراق و فارس است *

فصل دویم

مورخان در وصف شادروان شوشتر مبالغه بسیار نموده اند و گفته اند که در عالم بنائی ازان محکمتر نیست و مشهور است که چون کار گذاران و مستوفیان قیصر شروع بکار و برآورد خرج نمودند دیدند که خزاین قیصر وفا باتمام آن نمی نماید و عمله و کار کنان ازان کاو پر آزار نیز در زحمت بودند و هرمز نوریکه یک روز آنجا کار کرده بود روز دیگر طاقت کار نداشت و هر چند اجر ترا بمضاعف می نمودند رغبت نمي نمود آخر الامر رای برانه قرار دادند که جهت انتعاش قلوب و تحریک رواجي

شوق کار کنان و تخفیف مؤنت مفرحی مرکب از بعض فواکه و اجزای حیواني و معدني و نباتی ترتیب نمایند که این هردو فایده ازان حاصل تواند شد و حکیم حاذق فکرت اجزای آن را باین نحو نسخه نوشته

نسخه

برگ گل رخسار یک طبق - ورق نقره پیشاني یک صفحه - گل شمشیرک ابرو دو شاخه - بادام چشم دو دانه - زنبق بیني یک جزو - یاقوت رماني لب دو دانه - پسته خندان دهان یک دانه - مروارید ناسفته دندان بیست و هشت دانه - عنبر اشهب خال لا اقل یک جزو - سیب ذقن یک جزو - ترنج غبغب یک جزو - سنبل الطیب زلف دو دسته - انار بن پستان دو دانه - صدف سینه یک لوحه - خمیره صندل شکم یک قرص - نافه مشکین یک جزو - گل غنچه ناز یک جزو - یاسمن سرین یک بغل - ماهي سقن قورساق و ساعد چهار جزو - قصب الدریره انگشتان بیست عدد - عناب سرانگشتان بیست دانه - قند مکرر عشوه آن‌قدر که اجزا را شیرین کند و قیصر بفرمود تا مرکب اجزا را بالتمام از شاهدان فرنگي گلعذار و دلفریبان طناز عشوه کار با انواع باده و نقل و مزه و طعام خوشگوار بر سر کار آماده و حاضر داشتند تا آخر روز که عمله از زحمت کار مي‌آسودند بوصال آن دلبران و هم آغوشي آن سیمبران خوش وقت میگردیدند و مجمع آن ماه پارکان کنار رود خانه بود و از این جهت آن رود را ماه پاریان گفتند و بآن هوس کار کن بسیار از اطراف و جوانب فراهم آمده روز بروز انچه را برسم اجرت باز یافت مي نمودند شب بشب بان غارت گران عقل و هوش میرسانیدند تا آن کار با تمام رسید و رومیان ببلاد خود مراجعت نمودند و بعضی از ایشان را از آب و هوای شوشتر خوش آمد و رخصت حاصل نمودند از قیصر که در آنجا سکنا نمایند و بعضی از امور غریبه و صنایع عجیبه از ایشان

بمردم آندیار رسید از آنجمله معدن نقره تتبع نموده بودند در خارج شهر نزدیک بچشمه آب گرمک و چون کیفیت بعمل آوردن آن را بهمه کس تعلیم ندادند شیوع بهم نرسانید و الحال موضع آن معلوم نیست - دیگر حیاکت دیباج از این کرکي که در فصل پاییز در جوزق قلبلاب بهم میرسد که بمراتب از حریر خالص لطیف تر میباشد و آنرا بطراز زر و سیم و نقوش و الوان مختلفه مزین مي نمودند و در روزگار پیشین البسه و عمایم ملوک همه ازان بود و دیبای شوشتري مثلرد جمیع شعرا و ادبای زمان بود و عبدالواسع جبلي که از فصحای شیرین گفتار بود در مدایح سلطان سنجر وغیره همه جارنگینی بهار و طراوت رخسار یار و زینت مجلس پادشاه کامکار را بدیبای شوشتري تشبیه نموده و در مدح سلطان عبد الصمد گوید : * شعر *

گوید در آفرین تو هر روز مدحتی آراسته بگونه دیبای شوشتري

و در موضع دیگر گفته . * شعر *

گه از سنبل حجابی بر طراز پرنیان پوشد
گه از عنبر نقابی بر طراز شوشتر بندد

و چون اختراع این نوع لباس در عهد شاهپور واقع شد دور نیست که سابریه در بعض احادیث اهلبیت علیهم السلام مذکور است و فقهاء بثیاب منسوبه بشاهپور تفسیر نموده فن همان باشد و الحال مدتهاست که آن هم منسوخ و علاج رشتن آن را نمیدانند و از بعض معمرین استماع شده که آنرا با بعض ادویهٔ طبخي منکرده اند که وقتی بهم رسانید - دیگر دولاب رومي که در اعمال سهولت آب را از حضیض زمین باوج برین میرساند و الحال متداول است - دیگر عمل آتشبازی که در شبهای نوروز سلطاني معمول است چون رومیان را عادت آن بود که در شب سال نو که ابتدای تشرین الاول ایشان است این رسم را معمول میداشتند - القصه پل قیصر بحال خود

برجا بود تا در زمان دولت بني امیه که شبیب خارجي خروج نمود و شوشتر را پای تخت ساخت و حجاج بن یوسف ثقفی که از جانب عبد الملک بن مروان بن الحکم والي عراقین و خراسان نمود و مدتهای در دفع او کوشید و فایده نبخشید و شبیب همه روزه با سپاه خود از شهر بیرون میرفت و با عساکر حجاج محاربه مي نمود روزی وقت خفتن بشهر مراجعت میکرد اتفاقاً آب سیل طغیان نموده و شبیب بکنار پل اسپ میراند وبتماشای آب مشغول بود و شخصی سوار مادیان پیشاپیش میرفت و اسپ شبیب بزیان بود چون بمادیان نزدیک شد میل کشید شبیب بدهن آن زده خود با اسپ برود خانه پریدند و غرقه سیلاب فنا گردیدند - روز دیگر حجاج داخل ولایت شد و مردم را برجا دادن شبیب معاتب ساخت و ایشان معذرت خواستند که مارا از آمدن شبیب خبری نبود و در شب تاریک دفعة خود با سپاه از راه پل داخل شهر شد وما بندگان را قدرت بیرون کردن او نبود حجاج این معذرت را قبول و از مواخذه ایشان درگذشت و بفرمود که پل را خراب کنند و مردم بدستور قدیم بکشتي عبور نمایند تا دیگر احدی ناگاه داخل ولایت نشود و از آن قرار معمول گردید تا فتح علي خان آن را تجدید نمود چنانکه مذکور خواهد شد *

فصل سوم

آب و هوای شوشتر بسیار سازگار و با اکثر امزجه موافق است و مردمان غریب در هر موسم که وارد آنجا بشوند کمتر بیمار مي شوند و مرض طاعون هرگز مسموع نشده که در آنجا واقع یا از بلاد قریبه سرایت نموده باشد و عوام شوشتر گویند که این ببرکت دعای حضرت امام رضا علیه السلام است که در حین مسافرت از مدینه بخراسان وارد آنجا شده و این دعا

درحق ایشان نموده و امراض وبائي نیز بسیار کم است وغالب در اکثر امزجه صحت است و امراض کثیر الوقوع حمیات سهلة العلاج است و همینکه مرض مفارقت نمود بزودي رفع نقاهت مي‌شود و در اکثر فصول اغذیه غلیظه در آنجا معتاد است و بسبب سلامتي آب و هوا منشا انحراف مزاج کمتر میگردد - و اصل رود آنجا چشمهٔ کرن است که از حوالي زنده رود اصفهان میجوشد و همه جا مابین کوهکیلو و بختیاري تا شوشتر جاري است و از این هردو آبهای شور و شیرین بسیار داخل آن مي‌شود و رودی عظیم میشود که در خوزستان بآن عظمت نیست و پایین بند قیر رود دزفول بآن مي پیوندد و مجموع را دجیل اهواز گویند و اکثر اوصافیکه اطباء در مدح آب تعداد مینمایند از کثرت و غزارت و بعد منبع و شدت جریان بر صخور و جبال و صفای لون و سبکي وزن در آب شوشتر موجود است و در تابستان بسیار گرم باندک نسیم شمالي که بران بوزد بسیار سرد مي شود و معتاد است که دران فصل وقت نماز دیگر آبها را بکوزهای سفالین در موضع مرتفع میگذارند تا حرارت آفتاب آنرا زیاده تاطیفی بنماید و بمجرد غروب آفتاب و هبوب شمال بمرتبه سرد و لذید میشود که بجرعه واحد سیر نتوان خورد و هرچند زود تر بآفتاب بگذارند سرد تر میشود و هوای آنجا حار رطب است که در هردو کیفیت موافق روح حیواني است و رطوبت آن باعتدال است لیکن در بعض سنوات حرارت آن در فصل تموز بحد افراط میرسد - و سابقا معمول بود که منعمان اندرونهای گلین بسیار مرتفع میساختند و درها و روزنهای متعدد از اطراف جهت منفذ هوا قرار میدادند و گاهی اشتر خار نیز بشبابیک آن میزدند و آب میپاشیدند و این قسم اندرونرا گلستان گویند و در اوقات شدت حر آنجا مي‌غنودند و سایر الناس بشکافهای رودخانه دود انکه و سایه غرابها دفع آسیب گرما مي‌نمودند و در بعض خانها قنات بود که از

مافاریان آب مي‌آورد و در زیر زمین صفها و مجلسهای وسیع بدور آب میساختند و مردم هر محله بکاریزی که داشتند اکتفا مي نمودند لیکن الحال مدتهاست که قنوات همه بایرو اکثر چرخابها نیز بر طرف شده و بنای خانه گلین منسوخست و عمارات جدیده بسنگ و آجر پخته و گچ ساخته میشود و این معني باعث زیادتي اشتداد حرارت هوا گردیده است لاجرم طنازانیکه تاب گرما ندارند شوادان را اختیار نمودند و کار بجائی رسیده که کم خانه‌ایست که شوادانهای متعدد نداشته باشد و هوای بهار آنجا بغایت معتدل است و و فور گل و لاله و ریاحین خدا آفرین در صحراهای آنجا بحدی است که وصف نتوان نمود و شعرای سلف بهار شوشتر را ضرب المثل و تشبیه بهار سایر بلاد بآن نموده‌اند و نشـاطی در طبـایع خاص و عام آنجا دران فصل پیدا مي شود که اکثر اوقات را بسیرو تفنن و باغ روی میگذرانند و بفعل طبیعت ظرافتها و حرکات طفلانه چند از ایشان بظهور میرسد که در سایر اوقات از ان قسم شوخیها کمال تحاشي و استنکاف مینمایند و بهار نارنج آنجا بسیار معطر و گل سوري نیز از گل اکثر بلاد ممتاز است و هرگاه درکشیدن عرق آنها بی پروائي نکنند از گلاب و عرق بهار سایر گرمیسرات امتیاز ظاهر دارد و هوای زمستان آنجا نیز معتدل است و به آتش کردن بخاری و نشستن کرسي‌خانه کمتر احتیاج میشود و برف بسیار نادر است و در مدت العمر راقم حروف که از پنجاه سال متجاوز است یکدفعه برف باریده و الحال بعنوان تاریخ مذکور میشود و باران در سنوات مختلف است و اکثر زرع آنجا الحال دیم است و چون اراضي پر برکت و هوا معتدل است بسه چهار باران که در تمام زمستان بشود محصولات حسب الخواهش بعمل مي‌آید و در بعض اوقات اتفاق شده است که بدو باران کامل زراعات نیکو بعمل آمده‌اند چنانچه چند سال متوالي بسبب کمي بارش یا سایر آفات زراعات دیم

ضایع شوند این معني باعث ضعف یقین زارعین نمیشود و در اساس توکل ایشان هیچ نوع خللی راه نمي‌یابد بلکه باعث زیادتي اُمیدواري ایشان بمرحمت رب العالمین است و این حالت مکرر مشاهده شده و حیله و مکر و شیطنت بطبع مردم شرشتر کمتر وجود دارد و پرهیزگاري ایشان از حقوق الناس بیش از اهالي اکثر بلاد است و مسامحه در آمور و ترک تاسف مافات از حالات جبلی ایشان است و شجاعت و دلاوري در ایشان غالبست و در حسن اعتقاد بسلسله سادات و علماء و مشایخ و عباد در مرتبه اعلی میباشند و بسبب اتصاف بمجامع صفات حمیده آنجا را دار المؤمنین گویند .

فصل چهارم

در دار المؤمنین شوشتر مساجد و بقاع الخیر بسیار است و قدیمترین مساجد مسجد جامع است وآن در ایام خلفاء بني عباس بنا شده و بر دیوار قبلی سورهٔ یس را یکسطر بخط کوفي گچبری کرده‌اند و در آنجا کتابها بخطوط کوفي نوشته اند مشتمل بر آسامي خلفا وغیره و آنچه الی الان از آنها موجود است کتابه چوبین است که بطرف راست منبر بالای سطر یس نزدیک سقف هفت سطر منقوش است مورخ بتاریخ خمس و اربعین و اربعمائه و کتابه چوبین ایضا که بر محراب چوبین بالای منبر نوشته است و کتابه بر ضلع مغربی منبر و کتابه گچبري دور محراب پایین و کتابه گچبري ایضا بالای محراب پنج سطر و کتابهای دیگر بوده که بمرور ایام مندرس شده و از مجموع اینها مفهوم میشود که المعتزبالله مُحمد بن جعفر المتوکل آغاز بنای آن نهاده و او خلیفهٔ سیزدهمین بنيْ العباس است و درسال دویست و پنجاه و چهار در زمان حضرت امام حسن عسکري علیه السلام بخلافت نشسته و اسم او در چوبیکه بزیر منظر بود نوشته بود

و مدت خلافت او سه سال و شش ماه و سه روز بود و بعد از او کسی متوجه اتمام آن نشده تا خلیفه بیست و پنجم القادر بالله احمد بن اسحق المقتدر و اسم آن بچوب کتابهٔ نوشته بود که کشیده بود تا منبر و این دو چوب الحال برطرف شده‌اند و مدت خلافت او چهل و سه سال بود و آن نیز تمام نکرد و در سال چهار صد وبست و دو وفات نمود و از او خلیفه بیست و هفتم مقتدي بامر الله ابوالقاسم عبد الله ابن القائم بن القادر شروع بکار مسجد نمود و مدت او نوزده سال و پنج ماه بود و قبل از اتمام ایضا وفات یافت و اسم او در محراب چوبین بالای منبر نوشته است مورخ بتاریخ شهر رمضان و تخته چوبیکه اسم سال بران مکتوب بود افتاده بود و بعد از او خلیفه بست ونهم المسترشد بالله ابو منصور فضل بن المستظهر بن المقتدي دران باب کوشید و باتمام رسانید و اسم او در گچکاري بالای محراب نوشته است ومدت خلافت او هفتده سال وهشت ماه بود و از این تواریخ معلوم میشود که آنچه فیمابین عوام شوشتر مشهور است که حضرت امام رضا علیه السلام در این مسجد نماز گذارده است از شهرتهای بی اصل است زیراکه آغاز بنای مسجد مدتها بعد از زمان آنحضرت بوده لیکن محتمل است که حضرت درآنحوالي که دران زمان صحرا بود نزول و دران مکان نماز گذارده باشد و بعد ازان بسبب این شرافت بنای مسجد را درآنجا اختیار نموده باشند و منشاء این شهرت این باشد و مسجد در اصل چوب پوش بود بهمین شاه چوب هندي که منبر و منظر ساخته‌اند و چند اصله ازانها در صفوف پیشین مابین ستونها کشیده است و ستونهای قدیم آن باریکتر و مرتفع تر بود مساوي گلدسته و چون اکثر آن چوبها بمرور ایام بشکست و خرابي دران غالب شد جمعی از خیرمندان که سرخیل ایشان حاجي فتح‌الدین خیاط بود تجدید عمارت آن باین هیئت که هست نمودند وخواجه

طالب ابن خواجه اسمعیل ابن خواجه افضل صراف تاریخ آنرا بدینوجه گفته *

* بیت *

شک نیست که باني مساجد * در هر دو جهان بود سرافراز
هرکس توفیق ساختن یافت * گردد بجهان ز خلق ممتاز
نتحـــا بنمـود انتقـــاحش * بادا برخش در جنـــان باز
طالب تاریخ ساختن ساخت * از صـــاحب سر و محرم راز
برخواست یکی از این‌میانه * گفـتا مسجد شده خداساز

و منار گویند با اصل مسجد ساخته نشده و باني آن سلطان اویس ابن شیخ حسن یوناني است و اسم او بکتابه جلي بر سنگی که بالای در زیر گلدسته است منقوش است بتـاریخ شهر ذی حجه سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه و ابن منار از غرایب ابنیه است و منـار باین ارتفاع کمتر دیده شده و چند سال قبل از این تفسهٔ آن شکستي خورده مشرف بانهدام بود و آنرا تا بحد مقرنس خراب نمودند - و جمعی از ثقات که خود مشاهده نموده بودند استماع شده که در ایام و اخستو خان پهلوانی بازیگر بشوشتر آمده بود که انواع هنرها از او بظهور میرسید از آنجمله کاکل بسیار درازی داشت سنگ دست آسي سنگین بکاکل مي‌بست و میخ آهني که طول آن یکوجب و نیم بود بمنار میکوفت که بیموجب آن بمنار مي نشست و یکوجب بیرون میماند و بالای آن میرفت و مي ایستاد و میخی دیگر بهمان قرار بالا تر میکوفت تا هرجا دست او مي رسید و دست بآن میگرفت و بالای آن میرفت آنگاه انگشتان پا را بآن بند مي‌نمود و سرنگون آویز آن مي‌شد و با چکش میخ اول را بیرون میاورد و راست میکرد و آنرا بالا تر میکوفت و بالای آن میرفت و آن سنگ بکاکل او بسته بود و بهمین قسم تا تفسهٔ منار بالا میرفت و از راه نردبانها پایین میآمد و از این مقوله

کارها بسیار میکرد و در خارج دروازهٔ کرکر سر راه آسیاها بدست چپ سنگ آسیای بزرگی افتاده است که میگویند آن پهلوان آورده و چون بسیاری از عوام الناس فریفته او شده بودند خان اورا اخراج البلد فرمود - و قبله مسجد جامع را سخت و درست ساخته‌اند و کمترین بدایرهٔ هندي و سایر اعمال ریاضي در کمال دقت احتیاط آن نموده در نهایت استوا و استقامت یافته و محاریب اکثر بلاد را که ملاحظه نموده از خراسان و آذربایجان و بعض بلاد فارس و عراقین و قری نجد و حجاز بغیر از مسجد کوفه هیچیک را بآن اعتدال ندیده و قبله مسجد میر شکار بر وفق آن بیزیاده و نقصان اعتبار شده و اینکه مابین عوام بلکه بعض خواص شوشتر نیز شهرتی داشت که در قبله مسجد جامع اندک تیامنی هست و باین سبب در نماز تیاسر مي نمودند و مساجد جدیده را نیز متیاسر ساخته‌اند شهرتی بی اصل است و از بنای قدیم مسجد الحال بغیر از دیوار قبلي و قطعه از دیوار شرقي مابین گلدسته و منار چیزی باقي نیست و در مسجد سنگها منصوب است که بعض حکام و ارباب اختیار تاسیس بعض امور خیر یا رفع بعض بدع بصیغه لعنت بود نموده اند و بسنگها نقش نموده بدیوارها چسپانیده‌اند و اسامي ایشان همه مکتوب است *

فصل پنجم

قدیمترین مزارات شوشتر مزار براء بن مالک انصاري است و او از اکابر صحابه حضرت رسالت پناهي بود و در شان او روایت شده رب اشعث اغبر ذي طمرین لایؤبه به لو اقسم علی الله لا برء منهم البراء مالک یعنی بسا ژولیده موی گرد آلود ژنده پوش گمنام که اگر خدا را سوگند دهند حقتعالی قسم اورا راست کند ازان جمله است براء بن مالک و او

همراه لشکر بود که در ایام خلافت خلیفه ثاني عمر بن الخطاب بفتح بلاد عجم آمده بودند و سردار کل سعد ابن وقاس بود و حضرت امام حسن نیز همراه ایشان بود و در آنوقت پای تخت ملوک فرس شهر مداین بود که شاهپور بعد از فراغ از مهم شادروان شوشتر در کنار رود دجله بنا نموده بود و سایر پادشاهان عجم بعد از او بر عمارت آن افزوده بودند و نوشیروان ایوان ساخته بود و بادشاه وقت یزدجرد بن شهریار و او در روز سه شنبه بیست و دویم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت جلوس نموده بود بعد از رحلت حضرت رسالت پناهي بچند روزی و چون آن حضرت از زوال دولت فرسیان و انتقال آن باهل اسلام خبر داده بود مسلمانان باین مژده دلگرم و صادق العزم و فرسیان مشوش و مضطرب حال بودند و مع هذا در حین عبور لشکر اسلام از شط دجله احوالی چند رخنمود که فرسیان یقین بمغلوبیت خود حاصل نمودند و دانستند که با مشیت الهي معارضه و مقاومه نمي توانند کرد بالضرورة یزدجرد از مداین فرار بر قرار اختیار نمود تا در مرو خراسان مقتول شد و شهر بانو دختر اوست که بشرف فراش حضرت سید الشهدا علیه السلام رسیده و مادر حضرت سید الساجدین است و حضرت امام حسن تا مداین بالشکر مرافقت نمود و سعد لشکر را بر گرفته تا حدود خراسان مفتوح و بعد از فتح شوش متوجه شوشتر گردید و مردم شهر چون بشنیدند قبل از رسیدن لشکر خارهای سه پهلو آهنین بسیار بساختند و در صحرا پاشیدند چون قشون خالي الذهن بآن حوالي رسیدند خارها بدست و پاهای ایشان نشست متحیر گردیدند و مدتی در آنجا توقف نمودند تا آنکه شخصی از اهل بلد خفیه بیرون آمده از عساکر اسلام امان گرفت و ایشانرا براهی دیگر بلدیت نمود که تا سر پل رسیدند و گویند پیر بلدي که مزار او در شوشتر معروف است آن شخص است و مردم شهر بتیر و سنگ و فلاخن مدافعه مي نمودند تا آنکه یکی از

سران سپاه نزد براء آمده گفت که من از حضرت پیغمبر در حق تو چنین شنیده‌ام و حدیث مذکور بر او خواند و گفت حال اگر خواهی این ولایت مفتوح شود دعا کن که البته مستجاب خواهد شد آنگاه براء روی بجانب آسمان کرده گفت که پروردگارا بحق جاه جلال خودت این قوم را منکوب و مقهور و عساکر اسلام را مظفر و منصور گردان و سپر برو کشیده بر روی پل دوید و دلیران لشکر متابعت و یورش نمودند و در جنگ در دروازه قائم شده تا حوالی مغرب داخل ولایت شدند و هرمزان حاکم آنجا را که عمزادهٔ یزدجرد بود دستگیر نمودند و براء درانواقعه هشتاد زخم برداشته بود و قشون مدت یکماه بسبب او توقف نمودند تا وفات یافت و در همین مکان که الحال معروف است مدفون شد آنگاه حرکت نمودند و هرمزان را مقید و محبوس بمدینه نزد عمر فرستادند و هرمزان سابقا با عساکر اسلام صلحی نموده و وفا بآن ننموده و عمر اورا ملامت نمود که عاقبت غدر را دیدی و مرارت ثمرهٔ آنرا چشیدی هرمزان گفت سابقا که عرب و عجم با یکدیگر محاربه می‌نمودند و خدای تعالی با هیچیک از ایشان نبود زیراکه همه کافر بودند همیشه عجم غالب و حاکم و عرب رعیت و زیردست بودند اکنون که ببرکت اسلام حقتعالی با شما است غلبه شما بآن سبب است نه بقوت این سپاه کون برهنه بی استعداد آخرالامر مسلمان شد و او را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخشید و آن حضرت اورا آزاد نمود و دهی در حوالی مدینه داشت ینبع نام بآنجا فرستاد که متصدی و ضابط باشد و فرمود چون هرمزان حکومت کرده است رویهٔ امر و نهی و سیاست رعایا وزار عین را نیکو میداند و در آنجا بود تا ابولولوه که بابا شجاع الدین گویند و او از اسرای عجم بود عمر را مقتول نمود و حفص بن عمر بتهمت اینکه این امر بتحریک هرمزان بوده بینبع رفت و هرمزان را مقتول ساخت و عمر هنوز رمق حیاتی داشت چون بشنید

وصیت کرد که هر که بعد از من خلیفهٔ اسلام شود حفص را بخون هرمزان قصاص نماید زیراکه آن تهمت موجب قتل هرمزان نبود و از جمله مطاعن که بر عثمان گرفتهاند یکی این بود که عمل بآن وصیت ننمود تا آنکه خلافت بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رسید حفص بگریخت و نزد معاویه بشام رفت و در حرب صفین مقتول شد و فتح شوشتر در سال بیستم از هجرت بود *

فصل ششم

در بعض کتب تواریخ از ابو موسی اشعری منقول است که چون لشکر اسلام شوشتر را مفتوح نمودند درآنجا تابوتی از سرب یافتند که جسد دانیال بود و کیسهٔ زری با او بود که بقدر ضرورت داشت بقدر احتیاج از زرها بعنوان قرض بر میداشت و چون رفع احتیاج شده بود ادا مینمود و بجای خود میگذاشت و اگر بدون سبب تاخیر نموده بود بیمار می شد این امر را بصحابه که در مدینه بودند عرض نمودند و صحابه در جواب نوشتند که این جسد حضرت دانیال است و امر نمودند که او را دفن نمایند و الحال مدفن دانیال در شوش مشهور است و بقعهٔ بزرگی برآن ساختهاند که آب نهر شاپور از پای آن جاری است - ومؤید این شهرت حدیثی است که در بعض کتب معتبره روایت شده که مردم شوش از نیامدن باران بخدمت حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه شکایت نمودند و آن حضرت فرمود این بسبب آنست که استخوانهای حضرت دانیال را شما دفن نکردهاید و هرگاه استخوانهای انبیاء الله جبری منکشف شود آسمان ... و گرفته می شد و ایشان آنرا بعمل آوردند و استخوانها را دفن نمودند و باران منقطع گردید غالباً چون شوشتر تخلیه شد خوزستان و شوش از توابع آن معدود

بود صاحب تاریخ این واقعه را در احوال شوشتر مذکور ساخته باشد - و ایضاً در احوال محمد بن جعفر الطیار رضی الله عنه ذکر نموده که در فتح* شوشتر شهید شده و درآنجا مدفون است و الحال مدفن محمد بن جعفر در حوالی دزفول معروفست و قریه جعفر آباد که از اعمال عربستان معدود است من جمله موقوفات آن سرکار بزرگوار است و هم چنین قریه شرف آباد دزفول و واقف این هر دو شرف النساء بیگم صبیه شاه طهماسپ بن شاه اسمعیل صفوی است و بمرور ایام از تصرف مباشرین موقوفات بیرون رفته اند و اکنون آنچه اسم وقفیت بران باقی است همین قطعه زمین برچم است و آن هم در تصرف اغیار و جبری ازان عاید ان سرکار نمیگردد و در بعض کتب قدیمه شهر بطالس در جوار شوش مذکور است و محتمل است که همین شهر دزفول باشد که در بعض تواریخ رعناش گفته اند و الحال موضعی را خارج شهر در کنار رودخانه اهل دزفول رعناش میگویند و آن رودخانه را در کویند و دول در لغت بمعنی باولا و بعضی بمعنی موشی باولا گفته اند و چون است و اول باولا و موشی ان دران بلد زیاده از سایر بلاد معتاد است موسوم باین اسم شده باشد - و از جمله مزارات قدیمه بقعه امامزاده عبد الله است و نسب او بدین وجه است عبد الله ابن الحسن الدکه بن الحسین الاصغر بن زین العابدین علي ابن الحسین علیه السلام و گویند سر اوست که در شوشتر مدفون است و باقی اعضای او عضو عضو در بلاد متفرق گردید و چون مخالفان اورا شهید نمودند و سر اورا بر نیزه زده نزد والی خوزستان میبردند مرور ایشان بشوشتر افتاد در خانه پیره زالی نزول نمودند *و چون شب بخسپیدند و آن ضعیفه جهت مهمی بمان اندرون که سر را گذاشته بودند داخل شد دید که سقف اندرون شکافته و نوری چند از آسمان برمیز میآید و لشخاصی چند که آثار روحانیت بر ایشان غالب

بود در آنجا بسته‌اند و آن سر بریده بایشان متکلم است از مشاهدهٔ این امر غریب بعایت متحیر گردید پسری داشت نوجوان ابراهیم نام در اندرون دیگر خسپیده بود رفت و اورا بیدار نمود و بآنجا آورد چون ابراهیم بدید بمادر گفت که این شهید از جملهٔ ذریهٔ حضرت امیرالمومنین و برگزیدگان رب العالمین است رای ان است که اورا تجهیز نموده دفن کنیم مادر گفت که از دست این مخالفان چگونه خلاص توانیم شد ابراهیم گفت سر مرا ببر و بجای این سر بگذار که ایشان ببرند و چنان کردند و ابراهیم سر بخش که بقعهٔ او در جوار امامزاده معروف است همان است و بانی اصل عمارت امامزاده المنتصر بالله خلیفهٔ عباسی است و بعد ازان سادات عالی درجات مرعشی شوشتر که در دست برادرزادگان آن بزرگوارند و حکام کرام آنجا و سایر مندان بیان افزوده اند و از بقاع مشهوره بقعهٔ شیخ محمد سوار در جوار مسجد آخوند ملا محمد نجار و بقعهٔ سبری بن مغلس سقطی که این هر دو از کبار مشایخ طریقت بوده اند و خانهٔ سهل ابن عبدالله و مادر او در بیرون شهر و صحرای دیگر هنوز معروفند و بقعهٔ سادات از بقاع معروف است و بعضی گویند عبدالله قطع است که پسر چهارم حضرت امام جعفر صادق است لیکن ثابت نیست و این عمارت که الحال هست بنای حاجی عالم کاغذی است که از معارف بزرگان جمر بود و زایر تاریخ آنرا بدینوجه گفته * شعر *

این روضهٔ منورهٔ کز فروغ فیض طاعت در او بلند چه الله اکبر است
تعمیر کرد حاجی خوش خلق نیکذات عالم که خادمی ز محبان این در است
زایر برای مصرع تاریخ سال او پرسید از خرد که بهر کار یاور است
استاد عقل سر ز تامل چه بر گرفت گفتا بگوی مرقد فرزند جعفر است

و عبدالله با نویه بعضی گویند پسر حضرت امام حسین است و آنهم ثابت نیست و از آخوند ملا میرزای بساه به شیروانیه که در ایام فتح علی خان

بشوشتر آمده بود منقول است كه از مشايخ صوفيه است و بسبب تسنّن و تصوف اورا مردود داشت و بزيارت قبر او نرفت و تصحيح نسب سيد محمد بازار و سيد محمد ماهرو قريب دروازه كركر هر دو بحضرت امام موسى كاظم عليه السلام نمود و مدافن جابر بن عبدالله انصاري و عبدالرحمن بن عوف و سعد و سعيد كه همگي از مشاهير صحابه اند در شوشتر معروفند و هيچيك ثابت نيست و در جوار بقعه جابر جمعى كثيرند كه خود را غلامزادگان جابر ميدانند و نزديك باغ دهكي بقعهٔ ايست كه اويس قرني گويند و انچه در كتب معتبره مذكور است آنست كه اويس قرني در كنار شط فرات آواز طبل شنيد و از حقيقت آن استفسار نمود گفتند محاربه علي ابن ابيطالب است با معاويه في الفور بمعسكر شاه مردان ملحق شد و ازان حضرت رخصت مبارزت طلبيد و چند نفر از شاميان بقتل رسانيد تا مقتول شد و نقل جثه او از صفين بشوشتر بسيار مستبعد است والله يعلم و در محله ما هنو بقعه ايست كه مقام حسين گويند و هميشه جمعيت طايفه قزلباش كه دران جوار مي باشند خصوصا جماعت چركس در آنجا ميباشند و در ايام عاشورا مراسم تعزيه و مرثيه خوادي و ساير رسومى كه در بلاد شيعه معمول است در آنجا بعمل مي ارند و چند سال قبل ازاين مردم آن محله امداد و مسجدى در آنجا بنا نموده اند هرچند چندان وسعتى ندارد نهايت در كمال فيض و صفا و معفوريت است و در آن حوالى نيز مزارى است كه سيد صالح گويند و متوليان آن اورا صالح بن الحسن المثني بن الحسن بن علي بن ابي طالب سلام الله عليه مي خوانند و مقامى ديگر است مسهور به پير فتح و گويند سلطان محمد علمدار است كه در روز فتح شوشتر بابراء بن مالك بود و بقعه ديگر نيز دران جوار مي باشد مشهور بصالح شهيد و بقاع ديگر بسيار است كه الحال حقيقت آنها معلوم

نیست و مردم شوشتر بسبب مزید صفای اعتقاد و نهایت ارادت که با اهل صلاح و سداد دارند مانند کرامتی که از احدی مشاهده نموده باشند بعد از فوت قبه و بارگاه و عمارات و نذور و موقوفات مخصوص ساخته و مدافن و جماعت خادمها قرار داده‌اند و بمرور ایام چگونگي مجهول گردیده *

فصل هفتم

شهر شوشتر الحال دو محله است دستوا و دیگر و شهر یک مشتمل اند بر محلات جزئیهٔ متعدده و بوجهی دیگر محله را که نزدیک درب عسکر است دستوا گویند و از کلام صاحب قاموس مستفاد میشود که دستوا اسم قصبهٔ شهر است و دستوا لفظ عربي قصبه است وانکه بعض خواص دست‌اباد و دشت‌اباد میگویند و می نویسند اشتباه است و غالباً بعض مردم که در کنار رود بود انکه خانه داشتند کرد نصب نموده بودند و آب از رودخانه می کشیدند باین سبب این محله را دیگر گفته باشند و باروی شهر ازین طرف رودخانه است و از سایر اطراف حصاری عظیم است که دیوارهای بزرگ داشته و سابقاً سیدهای جماعت قزلباش درین دیوارها بود و قلعه شوشتر قلعهٔ بسیار مستحکم است و انرا قلعه سلاسل گویند و گویند سلاسل اسم غلامی بوده از والی فارس که ببنای این قلعه مأمور گردیده و باروی ولایت بطول رود داریان کشیده بنحویکه داریان بمنزلهٔ خندقی در پای حصار قرار یافته و صحرای بسیاری داخل حصار کرده که در اوقات احتیاج مردم دهات با حیوانات و دواب منزل توانند نمود و منقول است که سلاسل بعد از اتمام قلعه و حصار و جمع ذخایر و دواب بر ولي‌نعمت خود یاغي شده قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهاد و والی فارس با جمیع عساکر متوجه او شده مدت سه سال بمحاصرهٔ او اشتغال و هرچند مساعي جمیله و انواع تدبیر

و حیله نموده مؤثر نیفتاد تا آنکه عزم ارتحال ازان مقام نمود و چون سلاسل بر این معنی واقف شد دران نیم‌شب شمشیر بگردن انداخته خود را به ولی نعمت خود رسانید و بزبان تضرع عرض نمود که مدعای غلام از این عصیان بغی و سرکشی نبود بلکه مقصود آن بود که حسن خدمت این کمینه و استحکام معاقل این قلعه و حصار بر اولیای دولت روشن گردد و والی ایذمعذرترا تحسین نموده اورا بنواخت و بایالت آن بلد سرافراز ساخت و در قبلی شوشتر بقلیل فاصله شهر عسکر مکرم بود که اکنون خراب است و بعض آثار قدیمه و تلهای مرتفع ازان باقی است و گویند مکرم اسم یکی از امرای عرب است که به تسخیر شوشتر آمده و درانجا معسکر ساخته چون مدت توقف ایشان زیاده طولی بهمرسانید خانه و بازار بنا نمودند و چون ایشان بروقتند مردمان متفرقه از اطراف و جوانب در انجا جمع شده درانجاها سکنا نمودند و بعسکر مکرم موسوم گردید و غالب محصول آنجا نیشکر بود و شوشتر و عسکر مکرم هر دو از اقالیم سوم اند و در زیجات طول شوشتر را یعنی بعد آنرا از مبداء عمارت از جانب مغرب هشتاد و چهار درجه و سی دقیقه رصد نموده‌اند و عرض انرا یعنی بعد از مبداء عمارت از جانب جنوب سی و یکدرجه و سی دقیقه و عرض عسکر مکرم سی و یکدرجه و پانزده دقیقه است چنانچه پانزده دقیقه جنوبی تر است و در طول با شوشتر مساوی است و از مشاهده آثار قدیمه مفهوم میشود که پادشاهان سلف را بشهر شوشتر عنایت عظیم بود و در عمارت اطراف و نواحی ان اهتمام زیاد می نموده اند و در اعلی رودخانه بسوای شادروان مجموع بندها و اب گردانها از ملوک وغیرهم بسیار است ازان جمله بالادر از بند میزان بندی از سنگ و ساروج بود که هنوز قدری ازان در وسط رودخانه باقیست مشهور به بند دختر که از طرف مشرق آب بونکستان راه عقیلی می بود و از طرف

مغرب بچم محمد علي بيگ و از رودخانه الی اوایل چم نهری هست که اکثر آنرا بسنگ و ساروج ساخته‌اند دیگر پائین بند میزان آخر شهر بندی ایضا از سنگ و ساروج هست انهم الحال خلل یافته مشهور به موسوم بند برج عیار که از طرف شهر آسیاها و چرخابهای متعدد ازان دایر بود و باغ برجعیار و بلا کردان و کلاي و سالم‌آباد که درمیان شهر بودند با باغچها که دران محلات بود همه بآن چرخابها معمور بود و در اکثر خانها آب جاري بود و از طرف صحرا باغ بلبل و باغ خواجه فیض الله لشکر نویس و طاش علیا و سفلی همه مشجر و معمور بود و گویند منشاء ساختن این بود ضعیفة بود که برج عیار خود را فروخت و ابتدا نمود و بعد ازان سایر ارباب مروت بامصب افتاده باتمام رسانیدند و در جوار بند آستانه ایست که مقام علی گویند و این از منتزهات مستحسنه است و درینجا باغچه بسیار بتکلف بود که میرزا حیدر بن میر شرف الدین حسین بن میر سید علي ابن میر اسد الله صدر غرس نموده و اشجار نارنج بسیار بعمل آورده بود و آنزمان سیرگاه مقرر اهل شوشتر انجا بود و دران محله فرقه از اهل نصرانیان اند که ایشان را صابئهٔ گویند و دین ایشان مابین یهودیت و نصرانیت است و مبانی و مقابر ایشان بسیار است و انچه درکتب معتبره از مذهب صابئهٔ بنظر رسیده با انچه در الحال این طایفه متداوله مشاهده مي شود و انچه مسایخ ایشان تقریر مي نمایند مباینت و مغایرت تمام دارد و اکثر ایشان جاهل نی معروفند و سخنان پراکنده دارند که در تحجیر ایشان در مذهب باطل خود دلالت تمام دارد و در یکفرسخی شهر بندی‌است خدا آفرین از سنگ خارا که شکارگاه ماهي است مشهور به بندماهي باران و در اطراف آن آثار چرخاب بسیار است و اکنون در طرف شهر آسیاها است که بسبب درگذار اعراب اکثر آنها خراب است و در هفت هست وسخی بند دارا است

و انچه الحال ازان موجود است همه بساروج و آجر پخته است و در طرفین آثار انهار عظیمه است و پائین تر بند قیر است که یکی از سلاطین سلف جهت استحکام بعوض سنگ و ساروج قیر ریخته بود و پادشاه بعد از او آنرا نه پسندیده و گفت این کارها ابنقدر قابلیت ندارد و بفرمود که دو فرسنگ پائین آن رودخانه معظم را بخاک بستند و بعد از اینها بند اهواز است که انهار آن از هر دو طرف هنوز نمایان است و آن از بلاد عظیمهٔ دنیا بود و ملوک و خلفا آنجا را سلة الخبز و مجمع المال نامیده بودند و مزارع و جنگلهای آن همه شکرستان بود و باین سبب خلق آنجا بکمال ثروت ممتاز بودند و بمضمون ان الانسان ليطغی آن راه استغنی همواره بر خلفا و امراء طریق طغیان می پیمودند و باین تقریب فتنه و فساد دران بلاد بسیار واقع میشد و علي بن محمد منجم مشهور بصاحب الزنج درانجا خروج نمود ومدتها با اولیای دولت بنی العباس معارضه ورزید و خلایق بسیار از اهل آن دیار بعضی بموافقت و بعضی بمخالفت او مقتول گردیدند و بعد از تسکین آن فتنه چون علما را بعمارت آن ولایت رغبت باقي نماند و واماندگان آنجا از عهدهٔ ضبط آن همه نیشکر و ادای مالوجهات دیوان بیرون نتوانستند آمد لاجرم اکثر جلای وطن نمودند و بسبب خرابي خانها و مزارع عقرب جراره که از مواد ارضیه حاره متکون میگردد بسیار بهمرسید و بقیه خلق باین تقریب بجای دیگر نقل نمودند واکنون از عمارات آنجا همین قلعه موجود است که شیخ ناصر بن حمیدان آنرا حصار کشیده مشتمل بر چند خانوار رعیت دیمکار نهایت آثار عمارات قدیمه بسیار و در نظر اعتبار شاهد بی نیازي حضرت آفریدگار است هر آجر پاره بفنای دنیا اشاره و هر تخته سنگی لوح مزار آواره هر سفال شکسته از کنگرهٔ ایوانی نشانی و هر بانگ

چندی از احوال گذشتگان داستانی و هربوته خاری شمع مزار گلعذاری و هر شاخ گیاهی نشانه خوابگاه زرین کلاهی * * بیت *

هرکه آمد این جهان بیوفا را دید و رفت
پارهٔ سستی عهد جهان خندید و رفت
کس از این ویرانه رهٔ یکدانه حاصل بر نداشت
هرکه آمد پارهٔ تخم هوس پاشید و رفت
گلعذاران دسته در زیر زمین خوابیده اند
همچو شبنم میتوان بر روی گل غلطید و رفت
دار دنیا کاروان زندگي را منزلی است
کار بار خویش را مرزانه باید دید و رفت

فصل هشتم

در صحرای شوشتر بقاع الخیر بسیار است ازان جمله در مغربي شهر بقعهٔ ایست که کهف علي گویند و باني آن حاجي طهماسب ملازم اسفندیار بیگ میر شکار است ودرآنجا باغچه بسیار خوب مشجر نموده بود و آب آن از نهر داریان بود و چون آن نهر بایر شد چاهی حفر نمود و مداری قرار داد و سعیها نمود که باغچه خراب نشود آخرالامر بتواتر حوادث زمان و کثرت فتن دران اوان از پیش نرفت و الحال محل باغچه غله کار است نهایت عمارات ان در قرار است و در محل حسام آباد بقعه ایست که شعیب گویند و آن تل خاکی بود واز قدیم که کسی حقیقت آنرا نمي دانست و چند سال قبل از این شخصی از رعایای آنجاه بخواب دیده که کسی باو گفت که این تل را بشکاف که حضرت شعیب و دختران او هردو اینجا میباشند و بقعهٔ بر ایشان بساز گفت مرا مالی نیست که صرف

ساختن بقعه نمایم گفت مالی ضرور نیست در این ضلع این تل آجر پخته در زیر خاک قدری که کفایت بنا نماید هست و دران ضلع بقدر احتیاج آهک پخته هم هست این خاکها را بردار و مصالح را بیرون بیار و بمصرف برسان چون از خواب بیدار شد و این رؤیا را حکایت نمود همه کس باو استهزا می نمود و اعتنا بهیچکس ننموده خود با اهل و اولاد بشکافتن آن تل مشغول گردید تا آنکه مساوي سطح زمین شکافت میتی دید در نهایت طول قامت و عظمت جثه که جمیع اعضای او بحال خود برقرار و در پائین او دو صحیفه بهمان دستور که مطلق از اعضای ایشان چیزی نریخته بود و اطراف دیگر را بشکافت و اجر و آهک را بهمان نحو که در خواب دیده بود بیرون آورد و حاجي ابو الحسن ابن خواجه عنایت الله ابن خواجه عبد الباقي که دران وقت سرشته دار آن محل بود اجرت عمله بداد و بقعه را بنا نمودند و سابقا مقام شعیب در کنار رود دزفول معروف بود و مقام بسیاري از انبیاء بني اسرائیل دران حوالي معروف است مانند اسحاق و شمعون و یعقوب و لاوي و جرجیس و روبیل که در محل سرخکان است و جمیع آنها در مرتبه شکست زیراکه مساکن ایشان در مداین و کنعان و مصر و بیت المقدس بود و انتقال بایں حدود بسیار مستبعد مینماید خصوصا که حضرت شعیب اعمی و کبیر السن و از حرکت عاجز بود و در صحرای کرکر ایضا بقاع بسیار است و آثار عمارات قدیمه الی جبال کرائي و بعضی آثار ملوکانه اند و غالباً رود دود آنکه درهٔ بود در وسط شهر ممر سیل و بعد ازانکه حفر نموده‌اند قدری از خانها بانطرف مانده باشد و بعد ازان بمرور ایام بایںطرف نقل کرده باشند و آن طرف خراب شده باشد و الحال موضعی است که سرگنج گویند که در روزگار پیشین شخصی محمود نام درانجا گنجی یافته بود و آن افسانه ما بین مردم مشهور است و در عهد

حکومت آخر عبد الله خان ایضاً دفینهٔ در کنار رودخانه یافته شده بود و سکه آنها خط کوفي بود باسم المقتدر بالله عباسي و اکثر آنها در وزن با این اشرفیهای عثمانی موافق بود و بعضی مقدار نیم دانگ زیاده بود و بقعه سید محمد مشهور بکیاه‌خور در کنار آب از بقاع قدیمه است و چندی قبل از این حاجي محمد علي بن حاجي حسن کلانتر جماعتخانه و بعضی عمارت بران افزوده و غالبا همان عابد باشد که شیخ بهاء‌الدین علیه الرحمة در منظومه نان و حلوا بدین وجه آورده * نظم *

نوجوانی از خواص پادشاه * میبدی باحشمت و تمکین و جاه
دل ز غم خالي و سر پر از هوس * جمله اسباب تنعم پیش و پس
بر یکی عابد دران صحرا گذشت * کو علف می‌خورد چون آهو بدشت
هر زبان در ذکر حي لا یموت * شکر گویان کش میسر گشت قوت
نوجوان سویش خرامید و بگفت * کی شده با وحشیان در قوت جفت
سبز گشته چون زمرد رنگ تو * آنچه باید جز علف در چنگ تو
شد تنت چون عنکبوت از لاغری * چون کمان چند در صحرا چري
گرچه می بودی تو خدمتگار شاه * در علف خوردن نشد عمرت تباه
پیر گفتا کای جوان نامدار * کت بود از خدمت شه افتخار
گرچو من تو نیز میخوردی علف * می نشد عمرت در این خدمت تلف

و مقام شیخ شمس‌الدین کلچشم که اکنون اکثر آن خراب شده است از عمارات عالیه و امکنه پر فیض بود و حال شیخ شمس‌الدین کلچشم الحال معلوم نیست لیکن در قطعه نظمی که در پیش طاق آنجا نوشته است نعت سپهر معروف موصوف است و از آنجا معلوم میشود که بانی آن عمارت خواجه محمد نامی بوده و لفظ خواجه محمد تاریخ است و او غیر خواجه محمد است که بانی مسجد عباسی است زیرا که تاریخ این

زیاده از یکصد و اند سال نیست - و قبر قندی بیگ و یاری بیگ در صحرای کرکر است و ایشان دو برادر بودند از قزلباش جغتای شوشتر که میر قاسم بن میر محمد باقر بن میر سید علي صدر را از اعاظم سادات مرعشیه مقتول نموده بودند و مردم از عرب و عجم غوغا نموده ایشان را در خانه خود مقتول ساختند و در همانجا مدفون گردیدند *

فصل نهم

در قصبهٔ دلگشای عقیلی منجمله املاک محدثه میر اسد الله صدر بقعه ایست که بسران گویند و عوام الناس را اعتقاد آنست که همان بسر حافي است که در عهد حضرت امام جعفر صادق عم بوده و بدعوت ان عالیجناب یا سببی دیگر از اسباب بعد ازانکه مدتها بیغوله گرد وادي جهالت وگمراهي و مرتکب انواع فسوق و مناهي بود توبه و انابه نموده و بمقامات عالیه رسیده و از اکابر سلسله اولیا معدود است و انچه در کتب معتبره مسطور است آنست که مدفن بشرحافي در بغداد است و الله یعلم - و در کنار کوه بسمت عقیلي مقامی دیگر است معروف ببابا کوهي و بآن مناسبت دیهی را که دران حوالي است تسمیه باین اسم نموده اند و در دار العلم شیراز مقامی ایضا موسوم باین اسم میباشد و محتمل است که یکی از این دو همان درویش باشد که مولانا رامي از کبار شعرای متقدمین در بعض مثنویات قصه اورا بدینوجه نظم نموده * * مثنوي *

پادشهی بود ملک نام او | خلد برین ملک در ایام او
از همه خوبان گل باغ بهشت | داشت یکی دختر نیکو سرشت
زهره جبینی که بیغما گري | برده گرو از مه و از مشتري
سورهٔ والشمس مه روی او | آیت واللیل دو گیسوی او

غمزه بفن رهزن صنعان ز دین / عشوه بتن معجز روح الامین
عاشقی از لبش آب حیات / یافته زان خضر و مسیحا نجات
یک نظر از نرگس شهلای او / به ز جهانبانی و غوغای او
قد و رخش کرده ببستان خجل / سرو و گل بسته از ایشان سجل
تازه نهالی که چه بر خواستی / جلوهٔ کبک دری آراستی
مثل رخش دیده بعالم دو کس / دیدهٔ احوال دیگر آئینه بس
خوبتر از خلد برین منظرش / خیل ملک طوف کنان بر درش
بود گدای و بطبع سلیم / دل ز غم نکتهٔ نازش دو نیم
عمر بسر برده بادرد و غم / سال وی از پنجه و چل بیش و کم
از فلک تیره سرانجام داشت / دل بهمین خوش که حسن نام داشت
رفت قضا را سوی آن رهگذر / دید ز چشم سیهش یک نظر
تیر کمانخانهٔ ابروی او / کارگر افتاد بپهلوی او
وه چه دگر گفت دگر گوهری / در صدف نطق زبان پروری
تیر که از سخت کمانی بود / رخنه‌گر خانهٔ جانی بود
با کجی قد چو ابروی خویش / کرد سوی قبلهٔ خود روی خویش
کای من و دل هر دو بقربان تو / تیرکش ناوک مژگان تو
زلف چلیپای تو ای گلعذار / از دل من برده شکیب و قرار
چون خم زان بر رخ مهوش فتاد / مهر دلم نعل در آتش نهاد
شد ز قضا سوی تو ام راهبر / یک نظر از لطف بحالم نگر
شاید از احوال پریشان من / رحم کنی بر دل من جان من
زهره جبین چون مه از اوج برین / کرد نظر جانب شخص حزین
گفت من و تو ز کجا تا کجا / کی بسر خورشید نماید سها
این چه خیال و چه تمناست این / گرنه جنون است چه سود است این

خیز که اینک متعاقب ز راه | میرسد اغیار نکردی تباه
نام رقیبان چه شنید آن نگار | درد یکی بود شدش صد هزار
گفت چه سازم بکجا رو نهم | دل بکه با این همه آهو نهم
ای نظر جان بتو از نیکیان | تا بکشم از در خود مهران
شاه چه احوال گدا گوش کرد | مهر گدا در دل او جوش کرد
آری از آنجا که شهان را نفست | رحم بر احوال گدا کردن است
گفت اگرت آرزوی وصل ماست | گرچه تمنای تو یکسر خطا ست
بایدت از خلق کناری گرفت | خرقهٔ و گوشهٔ غاری گرفت
تا رسدت کار بجائی که شهر | از دم اخلاص تو گیرند بهر
سوی تو از بهر دعا رو کنند | قبلهٔ حاجات خود ان کو کنند
شاه خبر یابد از احوال تو | باعث وصل تو شود حال تو
من هم اگر بخت تو یاری کند | ور دعاهای تو کاری کند
خیزم و آهنگ کنم سوی غار | تازه نوا گردی و عشاق وار
عاشق بیچاره چه اینها شنید | گفت روم چون ره دیگر ندید
کرد زمین بوس و بره رو نهاد | کرد چنان کان صنم ارشاد داد
رفت بکوه او بسه سال تمام | شد لقبش کوهی و باباش نام
رفت و ز وصل همه نومید شد | باعث نومیدیش امید شد
گشت مجازش بحقیقت دلیل | شد نفسش هم نفس جبرئیل
یافت بهر گوشه و شهر و دیار | طنطنهٔ حالت شیخ انتشار
شاه کزان حال خبردار شد | بهر زیارت سوی آن غار شد
دید هویدا نظر ذوالمنن | وز اثر سجده بوجه حسن
خاک درش بوسه باعجاز داد | رفت و سر خویش بپایش نهاد
کای حرمت کعبهٔ هر بیدلی | حل شده از لطف تو هر مشکلی

نسر فلک طایر ایوان تو / گوی اجل در خم چوگان تو
سوده ملک خاک درت بر جبین / در ره دین ثانی روح الامین
هست امیدم که ز لطف عمیم / باز رهانیم ز امید و بیم
ساعت چندی بر درویش بود / وز نفسش بوی سعادت شنود
رفت پس آنگاه بمأوای خویش / کرد بسر حور لقا جای خویش
دختر شه نیز بدستور شاه / گشت عبیر از قدمش خاک راه
داشت چندی ز رویتان خویش / رفت پس آنگاه بدکان خویش
مخزن اسرار سخن باز کرد / چون گل و چون غنچه دهن باز کرد
لابه کنان گفت که ای نامراد / مژده که همت در دولت گشاد
حالت عشق تو چون شد قوی / آمده‌ام تا نکنمت پیروی
رهبر و مرامم چه نگاهت رسد / بایدت از شربت وصلم چشید
زاهد روشندل پرهیزگار / تا جگر خسته و جان فگار
گفت که ای سرور خیل پری / من بحقیقت شدم از خود بری
عشق تو زینسان بدلم جا گرفت / در ازل امداد دنیا گرفت
طاعت تو در چه دیدار بدست / شکر گداری تمام واجبست
چون [illegible] زاهد [illegible] مني / پیر مني بلکه خدای مني
مه چه شنید این سخنان چه در / گشت تهی از خود و از دوست پر
برد ز دل جوشش عشق تاب / نعره زد و برد ز تن جامه چاک
جامه دیدار بر خویش بند / و آنگهش از صومعه بیرون فکند
خواست یکی خوبه و بردش بدست / عاشق و معشوق بهیچجا نشست
چونکه به شهر نکوهش نواند / چون نتواند که بخوبیش نشاند
رامی گر عاشق صادق دلی / نی چه حریفان دغا غافلی
خیز و بکف دامن همت بگیر / در قدم اهل حقیقت بمیر

و از استماع این گونه حکایات مفهوم میگردد که عشق صوری را در تصفیهٔ نفس و تلطیف روح و تجرید از علایق مدخلی عظیم است و نفوس مستعده بسبب آن شایسته مکافات غیبی و فتوحات عظیمه میگردند و سخنان مشایخ که المجاز قنطرة الحقیقة شاید اشاره باین نکته باشد *

فصل دهم

سادات مرعشیه شوشتر اولاد سید محمد شاه ابن مبارز الدین مانده ابن جمال الدین بن حسین بن نجم الدین محمود اند و نسب میر نجم الدین محمود در کتب معتبره بدین وجه است نجم الدین محمود ابن احمد بن تاج الدین حسین بن محمد بن علي ابن احمد بن ابي طالب بن ابراهیم بن یحیي بن حسن بن محمد بن حمزه بن علي ابن حمزه بن علي المرعش ابن عبدالله بن محمد السلیق ابن الحسن الدکه بن الحسین الاصغر بن زین العابدین علیه السلام و ایشان از سلسلهٔ ملوک مازندرانند و میر نجم الدین ازآمل بشوشتر آمد و در آن زمان نقیب و مقتدای آندیار سید عضد الدوله حسیني بود و عقب او منحصر بود بیک صبیه وا و را بحباله میر نجم الدین داد و بآن سبب املاک وضیاع و اقطاعاتیکه سید عضد الدوله از سلاطین سلف داشت همگي بمیر نجم الدین انتقال یافت و چون بسبب کثرت فتن و انقلابات اوضاع آن حدود اختلال پذیرفت اولاد میر نجم الدین ضعیف الحال شدند و املاک ایشان روی بخرابي نهاد و سید محمد بن فلاح مشعشعي در عراق عرب ظهور نمود و باعث مزید التهاب نایرهٔ فتنه و جدال گردید و ظهور او در سال هشت صد و بیست بود و دران وقت والي بغداد اسپند میرزا ولد قرا یوسف ترکمان بود و والي فارس سلطان عبدالله بن ابراهیم میرزا بن شاهرخ بن تیمور و او در شیراز بود و شیخ محمد جوزي

شافعي در دولت او مملکت مدار بود و شیخ ابوالخیر پسر او حاکم شوشتر بود و اسم او در سنگ بزرگی که نزدیک در مغربي مسجد جامع منصوب است نوشته است و سید محمد با اسپند میرزا و شیخ ابو الخیر جنگها نمود تا بر واسط و حویزه و بعض خوزستان استیلا یافت و شیخ ابو الخیر بگریخت و نزد پدر خود بشیراز رفت و در این فقرات احوال سادات زیاده اختلال بهم رسانید و اولاد سید محمد شاه سه برادر بودند میر زین‌الدین علي ومیر نور الله و میر مانده چون از اوضاع ولایت دلگران شدند میر زین‌الدین علي و میر نور الله بشیراز رفتند و میر زین الدین علي از شیراز بهندوستان رفت و میر نور الله در آنجا توقف و بتحصیل علوم و اکتساب فضایل اشتغال ورزید - و نسب سید محمد مذکور در کتاب مجالس المومنین برین وجه است محمد بن فلاح بن هبیت الله بن الحسن بن علي مرتضي بن عبد الحمید نسابة بن مختار بن احمد بن ابي الغنایم بن حسن بن محمد ابن ابراهیم بن محمد بن عالم ابن الامام موسی الکاظم علیه السلام و وفات او در سال هشتصد و هفتاد و در اواخر حال مولی علي پسر او اختیار را از او گرفته بود و او مردی بیباک بود و در نهب اموال و قطع طرق و سفک دماء خودداري نمي نمود تا انکه در کنار رودخانه دودستان بهان روزی بعادتیکه داشت غسل میکرد و تیراندازي که نزدیکی او بود اورا بتیر زده هلاک نمود و حل و عقد امور بار دیگر بقبضهٔ اختیار سید محمد شد و چون سلطان محسن بن سید محمد خلیفه شد تمامي خوزستان اورا مسلم گردید و قلعها مرو بسست و این قلعه محسنیه وشهر جدید حویزه از آثار اوست و او سلطانی عادل دیندار بود و در حفظ شعایر دین و اقامت ناموس شرع مبین نهایت اهتمام داشت و مردم در دولت او در مهد امن و امان بودند و صیت مکارم او باطراف منتشر گردید و در این عهد میر نور الله

از شیراز بشوشتر معاودت و صبیه خواجه حسین شوشتری را که از معارف نجبا بود بحباله خود در آورد و اولاد خواجه حسین شیخ عبد الله و شیخ محمد و شیخ حسن در حجر تربیت آن جناب نشو ونما یافتند و سلطان محسن و بعد از او سلطان علي ولد اورا با آنحضرت نهایت ارادت و حسن اعتقاد بهم رسید و در جمیع امور کلّي و جزوي موافقت رای اورا التزام نمودند و در توقیر و احترام او بسیار کوشیدند و املاک و رقبات مرغوبه باو بخشیدند و شیخ عبد الله مذکور صدر آن دولت بود و در دولت صفویه قاضي شد و هنوز این منصب در اولاد او باقي است و شیخ محمد وکیل الدوله و از آثار اوست طاق سنگی برابر رواق امامزاده عبد الله و بر کتابه او این شعر نوشته است * شعر *

تمام گشت بحمدالله این بنا بی شین
بسعي صاحب اعظم محمد ابن حسین

و شیخ حسن سپهسالار بود و چون میر نور الله دران دولت قوي حال و مبسوط الید گردید در ترویج و تشییع مذهب اثني عشر و نسخ مذاهب مخالفه کمال سعي و جد معمول داشت و اولیای دولت بمتابعت او همت گماشتند تا ظهور شاه اسمعیل صفوي و مبداء آن در سال نهصد و چهارده بعراق عرب آمد و سلطان علي مذکور باتفاق برادر خود سید ایوب و سایر سادات مشعشع بسبب اتفاق در نسب و حسب و مذهب باو پیوستند و در وقت یورش بغداد بتحریک میر حاجي محمد و شیخ محمد رعذلشي که معلم زاده اولاد سید محمد بود ایشان را مقتول نمود و چون بحویزه آمد سید فیاض بن سلطان محسن لشکر کشیده در مقام مدافعه در آمد تا آنکه خود با سپاه بالتمام مقتول گردیدند و بعد از فتح حویزه شاه اسمعیل بشوشتر آمد و در آنوقت میر نور الله در عشر تسعین و از قوت سمع و بصر عاري

گردیده بود و باین سبب از استقبال موکب جلال و اقامت مراسم خدمت عاجز مانده بود تا آنکه حسب الامر مقرر شد که اورا در محفه نشانیدند و بمجلس پادشاه حاضر نمودند و چون وفور سعي او در ترویج مذهب معلوم پادشاه شده بود اورا بغایت معظم و محترم داشت و املاک و رقبات قدیمه و جدیده باز وا گذاشت ٭

فصل یازدهم

میر نور الله را دو پسر بود میر شریف و میر حبیب الله و میر نور الله ثاني صاحب مجالس المومنین و احقاق الحق و مصائب النواصب و عشره کامله و کشف العوار و دیگر مصنفات که بهندوستان رفت و در لاهور قاضي و درآنجا شهید شد پسر میر شریف بود و اولاداو در هندوستان اند و چندی قبل ازین از ایشان بنجف اشرف آمدند و درآنجا ساکن اند و میر شریف سه پسر دیگر داشت میر اسمعیل و میر قطب الدین و میر محسن و میر حبیب الله را سه پسر بود سید قاسم و میر شمس الدین محمد و میر عطاء الله و اولاد ایشان همه در شوشتر اند و تولیت امامزاده عبد الله و احتساب شوشتر با ایشان است و میر ماندہ دو پسر داشت میر محمد طاهر بلا عقب و میر عنایت الله و اورا دو پسر بود میر عبدالغفار و میر عبد الخالق و الحال نقابت طریقت با ولاد ایشان است و میر زین الدین علي را یک پسر بود میر اسد الله که در دولت صفویه بصدارت رسید و قبل از او میر غیاث الدین منصور شیرازي دشتکي صدر بود و چون بسعایت مفسدان فیما بین او و شیخ علي بن عبد العالي شقاق بهم رسید و روزی در مجلس شاه طهماسب بینهما مکالمه واقع شد که بتخطئه و تجهیل کشید و پادشاه تقویت جانب

شیخ نمود و میر غیاث‌الدین باهانت از مجلس بیرون رفت بعد از چند روزی استعفا و رخصت معاودت شیراز حاصل نمود و بتصدیق شیخ علي منصب صدارت بمیر معز الدین اصفهاني و بعد از او بمیر اسد الله مرجوع گردیده و او را دو پسر بود میر سید علي صدر که اخر الامر از صدارت استعفا و اختیار تولیت روضه رضویه نمود و میر عبد الوهاب و ایشان در ایام حیات والد ماجد و بعد ازان در تعمیر املاک موروثي و احداث املاک جدیده از زیاده کوشیدند و در محل احشام عقیلي و اراضي جلکان و شاهولي و چمچه کران و لبانستان انهار متعدده از رودخانه برداشتند و باراضي موات جاري ساختند و رعایا و زارعین از اطراف جمع نمودند و قلعها و دهکدها و بنوارها ساختند و بساتین و باغات مرغوب بعمل آوردند و مالوجهات همه اینها حسب الارقام سلاطین بسیورغال ایشان مقرر بود و از همه جهت معاف ومرفوع القلم بودند و هر یک از حکام و عمال که با این سلسله علیه در مقام معارضه و کجا کجي پي در آمدند بمضمون حدیث سخن بنو عبدالمطلب ما عادانا بیت الا وخرب و لا عاوانا کلب الا و جرب منکوب و مخذول گردیدند. و هرچند روزگار غدار خاف زادگان ایشان را ازان استعداد انداخته و املاک و ضیاع ایشان برونق سابق نیست و بمدلول الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم از اکتساب بعض فضایل و ادراک مرتبهٔ رفیعهٔ ابا و اجداد متقاصر اند و رغبت ایشان بسیر و شکار و فنون سپاهگیري بیشتر است لیکن نجابت ذاتي و فطرت اصلي و همت و فرزانگي ایشان بحمد الله خلل پذیر نیست و اهالي این حدود از برکت وجود ایشان بانواع فیض مستفیض اند و از اعاظم معارف ایشان الحال میرزا عبد الله بن میرزا شاه میر بن میرزا عبد الله بن میر سید علي ابن میر محمد باقر بن میر سید علي بن میر سید اسد الله و میرزا عبد العالي بن میرزا محمد بن میرزا جعفر حیدر سابق الذکر

که دودمان بزرگیرا مشعله افروز دیبای مکرمتوا طراز اند و میر عبد الوهاب در سفر ایروان در خدمت نواب گیتي ستان شاه عباس بود و بعد از فتح بلد انچه دران یورش کتاب بدست آمده بود پادشاه همگیرا بآنجناب بخشید و آنجناب کتب را حیازت نموده از دست قشون استنقاذ نمود و بعد از فرو نشستن غبار فتنه مردم آنجا را طلبید و کتابها را بایشان نشان داد هرچه صاحب آن بهم رسید بصاحب تسلیم نمود و انچه بیصاحب بماند نگاه داشت و بانضمام کتبی که از خود و از آبا واجداد کرام داشت همگیرا وقف نمود و مجموع دوازده هزار جلد بود و وقف نامه مشتمل بر تفصیل اسامي این کتابها با جمیع خصوصیات از خط و کاغذ و رنگ جلد و تاریخ کتابت وغیره و شروطیکه در متن وقف اعتبار نموده بود قلمي و اندرونی بسیار وسیع از عمارات خود جهت کتابخانه معین و از املاک خالصه خود همه ساله وجهی معتدبه جهت تعمیر کتابخانه و مرمت کتابها و وظیفه متولي آن وقف گردیده قرار داده بود و بمرور ایام همه آن سر رشته مختل و کتابها متفرق و اکثر ببلاد بعیده افتاده و این فقیر در بلده بروج آذربایجان از کتب وقفي میر عبد الوهاب حاشیه میر سید شریف بر شرح شمسیه دیدم که بنشان و خط ومهر میر عبد الوهاب شناختم و از مرحوم والد خود شنیده ام که در مکه معظمه بدکان کتاب فروشی که نزدیک باب السلام است جلدی از کشاف دیده بود و کتاب فروش میگفت از شخص مصري است که از مصر آورده و قلیلی ازان کتب الحال نزد طلبه این بلد باقي است و انچه از اینها بنظر آمده همه نسخهای خوشخط صحیح مذهب محشي که طبع را از مشاهده آنها نشاط و ذهن را از مطالعه آنها نهایت انبساط حاصل میگردد و بمضمون آن آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار هر یک از علو شان آن عالیشان نشان میدهد و آنحضرت را مروت و فتوتیکه در طبع

غالب بود و جهت حفظ ناموس ظاهر و پیش رفت بعضی امور متخلق باخلاق حکام و امراء بود و نقارهخانه و دو رباش و سایر امور امارت را فرو گذاشت نمی نمود و جمیع امور شرعي و عرفي این ولایت حسب الحکم سلاطین وقت برای رزین و حکم متین او منوط بود و هیچ احدی را مجال مخالفت و عصیان نبود و در رفع بدع و تحمیلات و ترفیه احوال ضعفا مساعي مشکوره مبذول و در جمیع موارد سخن او مسموع و مقبول و در ایام سلطنت شاه طهماسب ماضي مدتی حاکم شرع و عرف و ز فول بود *

فصل دوازدهم

سادات تلغر بسید عبد الله بن موسی الکاظم علیه السلام نسب میرسانند و اسلاف این سلسله همگي از معارف اهل معرفت و حقیقت و کبار مشایخ طریقت بوده اند و سید احمد ملقب بشیخ تلغر از نجف اشرف بشوشتر آمده و اراضي احشام عقیلي را از مالکان شرعي آنها نموده و به موجب صریح الاملاک سادات مرعشي بعضی اراضي مزبوره را اولاد و احفاد مشار الیه بمردم اسنکي و ندیل و غیرهم فروخته بودند و بعضي دیگر در تصرف ایشان باقي مانده بود تا آنکه در سال نهصد واند میر اسد الله صدر همگیرا از مشار الیهم خریداري و بخود منتقل ساخت و چیزی که در تصرف سادات تلغر باقي مانده همین محل است که الحال بگوشه تلغر معروف است و هفت نفر از بزرگان این سلسله درانجا مدفون اند و انچه از بعض آثار قدیمه و پروانجات سلاطین سلف معلوم میشود آن است که دران سرکار موقوفات و رقبات بسیار بود که همگي سر ایشان معاف و مسلم بود و تولیت آنها دستم بدست بدون مزاحم بایشان تعلق داشت و خدمه

و زارعین آن محال از طایفه شالو و مالو و سایر طوایف بوده اند که الحال در محال دینا ران فیمابین دوهکیلو و بختیاری سکنا دارند و اخلاف ایشان الی الان طوق ارادت این سلسله علیه را زینت رقبه احوال خود میشمارند و همه ساله که سادات بعنوان سرکشي وارد خانهای ایشان مي شوند هر یک بقدر وسع و استطاعت از خالصه خود چیزی برسم هدیه بسرکار ایشان میرسانند و باوجود کثرت حوادث و فتن که در اعصار لاحقه در همه جا خصوصا دران سرحدات سنوح یافته و انقلاب کلي که در همه اوضاع بظهور رسیده در استمرار این وظیفه بهیچ وجه خللی رو نداده است و چشمه فیلارستان که دران محل واقعست از قدیم از متعلقات آن سرکار است و در رقم امضای شاه طهماسب ماضي مورخ بسال نهصد و پنجاه و دو که باسم سید محمد نافعري صدور یافته و درانجا میر اسد الله تصحیح نسب ایشان نموده است چشمه فیلارستان منجمله موقوفات معدود شده و اینکه الحال متصرف شده که دیولداران همه ساله وجهی از انجا باز یافت مینمایند از جمله بدع حادثه است و در پروانچه قدیم باسم سید عزالدین و سید شهاب الدین احمد که الی الان باقي است مورخ بسال هفت صد و بیست و شش عصارخانه و بساتین و قری و مزارع بسیار تفصیل یافته که الحال اکثر آنها معدوم و بهیچ وجه حقیقت آنها معلوم نیست و از اکابر این سلسله سید محسن نافعري است و نسب سید محمد مهدي که الحال سلاله اندودمان است بر این وجه است سید محمد مهدي ابن سید شاه محمد بن سید نعمت الله بن سید شاه محمد بن سید فخر الدین بن سید محمد بن سید محسن بن سید تاج الدین علي بن سید شمس الدین محمد بن سید فخر الدین علي بن سید شرف الدین محمد بن سید فخر الدین علي بن سید قطب الدین عبد الله بن سید نصیر الدین احمد بن سید عز الدین

داؤد بن سید رکن‌الدین خداداد بن‌سید شهاب الدین حسن بن سید شرف الدین حسین بن‌سید شهاب الدین‌احمد بن‌سید شمس الدین‌محمد‌بن‌سید صدر الدین علي بن سید شهاب الدین احمد ابن‌السید عبد الله بن موسی الکاظم علیه السلام و سید رکن‌الدین خدا داد در محله دشت خروج مدفون ست و این مقابر که دران حوالي مجتمع شده بسبب مجاورت آن بزرگوار است و در تذکره مدافن بسیاری از ایشان در قریه کرکر مذکور شده و الحال حقیقت معلوم نیست و محتمل ست که شیخ شمس الدین گل چشم که سابقا ذکر شده سید شمس الدین محمد ثاني از همین سلسله باشد چه ناظم قطعه تاریخ او را در اعداد سادات معدود نموده است و هم چنین سید قطب الدین که در حوالي عبد الله بانوبه است و محل تلغر از محال مرغوبه این بلاد است که بحسب آب و هوا و نیکي محصولات خصوصا تنباکو کمال امتیاز دارد و مکان آن بسبب احاطه جبال بغایت حصین است نهایت بسبب کثرت تغلب و تعدي اولی الامر و ضعف سادات آنجا از رفع بیحسابات اکثر اوقات خراب و بیرونق است و ترکتاز اکراد والوار که دران جوار مي باشد مزید علت شده محصولی از انجا بعمل نمیاید و باین جهت احوال سادات رعایت مختل و در امور معیشت خود معطل اند حق تعالی فرمان فرمای عادل کرامت فرماید که حق را بمستحق ایصال و ظلمه و متغلبان را قلع و استیصال نماید بمنه و جوده وسادات تلغر را با سادات حسیني قرابت سببي است و نسب ایشان بدین وجه است سید صادق بن سید محسن بن سید قاسم بن سید حبیب الله بن سید شمس الدین بن سید رضي الدین بن جلال الدین بن فتاح بن اسد الله بن جلال الدین بن رضي الدین بن اسدالله بن هاشم بن رضي الدین علي ابن هاشم بن علي بن حسین بن ابي الحسن بن ترجم المدني ابن الحسن

بن محمد بن جعفر بن محمد بن علي ابن زید بن قاسم بن علي بن موسی الکاظم و سید حسین بن ابی الحسن از کبار سادات و اصحاب مقامات عالیه بوده و بارگاه او در شوشتر در حوالي باغ بر جعیار معروف است و کرامات بسیار از او بظهور رسیده که فیمابین اهالي انجا مشهور و در السنه و افواه مذکور است و این سلسله را با مشایخ میانات مواصلت و قرابت سببي است و شیخ محمد شفیع بن شیخ مجد الدین بن شیخ خلف بن شیخ مجد الدین که الحال از اشراف زمان و چراغ افروز اندودمان است از بطن صبیهٔ قدسیه سید قاسم مذکور است *

فصل سیزدهم

در سال نهصد و سي و دو مهدیقلي سلطان ولد قنقرا سلطان بحکومت شوشتر آمد و مدت ده سال حاکم با استقلال بود تا آنکه برادر او سوندر بیگ او را ضایع نموده یکسال حکومت کرد و بعد از او کچل افشار دو سال حاکم بود و در نهصد و چهل و پنج حیدر قلي سلطان حاکم شد و سه سال مدت او بود و سید محمد عرب هشت سال و اولاد و املاک او هنوز در نواحي را مهرمز باقیست و بعد از او ابوالفتح سلطان سه سال بود و در پنجاه و پنج القاص میرزا ابن شاه اسمعیل بشوشتر آمده و حسن بیگ نامي حاکم بود و چون القاص میرزا از برادر خود شاه طهماسب روگردان بود مردم شوشتر بدعوت میر عبد الوهاب مذکور او را بشهر راه ندادند و دروازها را بسته اسباب حصار آماده کردند و چون دید که کاري نمي تواند کرد توقف ننموده روانه دزفول شد و درانجا نیز راه نیافته روانه بلاد روم گردید و در پنجاه و شش سید بیگ حاکم شد وچهار سال مدت او بود و بعد از او رستم سلطان ارشلو سه سال و سیف بیگ دوسال و امیرخان ترکمان یکسال

و قاسم‌علي سلطان ایضا یکسال و منصور خان ذو القدر ایضا یکسال ومحمد سلطان برادر خلیل خان افشار سه سال و قوچ بیگ دوملو دو سال و محمد سلطان دوملو ایضا دو سال و حسین‌قلیخان سلطان شاملو یکسال و سید جماز عرب دو سال و هنوز اولاد و املاک او درانجا باقیست و قیاس سلطان استجلو یکسال و عیسی خلیفه ایضا یکسال و ایغوت سلطان دوسال و میرزا علي بیگ یکسال و در هشتاد و پنج میر رشید الدین بن میر عبد الوهاب سابق الذکر حاکم شد و مدت او یکسال بود و بعد از او دهدار سلطان چند روزی و شاهوبردي سلطان کندزلو یکسال و علي سلطان ولد خلیل خان افشار سه سال و احمد سلطان افشار دو سال و خسرو و سلطان افشار ایضا دو سال و شاه دیردي خان کندزلو هشت سال تا آنکه مراد آقای جلو دار باشي آمده او را مقتول و چند روزی حکومت کرد تا ورود غیاث بیگ نایب فرهاد خان و او هم چند روزی بیش نبود و در این بین سید مبارک خان بن سید مطلب والي حویزه بتحریک سادات و اعیان شوشتر لشکر کشیده بباغ و قفک خارج درب عسکر نزول نمود و اکثر مردم ولایت بمتابعت سادات سرتسلیم پیش نهادند و معدودی از خواص در قلعه محصور گردیدند و عریضه مشتمل بر چگونگي احوال بصحابت میر جهانگیر کتوندي بخدمت نواب گیتي ستان عباس انفاذ نمودند و امیر جهانگیر در عرض چهار روز از راه بختیاری باردو رسید ومراتب را بالمشافهه نیز عرضه داشت نمود و حسب الامر الاعلي موازي هفت هزار نفر از قشون رکاب بسر کردگي مهدي قلیخان شاملو جهت دفع سید مبارک خان و تنبیه اهل شوشتر روانه شدند و بموعد هفت یوم وارد گردیدند و شب بیخبر در صحرای سرکشي کنار رودخانه نزول نمودند و خیمه کشیدند و همه خیمه‌های ایشان زنگاری بود علی الصباح که سید مبارک مطلع شد فی الفور قشون خود را

بر گرفته روانه حویزه شد و مهدی قلیخان با سپاه از اب عبور نموده داخل قلعه شدند و اهل قلعه را هر یک فراخور حال نوازش نمودند آقا علي که کاتب عرایض بود وزیر شد و هنوز این منصب در خاندان رفیع البنیان ایشان باقي است و ملک سبز آب باقطاع میر جهانگیر داده شد حتی استاد جمال بنا را که در قلعه رخنه‌گیری مي نمود معمار باشي و اراضي جمال آباد را که الی الان در تصرف اولاد اوست اقطاع نمودند و سرخواجه عزیز کلانتر و خواجه نجم الدین دهخدای بلد مواخده و مصادره بسیار واقع شد و چون حسب الامر الاعلی مقرر شده بود که مردم را تیغ بدهند و بی تقصیری ضعفا و رعایا معلوم مهدي قلي خان شد باستدعای مشار الیه نسق ایشان بریش تراشیدن قرار یافت و سیورغال سادات تا هفت سال مقطوع گردید و این وقایع در سال هزار و دو بود و مهدي قلیخان شش سال در شوشتر بود و آثار خیر بسیار از او باقي ماند ازان جمله عمارت قبلی امامزاده عبد الله و قریه مهدي آباد که وقف آن سرکار است و حمام زنانه مسجد و دکان رنگخانه که وقف سرکار رسید محمد بازار است و دیدم وقفنامه بمهر جمیع قضات و معتبرین عصر دیده‌ام و عمارت براء بن مالک و عمارت دیوان عقبلي باخیابان نارنج و حوض دوری و قابوی بیرونی قلعه و طرح بازار شوشتر و ساختن دکاکین باین هیئت و کاهریزي احداث نموده بود که از رودخانه ما قاریان ببازار منتهي میشد و این کاهریز در زمان و اخستوخان مسدود شد بتقریب اینکه مار بازی از لرستان میلی آمده بود و مارهای بسیار بزرگ و کوچک داشت و ازان جمله مار بزرگی داشت که باریک الاغ بود روزی در بازار معرکه نمود و ابتدا با مارهای کوچک قدری بازي کرد و بعد ازان مار بزرگ را از جوال بیرون آورد گاهی دست خود را تا بازو بدهن او میکرد گاهی پا را

تازانو گاهی هر دو دست تا آنکه هر دو پا را بدهن آن داد مار اورا کشید بیک قلاج تا ناف او فرو برد مارگیر مضطرب شد هرچند دست و پا زد که خود را بیرون کشد نتوانست شروع بفریاد کرد و مردم گریختند بیک قلاج دیگر تا سینهٔ او کشید تا تمام او را فرو برد و بدرخت کناری که درانجا بود خود را تنگ پیچید که آواز شکستن استخوانهای او بگوش حاضران رسید و ازانجا بکاهریز سرازیر شد فی الفور مردم جمعیت نمودند و بچوب وخاک راه کاهریز را مسدود ساختند و بایر شد وانکدار از نفس مار خشک شد و درین واقعه شوشتر خواجه عزیز از کلانتري معزول و بالاخره بحاجي محمد تقي بن حافظ شمس الدین مرجوع گردید و هنوز در سلسله ایشان باقي است و در سال هزار و هشت محمد سلطان جغتا حاکم شد و مدت او دوازده سال بود و بعد از فوت او علي سلطان برادر او پانزده سال و در عهد او پل خواجه شاهعلي بنا شد و لفظ خواجه شاه علي تاریخ است و بعد از او طهماسب سلطان ولد محمد سلطان مدت سه سال حاکم بود و در ایام او بنای پل کرکر باتمام رسید و قبل ازان مردم از روی بند میزان تردد مي نمودند و باني پل ملا حسیني مردی درویش بیروزگار پریشان حال بود و چون این اراده کرد بهر که اظهار نمود او را تمسخر و ملامت میکردند تا آنکه بطرف افتاده دمر عزیمت بر میان بست و توفیق الهي امداد نموده باتمام رسانید و ذکر خیر او بروزگار باقي ماند و گویند روز اول که تصمیم عزم نمود برسم نیازمندان طبقی از گل و نقل بدست گرفته بود که خود را بصاحبان مروت عرضه و استمداد نماید چون حاجي محمد تقي کلانتر از هر جهت یگانه عصر بود برسم تیمن ابتدا به مجلس او در آمد و بدعا و ثنا لب بگشود و طبق را پیش او بنهاد چون بر مدعا واقف شد اورا بسیار تحسین و یک مشت گل و یک مشت نقل از طبق بر داشت

و یکغاز بیکی فلوس بجای آن گذاشت درویش از مشاهدهٔ اینحال بسیار بشکفت و انواع مدح و ثنا بگفت و روی بهمراهان خود نمود که انشاءالله فتحست و فال ما خیر است و کار ماپیش است و انچه را حضرت شهریاری کرامت فرموده است برکت کیسه و وسیله رو سفیدی ما خواهد بود و شکر کنان بیرون رفت کلانتر در جرو بس بتعاقب فرستاد که تفتیش گفتگوی او نمایند معلوم شد که چون ازانجا بیرون رفته بود زیاده ازانچه در حضور ستادش نموده بود دعای خیر میگفت و مطلق سخن منافی از او بظهور نرسید شهریاری گفت که غرض من استعلام حقیقت حال درویش و امتحان او بود که آیا در عزیمت خود رسوخی دارد و این کار دشوار از او متمشي مي تواند شد یا نه معلوم شد که مي تواند ابنگاه از خالصهٔ خود مبلغی مالي که لایق مروت او بود فرستاد و سایر ارباب توفیق را ترغیب و تحریک نمود تا باتمام رسید و مبلغها از اخراجات فاضل ماند که ملا حسیني طواحین و دکاکین بساخت و املاک بخرید و تاریخ بنای پل را بدینوجه گفته اند * مصرع *

این پل از جهد حسیني شد تمام

و در ذیحجه هزار وسي و هست شبلي سلطان چرکس حاکم شد و بعد از شش ماه وفات نمود والله و یردی سلطان پسر او حاکم شد و چون کودک بود عم او بهروز بیگ نیابت او سه سال بسر برد و بعد از او بابا سلطان پنجماه نایب و وکیل بود و بهروز بیگ مذکور بحکومت آمد و طول نکشید *

فصل چهاردهم

در ربیع الاول چهل و دو بر اخستو سلطان غلام خاصهٔ شریفه حاکم شد و قبل ازان شمشیر قورچي بود و تا آخر دولت صفویه آن منصب در سلسله

ایشان بود و او برادر منصور خان و ذوالفقار خان بود و گویند چون بحوالي شوشتر رسید درخارج شهر نزول نمود و سادات و اعیان ولایت بخدمت او شتافتند از آخوند ملا افضل ابن عبد الله صراف که در جمیع فنون کمال خصوصا ریاضي و احکام نجوم سرامد بود استفسار ساعت سعد جهت دخول بلد نمود و خواجه اختیار طالع عقرب با سایر خصوصیاتیکه درانوقت مراعات آنهـا ممکن بود نمود و سلطان در همانجـا چند روزی انتظار آنوقت مختار کشید وآخوند گفته بود مقتضای این ساعت آنست که سلطان زیاده از صد سال دریذولایت حاکم باشد و این حکم بر وجهی مقرون بصواب اتفاق افتاد و در زمان او کرکین بیگ کرجي و ایلدرم بیگ چرکس با توابعین به شوشتر آمدند و ارقام پادشاهي در خصوص مواجب و مرسومات ایشان صادر گردید و کرکین بیگ میر شکار باشي مشار الیه گردید و قبل از او میرشکار باشي طهماسب بیگ بود که قلعه طهماسي از آثار اوست و ریش سفیدي قشون و حل و عقد امور ولایت با سلسله جغتا و سایر طوایف قزلباش بود و مهتر ایشان نوروز خان بیگ که باغ زیر دروازهٔ عسکر از آثار اوست و واخستو خان دآب و زمین و آبادي و تکثیر زراعات و اشجار و ترفیه رعایا سعي بسیار نمود و در مالوجهات دیواني توفیرات کلیه بهم رسانید و این خدمت از او مستحسن طبع پادشاه افتاد و چون بسفر قندهار مامور گردید و درانجا نزد ذوالفقار خان برادر خود که والي قندهار بود خدمات نمایان بتقدیم رسانید در حین مراجعت که در اصفهان بشرف بساط بوسی رسید بخطاب خاني سرافراز گردید و مواجب و ملازم بدستور سائر خوانین عظام مقرر شد و درانوقت مردم شوشتررا وقت بسیار خوش بود و روزگار بفراغت مي گذرانیدند و همه کس بفکر تحصیل معرفت و کمال بود و درانوقت صلح مابین سلاطین روم و ایران منعقد و سنور بین الدولتین بسته

شده بود و اهالی خوزستان از تشویش آسیب مجاورت رومی ایمن شده بودند و تمامی اوقات را بتفنن و تکلف و کسب آداب مستحسنه مصروف میداشتند و شیخ الاسلام آنوقت شیخ عبد اللطیف جامعی عاملی بود که مسلم فضلای آفاق بود و در سال هزار و پنجاه وفات یافت و مقارن فوت از شیخ جواد کاظمی که در حویزه بود بشوشتر آمد و هنوز فتاوی و سجلات و اجازات آن مجتهد بی نظیر در دست مردم هست وبعد ازان شیخ الاسلامی بشیخ محیی الدین بن شیخ عبد اللطیف و از او بمیر محمد عیسی بن میر صدر الدین قرار یافت و قاضی عبد الرضا نبیرهٔ قاضی عبدالله سابق الذکر قاضی بود و از اعاظم سادات عالی درجات میرزا عبد الله بن میر سید علی ابن میر محمد باقر بن میر سید علی صدر و میرزا ابوطالب و میرزا هاشم ابن میرزا جعفر بن میر محمد باقر و میرزا حیدر بن میر شرف الدین حسن بن میر سید علی صدر و میرزا کاظم بن میرزا طاهر بن میرزا محمد بن میر عبد الوهاب و از معارف فضلا آخوند خواجه افضل مذکور و باغ عبد الله زین را که در اصل از خالصجات دیوان بود باقطاع او داده بودند و هنوز در تصرف اولاد او باقی است و اخوند ملا عبد الرشید بن ملا نور الدین طبیب که باغچه اخوند از آثار اوست و او مردی زاهد منزوی بود و در مبادی حال بهندوستان رفته بود و با سید نظام الدین احمد شیرازی حجازی داماد قطب شاه والد سید علی خان شارح صحیفه و با مولانا فرج الله دز فولی که درانجا نهایت شهرت و اعتبار داشت مربوط بود و از ایشان استفادهٔ سرمایهٔ زندگی نموده مراجعت و مدتی در شیراز توقف نمود و درانجا جمعی از آگاهان حلقهٔ ارادت او را بگوش کشیدند لاجرم مولانا همواره تابستانرا در شیراز و زمستانرا در شوشتر بسر می برد و مریدان در هر دو بلد ببضاعت آخوند تجارت می نمودند و منافع و ارباح آنرا بسرکار

او میرسانیدند و او بفراغت روزگار مي گذرانید و از هدایا و صلات اهل دنیا امتناع مي نمود و منقول است که مولانا شبی وعدۀ میهماني با میرزا عبد الله داشت و طرف مغرب ابر و باران شد و آخوند را بسبب شکستگي و ضعف باصره حرکت متعذر شد آدم بخدمت میرزا فرستاد که عذر خواهي و وعده را منفسخ نماید میرزا گفت هرگاه آخوند از آمدن متعذر است پس التماس آنست که امشب دران سرکار طعامی طبخ نشود که ازینجا خواهند آورد و چون عادت آخوند را میدانست که بعد از نماز عشا بلا فاصله عشا تناول مي نماید خدمه سرکار میرزا در بردن طعام و اشربه بمنزل اخوند تعجیل نمودند چون مولانا از نماز فارغ شد طعام در نماز خانه حاضر بود چون افتتاح بملح سنت است و اتفاقا نمکرا فراموش نمودند اخوند بجاریه امر نمود که نمک بیارد رفت و بغایت دیر کرد و هرچند او را آواز دادند جواب نشنیدند خاتون بر خواست که ببیند بر سر جاریه چه آمده او هم رفت و نیامد و جواب نداد آخوند متحیر شده از عقب ایشان بر خواست کردۀ چند دراننجا بود که هرلحظه بر طعام هجوم مي آوردند آخوند احتیاط نمود اطعمه را از نماز خانه بوثاقي دیگر که نزدیک بود نقل نمود - و در را به بست و بطرفی که ایشان رفته بودند برفت دید که جاریه و خاتون نمک بر گرفته مي آیند و مقارن این حال نماز خانه که در کنار رود خانه بود منهدم و اساس آن بآب رفت شکر کنان بوثاقی دیگر نشستند و طعامرا تناول نمودند و قرآن آخوند که در نماز خانه بود از صدمه افتادن عمارت بانطرف رود خانه پریده بود علی الصباح مردی که از صحرا بشهر مي آمدند آنرا دیده شناختند و بصاحب رسانیدند و آنجنابرا پسری بود ملا محسن از شاگردان ملا محسن کاشی مشهور باخوند فیض و در عنفوان شباب در ایام حیات پدر وفات نمود و متروکات آخوند بهمشیره زاده او ملا

محمد شریف رسید و از او یک پسر ماند ملا هادی که بجوانی فوت شد واحدی از او مخلف نگردید و گویند روزی مولانا و شیخ علی بن سلیمان بحرینی در مجلسی مجتمع بودند و این سخن بزبان شیخ جاری شد که مردم شوشتر در اصل عرب بوده اند و بسبب مجاورت عجم عجم شده اند و اهل بحرین بعکس مولانا گفت بنابر این ما و شما از جمله مسو خاتیم و از مصنفات آخوند شرحیست بر استبصار و کتاب سوانح البال مشتمل بر نتایج افکار آنجناب از فنون علوم و شعر و انشاء وغیره و ازانجا مبلغ فضل آن حضرت معلوم میشود *

فصل پانزدهم

وزیر در عهد واخشتون خان حاجی محمد شریف بن آقا قاسم ابن آقا علی بود و او مردی بغایت سعید و خیرمند بود و آقا هدایت الله ابن آقا نعمت الله از اقارب سببی او ملالی از او بهم رسانید و به اردو رفته با ولیای دولت عرض نمود که وزیر شوشتر نابینا شده و امور وزارت مختل است و رقم مطاع باسم خود صادر نمود و در مراجعت بخونسار که رسید آزار چشم او را عارض شد و بشوشتر که رسید نابینا شده بود و او در مبادی حال بهندوستان رفته بود و با اورنگ زیب پادشاه هند نهایت اختصاص و تقرب داشت و در حین ترخص وعده مراجعت کرده بود و چون بسبب کوری از وفا بآن وعده و معاودت هند عاجز بود و لاجرم در شوشتر توقف نمود و اورنگ زیب او را تفقد نموده مکتوبی در کمال ملاطفت باو بنوشت و وجهی معتد به از نقود وامتعه جهت تدارک احوال او فرستاد و بحضور طلبید و آقا هدایت الله این رباعی باو فرستاد *

* رباعی *

زخاک مرا دهند تا گیرم سم دلو شد دیده ام از مست پشیمانی کور
حب الوطنم نمیدهد ورنه هرگزه عاقل نرود بپای خود زنده بگور

و این رباعي نیز نوشته * * رباعي *

اورنگ نشیـــن هنـد یادم کرده وز لطف خطـــاب خانه زادم کرده
چون جام جهان نماست دل شاهانرا دانـــد که زمانه نا مـرادم کـــرده

و اوشا عری بی نظیر بود و اکثر اشعار او رباعیات است و این رباعي نیز از اوست * * رباعي *

یارب تاکی بهار و دی خواهد بود سال و مه و هفته پی بپي خواهدبود
تاکی کافر بعیش و مومن بعذاب ایذروز قیـامت تو کي خواهد بود

و این رباعي را در وقت سکرات گفته * * رباعي *

پیمـــانه چه پرشد بضروري رفتیم ین وادي محنت بصبوري رفتیم
عمری گذراندیم چه روشن خردان صد حیف که عاقبت بکوري رفتیم

و ملا محب علي کاسبي شاعر نیز دران عهد بود و او مردی درویش قانع ظریف زیرک سخنور حاضر جواب بود و بکسب جولائی مدار میگذرانید و با میرزا صایب ملک السعرای عصر ظرافتها و سخنان شیرین داشت که مابین مردم مشهور است و در مدح و اخستو خان و هم چنین علي پاشـا بن افراسیاب دیری والي بصره و حسین پاشا پسر او قصاید بسیار دارد که در دیوان او مذکور است و منجم درانوقت ملا عیدی محمد بود که بعض تقاویم کهنه و آثاری که از او مشاهده شده دلالت بر کمال قوت او در فن استخراج و احکام دارد و از او یک پسر مانده بود ملا ابوالفتح که بقندهار رفت و درانجا سکنا نمود و خبر او منقطع شد و کلان تر در آنعصر حاجي محمد تقي سابق الذکر بود و او مردی بغایت کریم الاخلاق بود و حق تعالی با او عنایتی خاص داشت و تمامي امور این حدود برای و صوابدید او انتظام پذیر بود و بسیار معمر شد و از آثاریکه ازاو درمیان است حقیقت حال او معلوم مي تواند شد و بشراکت و اخشتو خان احداث قریه نجف

آباد نمود و آبرا از حوالي شهر باراضي چغازیک که شش هفت فرسخ میشود جاري ساخت و آن اراضي را که موات و از بایرات قدیم بودند احیا نمود و بلطایف الحیل طوایف عرب مهدیه و معامید و غیرهم که دران اراضي صاحب ید بودند بیدست و دست تعدي و تطاول ایشان را کوتاه نمود و قلعها و بنوارها مانند قلعه پاپی و افزوني و فیلي بساخت و رعایا از اطراف جمع نمود و در آنجا سکنا داد و بذر و حیوان و سایر ادوات زرع از خود بایشان بداد تا از خود قدرت بهم رسانیدند و در رقم پادشاهي که در خصوص رخصت آن صادر شده باسم فتح علي بیگ نوشته اند و باین سبب فتح علي خان باختصاص دون سایر برادران متصرف گردید و ملا کاسبي تاریخ آنرا بدینوجه گفته * * شعر *

اندر ایام شه عرش سریر — شاه عباس سکندر تمکین
انسلیمان دوم کش زیبد — قاف تا قاف جهان زیر نگین
معدن فیض و وفا و اخشتو — کس بود لطف ازل یار و معین
با محمد تقي نیک نهاد — شد شریک از جهت آب و زمین
ساختند این ده و نامش کردند — نجف آباد ز مهر شه دین
کاسبي سال بنایش جستم — از خرد قدوهٔ ارباب یقین
کرد نظاره سراپایش و گفت — نجف آباد به از خلد برین

و گویند دهنه نهر را ابتدای مفوات از بالای بند ماهي بازان بر داشته بود و چون مکرر انبوه میبسد و یک دفعه چندین نفر انسان و حیوان زیر انبوه بتلف رسیدند و الانذر در علاج آن متحیر بود و این معني شهرت کرد مولی خلف اعمي برادر سید مبارک خان سابق الذکر باني شهر خلف آباد چون بشنید پیغام فرستاد که در ایام شباب بانحوالي بشکار آمده‌ام اگر دهنه نهر را از سرکشی مقابل بقعه نوح مبر دارند باراضی چغازیک آب بسهولت

جاري ميتواند شد و از تصديع همه سال تنقيه قنوات فراغ حاصل خواهد بود و چون اين پيغام بكلانتر رسيد اهل خبره را درانجا حاضر ساخته و بنظر دقت ترازو و تحسين اين راى نمودند لاجرم دهنه جديد ازانجا احداث و كورها را پست برداشتند و آثار آنها هنوز موجود است *

فصل شانزدهم

آخوند ملا حسن علي شوشتري در ايام و اخشتوخان بود نهايت اكثر اوقات را در اصفهان مي گذرانيد و در مسجد شاه امام جمعه و جماعت بود و او پسر آخوند ملا عبد الله حلوائي بود كه شيخ بهاء الدين محمد و مير محمد باقر داماد و مولانا احمد ارد بيلي و ساير مشاهير آن عصر فضيلت اورا مقبول و مسلم داشتند و نواب گيتي ستان شاه عباس مدرسه ملا عبد الله را نزديك قيصريه اصفهان باسم آن حضرت بساخت و بدعوت آنجناب موقوفات چهارده معصوم را كه تا آخرآن دولت مستمر بود قرارداد و در آنوقت در باب تحقيق مذهب منازعه و مجادله فيمابين پادشاه ايران و سلاطين روم و ازبك دركار بود و پادشاه اوزبك به نواب گيتي ستان ايلچي فرستاد كه علماء ماوراء النهر را از حقيقت مذهب شعيه اطلاعى وافي نيست چنانچه از علماى آن مذهب احدى روانه اين ديار شودكه چگونگي را حسب الواقع اعلان و مواقع اختلاف بين الفريقين محرر شود آنگاه باستصواب يكديگر تتبع دلايل از كتاب و سنت و نظر در تحقيق حق و ترجيح را جع نمايند ممكن است كه سبب رفع اشتباه و وضوح حق تواند بود و همگي "فضلاى عصر جهت اين مهم اهم آن حضرت را تصديق و اختيار نمودند" و باعزاز و احترام تمامتر روانه ديار اوزبك گرديد و چون ببلدهٔ بخارا كه پاى تخت سلاطين ايشان بود رسيد علما و امرا و اعيان مراسم استقبال

و تعظیم بتقدیم رسانیدند و به مجلس پادشاه در آوردند و در همان مجلس اول چند کلمه با او مکالمه و فوت فضیلت او را معلوم کردند و دانستند که مناظره با او بی صرفه و باعث خجلت و رسوائي ایشان خواهد بود لاجرم طلبه جمعیت نموده دفعةً در مجلس هجوم و بقلم تراش و مشت و لکد آن حضرت را شهید نمودند و این واقعه در سال هزار و بیست و یک بود و قبل از اشتهار حال مولانا افضل فضلای شوشتر آخوند ملا عبد الواحد که در او آخر حال بمشهد مقدس انتقال و میر نورالله ثاني شاگرد بیواسطه او بود و در زمان و اخشتوخان سید رشید الدین در فولی به شوشتر آمد و خانه و املاک بساخت و او خوش نویس بود و ملم علي خان و ملا محمد تقي غسال و ملا محمد طاهر خورده فروش و حاجي عبد الله باقلائي و سایر خوش نویسان آنوقت همه شاگردان او بودند و سید خلف پسر او داماد حاجي محمد تقي کلانتر بود و باین نسبت بعد از انقراض اولاد ذکور حاجي محمد تقي منصب موروثي بسید محمد صادق بن سید خلف رسید و بعد از او بخلف او سید نعمت الله و اکنون تا سید محمد حسین بن سید نعمت الله است و از معارف ایام و اخشتو خان حاجي شرف بیگ بود که کاروانسرای بازار از آثار اوست و او بالاصل شاگرد جولائي بود که از کساد کار و کثرت اضطرار بهندوستان رفت و درانجا ترقي بسیار نمود و ثروت بی اندازه بهم رسانید و از پادشاه و امرای هند قبول تمام یافت و درآنوقت ایلچي از ایران بهند رفته بود و نقود بسیار همراه برده بود که از اولیای دولت آنجا اقامت و انعام قبول نکند و چون این معنی بر طبع پادشاه و امرای هند گران آمده مدتهای مدید درآنجا توقف فرمودند و بتقریب ضیافت وغیره اخراجات زیاده از حد بر او لازم آوردند تا جمیع آنچه همراه داشت بمصرف رسید و بی نهایت مضطرب گردید چون

شرف بیگ مطلع گردید تعصب نموده خودرا باو رسا نید و تمام آنچه داشت بلا مضایقه باو مبذول و کمر خدمت بر میان بسته انواع بندگی معمول داشت تا آنکه باتفاق ایلچی معاودت نمود و این خدمت مستحسن طبع نواب گیتی ستان افتاده انعامات و اکرامات فرمود و نقاره خانه باو بخشید که در صبح و شام بدستور خوانین عظام نوبت دولت می کوفت و وارث او یک صبیه بود که در حباله با داده بیگ بن و اخشتوخان بود دیگر پیر انجیری و او از ندمای مخصوص نواب گیتی ستان و بسبب او خانه نزول از شوشتر رفع شد و رقم اقدس بقید لعنت بود صدور یافت که عساکر منصوره که وارد شوشتر شوند در خارج شهر منزل نمایند و ضعفا و رعایا را از زحمت آسوده داشته باشند و باغ شاه را که در اصل از خالصجات بود باقطاع پیر انجیري بداد و هنوز در تصرف اولاد اوست و از معارف ارباب خیر درانوقت خواجه عزیز سابق الذکر بود و قنوات حمام مسجد الی رودخانه داریان از آثار اوست و قبل ازان آب از چاه میکشیدند و چون چندین سال است که آب از داریان منقطع گردیده و بسبب کم آبی مردم زحمت می کشیدند حاجي علي بن شیخ محمد بن حاجي علي بن حاجي محمود جزایري و حاجي محمد علي ابن حاجي رضا بن حاجي عنایت الله کرکري باتفاق یکدیگر مبلغی کلي اخراجات و چاه قدیم حمام را که بمرور ایام بایر شده بود تنقیه نمودند و به نیک‌نامي این صدقه جاریه فایز گردیدند - دیگر حاجي عبد الله بن حاجي ولي که تکیه حاجي در صحرای کرکر از آثار اوست - دیگر حاجي عنایت الله مذکور و حاجي قطب الدین برادر او که ازان زمان الی الان شجرهٔ طیبه ایشان مثمر انواع محامد و مفاخر و ناصیه احوالشان نقش پذیر مصدوقه کم ترک الاول للاخر است و از معارف قزلباش بعد از فو زوزخان بیگ سابق الذکر حاجي

میرزا قلي بیگ بود و تا اواسط ایام فتح علي خان معمر شد و مدت حکومت و اخشتو خان سي و هفت سال بود و در سال هفتاد و هشت در محل درت که از املاک ییلاق او بود وفات یافت و اکثر عمارات قدیمه قلعه بنای اوست و بولي‌گاه صحرای کرکر ایضا از آثار اوست - او را پنج پسر بود فتح علي بیگ واسلمس بیگ که در اواخر حال خطاب اصلانخان یافت و کلب علي بیگ و باداده بیگ وعباس خان بیگ و غلامان بسیار داشت مثل طهماسب آقا و بهمن آقا و جمشید آقا و بهود آقا و کرکین آقا و هرمز آقا که هریک در حد ذات خود امیر عظیم الشان بودند و اولاد و احفاد بعضی از ایشان هنوز د ر شوشتر اند *

فصل هفدهم

بعد از وفات و اخشتو خان حکومت شوشتر بفتح علي خان پسر مهتر او مرجوع شد ودر همان سال حسین پاشا بن علي پاشا والي بصره از عساکر سلطان محمد عثمان بلوهراسان شده بگریخت و بهند رفت و اهل جزایر که اعوان او بودند متفرق شدند و یحیی بیگ و حاتم آقا که از مخصوصان اقارب او بودند بشوشتر آمدند و عبد الغفور بیگ بن یحیي بیگ الحال در هندوستان و محمد سلطان حاتم بندر عباس پسر حاتم آقای مذکور بود و او را در بصره ونواحي آن املاک بسیار بود که الحال درتصرف اغیاراند و سید نعمت الله جزایری نیز در این فتره بحویزه آمد و سید علي خان بن مولی خلف والي حویزه با او روابطه بسیار داشت و او را باقامت حویزه تکلیف نمود و حسب الاستدعاره ما را بانتقال بشوشتر گذاشت و میرزا عبد الله سابق الذکر کمال مکرمت و مراعات بمسار الیه معمول داشت و فتح علي خان مربي اهل کمال بود واسلمس بیگ برادر او که درانوقت

نایب الایاله و کارگذار بود نهایت ارادت و حسن اعتقاد بآنجناب بهم رسانید و اسباب زندگي از هر جهت بنحوی که لایق ارباب مروت بود سرانجام نمودند و مسکن در جوار مسجد جامع معین داشتند و حاجي محمد تقي کلانتر کاروانسرائی دران محله ساخته بود آنرا جهت مدرس سید و مسکن تلامذه مقرر نمود و تمامي اهالي آنحدود حلقه ارادت آن بزرگوار را بگوش وغاشیه متابعت او را بدوش کشیدند و سلاطین و صدور و حکام جمیع مناصب شرعیه آن بلد وسایر بلاد قریبه را از شیخ الاسلامي و نیابت الصداره و تدریس سرکار امامزاده عبد الله و تولید مسجد جامع و امامت جمعه و جماعت و امر به معروف و نهي از منکر بآنحضرت مسلم داشتند و از هر جهت مطاع و مقبول گردید و مولد آنجناب در قریه صباغیه جزایر در سال هزار و پنجاه بود و در دارالعلم شیراز مدت نه سال بتحصیل علوم مشغول بود و از شاه ابوالولي و میرزا ابراهیم بن ملا صدر او شیخ جعفر بن کمال بحریني و شیخ صالح بن عبد الکریم و سید هاشم احسائي و شیخ عبد العلي حویزي و سایر فضلا که در آن عصر در شیراز مجتمع بودند استفاده و اجازه حاصل نموده و بعد ازان در دارالسلطنة اصفهان مدت هشت سال از خدمت آقا حسین خونساري و مولانا محمد باقر خراساني و مولانا محمد محسن کاشاني و مولانا محمد باقر مجلسي و سید میرزاي جزایري و سایر مشاهیر بانواع فیوض بهره‌مند گردیده و آن حضرت بسیار کریم الاخلاق بود و به اقارب و ارحام همواره طریق مواصلت و مواسات مي پیمود و اکثر ایشان در شوشتر بآنجناب ملحق گردیدند و مواعظ وارشادات او بغایت مؤثر بود و بآن سبب محاسن شرع در شوشتر رونق یافت و مردمانرا ببنای مساجد رغبت میافزود و آنجناب در هر محله یکی از اعاظم تلامذه را بامامت جماعت معین نمود چون آخوند ملا محمد بن علي النجار و ملا

محمد باقر بن ملا محمد حسین سید محمد شاهي و حاجي عبد المحسین بن خواجه کلب علي کرکري و قاضي نعمت الله بن قاضي معصوم و همه ایشان از برکات و انفاس شریفه آنحضرت استفاده نموده بودند وازان وقت الی الان جمیع علمای این نواحي بواسطه یا بدون واسطه نسبت تلمذ بآن جناب میرسانند و نسب آن حضرت بدین وجه است واسط نعمت الله ابن السید عبد الله ابن السید محمد ابن السید حسین ابن السید احمد ابن السید محمود بن السید غیاث الدین ابن السید مجد الدین ابن السید نورالدین ابن السید سعد الدین ابن السید عیسی ابن السید موسی ابن السید عبدالله ابن الامام ابي الحسن موسی الکاظم علیه و علی آبائه السلام و این چنین نسب قلیل الوسایط را علما آنساب عالي گویند و آنحضرترا مصنفات بسیار است شرح کبیر تهذیب الاحکام مشتمل بر دوازده جلد و بعد ازان تصرفات و بعض اختصارات نموده و شرح صغیر را که الحال معمول علمای حدیث است در هشت مجلد ترتیب داد و شرح استبصار سه جلد و شرح عوالي اللئالي دو جلد والانوار النعمانیه دو جلد و نوادر الاخبار دو جلد و ریاض الابرار سه جلد و زهرالربیع دو جلد و قصص الانبیاء و شرح توحید صدوق و شرح احتجاج و شرح عیون الاخبار و شرح روضه کافي و شرح صحیفه کبیر و صغیر و حاشیه شرح جامي و شرح تهذیب النحو و شرح مغني اللبیب و رساله منتهی المطلب و هدیة المومنین و منبع الحیات و مسکن الشجون و کتاب مقامات النجاة و حواشي قرآن که آخوند ملا محمد نجار در سه مجلد تدوین نموده و حواشي نهج البلاغه و بر اکثر کتب حدیث و عربیت و اصول ... متفرقه نوشته و اکثر کتبی که در ایام اشتغال درس خوانده متون و حواشي همه بخط شریف آن حضرت است و درلیلة جمعه ثالث وعشرین سال هزار و صد و دوازده در منزل

جايدر فيلي برياض رضوان شتاف و بارگاه او درانجا معروفست و واد اكبر او سيد نور الدين در جميع مراتب مرقومه قايم مقام و نعم الخلف گرديد *

* بيت *

زنده است كسی كه در ديارش مانـد خلفـي بيـادگارش

و همه آنسر رشتها را منتظم و مضبوط داشت و در حلاوت تعبير وفصاحت گفتار يگانه روزگار بود و در شوشتر از والد ماجد و در اصفهان از فضلای عصر استفاده نموده بود و در سن طفوليت كه بزيارت مشهد مقدس مشرف شده بود بخدمت شيخ محمد حر رحمه الله رسيده و آن عالي حضرت تفرس فهم و ذكاو حسن عاقبت از ناصيه او نموده واجازه عامه بخط شريف خود جهت او نوشته و از مصنفات آنجناب است شرح قسم طهارت باطن نخبه و ترجمه آن اخلاق سلطاني كه حسب الامر نواب مالك رقاب شاه سلطان حسين در سلك تحرير كشيده و رساله طهوريه ايضا حسب الامر و رساله شكيات نماز و ترجمه حديث وصيت هشام و ترجمه قصص الانبيا و رساله فروق مشتمل بر فوايد و نكات بسيار از علم لغت و بلاغت و او را سه برادر بود سيد حبيب الله كه در صغر سن وفات نمود و سيد شفيع قاضي و عقب از او اناث است و سيد جمال الدين و يک پسر از او مخلف شده سيد مجد الدين كه الحال در هندوستان است و تولد سيد نور الدين در سال هشتاد و هشت بود و در ذي حجه يكصد و پنجاه و هشت در شوشتر بفردوس برين رسيد و قاضي مجد الدين بديغونجه تاريخ گفته * رباعي *

در فوت مقـرب خداونـد غفـور
شيخ الاسـلام فخر سـادات وصـدور
با غايـت حزن سال تاريـخ آمـد
شد محكمه و مسجد و مدرس بی نور

و له ایضا

از واقعهٔ سید فردوس مقام
بر اهل بقاع ارض شد ماتم عام
رو داد چه موت بهر تاریخش شد
با آل عبا رفیق شیخ الاسلام

و حسب الوصیت در جوار مسجد جامع مدفون گردید و بارگاه او درانجا معروف است و اورا هشت پسر بود ازانجمله در حیات والد وفات نمودند سید فرج الله در حویزه شهر ذیقعده چهل و شش و سید نعمت الله در پیساور هفد پنجاه و یک هر دو بلا عقب و شش دیگر موجودند عبد الله مسعود این صفحات و سید حسین الحال در نجف اشرف ساکن است و سید محمد و سید مرتضی و سید طالب که در شوشتر اند وسید رضي الدین که در هندوستان است و سید مرتضی امام جمعه و جماعت است و این ضایع الاوقات را الحال ده پسر است سید ابو الحسن و سید جواد که در هندوستان اند و سید عبد الهادي و سید بهاء الدین و سید عبد الرحیم و سید علي اکبر و سید عبد المهدي و سید ابو تراب و سید محمد امین و سید عبد السلام و انچه الی الان بامداد توفیق رباني در سلک تالیف کشیده رساله مدینه النحو است و حاشیهٔ اربعین حدیث حسب الامر والد و رساله فارسي در تحقیق قبله شوشتر حسب الاشاره مرحوم اسفندیار بیگ و رساله در تحقیق قبله حویزه وبعض فواید دیگر حسب الاشاره والي حویزه سید علي خان بن سید مطلب و رسالة التحفة النوریه باسم والد وآن ده مسئله است در ده علم و شرح صحیفه اسطرلاب در ایام اشتغال شیخ ابراهیم بن عبد الله بن ناصر که الحال در دار العلم حویزه مقتدي و امام جمعه است و شرح مفاتیح الشرایع موسوم بالدخر الرایع و آن کتابي جامع

است.یک مجلد ازان ببیاض رسیده و مقبول فضلای عصر گردیده و اکثر ایشان در ظهر نسخه اصل بخطوط شریفه خود تحسین نوشته اند . ومیر قوام الدین سیفي قزویني از منظومات خود این قطعه نوشته *

* قطعه *

بحسبک ذخر السیدا الموسوی * في بیان مفاتیح الشرایع کافیـــا
ففیه تمام الکشف عن مشکلاتــه * بطرز انیـــق جاء للعی شافیـــا
واشرق نور الدیـــن منه بنعمة * من الله ابدی کل ما کان خافیا

و جبلیه اولی و آن رساله ایست مشتمل بر جواب هفتاد مسئاله از فنون متفرقه وسایل سید علي نهاوندي است و جبلیه ثانیه مشتمل برسي مسئله از سید علي مذکور ورساله علویه مشتمل برجواب مسایل شیخ علي حویزي ورساله احمدیه مشتمل بر جواب مسایل مولی احمد بن مطلب برادر سید علي خان مذکورورساله در تحقیق قاعده استخراج انحراف در جمیع بلاد و کتاب طلسم سلطاني مشتمل بر فواید کثیره از علم هیات و نجوم و طلسمات حسب الاشاره ابو صالح سلطان ترشیزي و کتاب تحفة السنیه في شرح النخبة المحسنیه حسب الاشاره آخوند مولانا علي ابن علي النجار برادر آخوند ملا محمد سابق الذکر و آن کتابی دقیق است و سیاق آن مخالف سیاق شرح والد است و آن کتاب الحال مطرح انظار مشتغلین این دیار است دیگر حاشیه مدون بر مقدمات وافي و حواشي غیر مدونه بر مطول خصوصاً بدیعیات و مدارک و مسالک و بعض کتب حدیث و رجال و معنی اللبیب و خلاصه حساب وغیره *

فصل هیجدهم

فتح علي خان مردی صاحب عزم بود و انشای آثار عظیمه نمود ازانجمله محل شاه آباد با آن عمارت پادشاهانه و باغات و بساتین و میدان

وحمام و عصار خانه و گویند این محل در روزگار قدیم شهر دقیوس بود و مقامی در کوه نزدیک هست موسوم بهفت تنان و مشهور است که ایشان اصحاب کهف اند لیکن در کتب قصص مسطور است که مقام اصحاب کهف در فلسطین مغرب است و الله یعلم دیگر محل علي آباد متصل بآن باغ بی نظیر و محال دولت آباد وفتح آباد و علاوه دیگر باغ خواجه که اصل آن طرح خواجه نصیح غلام بود و فتح علی خان عمارات متعدده و شبستانها وحمام بساخت و خیابانها در کمال تکلف از سرو نارنج تربیت داد و اشجار گرمسیري و سرد سیري از بلاد بعیده بآنجا آورد و ثمار بسیار ممتاز خوشگوار تربیت نمود و حوضها و فوارها و داربستها جهت سیرگاه مردم که در موسم بهار نارنج بباغ میرفتند قرار داد و آب آن بدولاب رومي جاري میشد و در هیچ بلد باغي بآن وسعت و زینت بنظر نرسیده و حکام بعد بر عمارات وزینت آن بسیار افزوده بودند اکنون همه آنها خراب و آن زمین غله کار است دیگر باغ خان علي قلي و طواحین ماهي باران و عمارت حسام آباد وحمامخان و اکثر عمارات قلعه و پل قیصر را که چنانچه سبق ذکر یافت خراب شده بود تجدید نمود بتقریب آنکه شاهویردي خان بن منوچهرخان فیلی و یوسف خان بن خلیل خان بختیاري با عساکر بجهت تمشیت عربستان وارد شوشتر گردیدند و در حین عبور جمعی کثیر از رؤسای فیلی در کشتي اژدهام نمودند و هرچند کشتیبان تضرع نمود که عبور این همه بدفعه واحد ممکن نیست مسموع نداشتند چون بواسطه رود خانه رسیدند کشتي غرق شد و همگي بسیلاب فنا بتلف رسیدند و باین سبب فتح علي خان همت بتجدید پل گماشت و چون زیادتي آب مانع بود امر نمود که در بند میزان رخنه بشگافند که زور آب بطرف رود دو دانگه منحرف شود تا احساس پل قدیم منکشف و بالای آن کار توانند کرد دران وقت جمعی از

معمرین و مردمان هوشمند اورا از شگافتن منع نمودند وهم چنان بر عزیمت خود اصرار نمود و در عرض چهاردهٔ سال پل باتمام رسید و بعد ازان باندک زمانی اورا باردوی معلی طلبیدند و دیگر بشوشتر مراجعت ننمود و فرصت مسدود نمودن رخنه پل نیافت و بمرور ایام و تمادی سنین و اعوام متزاید گردید و حکام بعد بسبب اختلال اوضاع روزگار و کثرت عزل و نصب از عهدهٔ انجام آن بیرون نتوانستند آمد و چندین دفعه حال خرابي ولایت وشکستگي بند را بنواب مالک رقاب عرض نمودند و مقرر شد که مهندسان واهل خبرت از فارس بیامدند و ملاحظه و بر آورد نمودند و بجای نرسید لیکن حکام آن سلسله همه ساله بقدر مقدور آب بندي مي نمودند که آب بالمرهٔ منقطع نمي شد و قلیل حاصل صیفی بعمل میاوردند و فتح علي خان ارادهٔ نمودهٔ بود که قنوات کلو کرد را تنقیه و اراضي جوبند را فارياب نماید و مدتی اوقات مصروف آن داشت و نهر را که بمرور روزگار مطموس شدهٔ بود حفر نمود و سرکاران کدا علي بیگ یوزباشي بود و چون باتمام رسید و آبرا سر دادند آبخور درانجا بهم رسید که آب بزمین فرو میرفت وبمزرعه نمي رسید هرچند علاج آن متعذر نبود نهایت خان التفات نه نمود و بسعي کدا علي بیگ تنها از پیش نمیرفت و هم چنان ناقص ماند و در ایام فتح علي خان درویشی غریب میر باقر نام وارد شوشتر شد و او را با سید نعمت الله ارادتی بود وهمه روز بخانه سید حاضر مي شد و نستعلیق را بسیار خوش مینوشت بدالان خانه سید برابر در بکتابه بسیار جلي لفظ یا کافي المهمات بدیوار بر روی کچ نوشته بود روزی خان بدیدن سید آمد چون آن خط را بدید تحسین بسیار نمود و از کاتب آن استفسار نمود و او در مجلس سید نشسته بود خان اورا نیکو پرسش نمود و چون از مکالمه او حسن تقریر و لطف ضمیر معلوم کرد او را تربیت کرد و آخر الامر ندیم مجلس

خاص و منشي سرکار شد و در شوشتر اقامت نمود و یک پسر از او مخلف گردید میر سید محمد که بقصد تحصیل باصفهان رفت و بعد از استکمال روانه بلاد هندوستان و درانجا ترقي بسیار اورا روی داد و بصفدر محمد خان خطاب یافت و شش سال قبل از این بایلچي گري بایران آمد و چون معاودت نمود وفات یافت و اولاد او درد زفول اند و در عصر فتح علي خان از اعاظم سادات میرزا شاهمیر و میرزا مومن ابن میرزا عبد الله سابق الذکر بودند و میرزا حسین و میرزا محمد ابن میرزا حیدر و میرزا سلطان حسن و میرزا جعفر ابن میرزا ابو طالب بن میرزا جعفر بن میر محمد باقر و میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم و میرزا شاه ولي بن میرزا کاظم و میرزا حسن خان بن میرزا شریف و میر رشید الدین محمد و از معارف اهل فضل و کمال آخوند ملا محمد علي ابن ملا جاکیر ابن حاجي خضر موکهي و او از اهل زهد و ورع بود و در شیراز و اصفهان تحصیل فنون کمالات نموده بود و در مبادي حال بهندوستان رفته بود و چون اوضاع آنجا مستحسن طبع مشکل پسند آن حضرت نیفتاد بسرعت مراجعت نمود و مدفن او در جوار مسجد جامع است و قاضي مجد الدین دزفولي تاریخ وفات اورا بدین وجه گفته *

* رباعي *

دیگر ز فضیلهٔ وفات آخوند * رونق بمقام تقوی و علم نماند

تاریخ چه جستم ز خرد گفت افتاد * تاج از سر اسلام ز فوت آخوند

دیگر آخوند مولانا فیض الله عصاره و او در فن طب و نجوم مسلم بود و رساله طب الائمه را با ذهبیه حضرت امام رضا علیه السلام حسب الاشاره فتح علي خان ترجمه نموده و مبلغ کمال مولانا ازان ترجمه معلوم میشود دیگر آخوند مولانا نخز او در اصفهان بخدمت آخوند ملا محسن کاشي تحصیل نموده بود و قاضي دران عهد قاضي معصوم بن قاضي عبد الرضا

بود و او مردی خوش صحبت نیکو محاوره بود و در دقت طبع و قوت ذهن و سرعت جواب و حسن بدیهیه نظیر نداشت و اشعار او خصوصا قطعات تاریخ مقبول شعرای عصر بود و این رباعي از اوست * رباعي *

با این همه ظلم نفس مظلومي تو * با یک دوزخ گناه معصومي تو
دین رفت و نگشت حاصلت دنیائی * قاضي چه عجب یاس و محرومي تو

و له

از عیب کسان هرکه نپرهیز کند * خود را بهزار عیب ناچیز کند
سازد معیوب تیر کز صورت خویش * چون بر کجي تیر نظر تیز کند

و وزیر دران وقت میرزا محسن بن حاجي سراج الدین بن آقا علي بود که از اسخیای روزگار و بزرگان فرخنده آثار بود و از معارف قزلباش حاجي بیجن آقا همشیره زاده و خلیفه حاجي میرزا قلي بیگ مذکور و زال بیگ بن کرکین بیگ میرشکار باشي و باغ زال بیگ بوردي از آثار اوست و بعد از او رستم بیگ پسر او و از معارف کدخدایان حاجي زمان و حاجي رضا ابن حاجي عنایت الله سابق الذکر و مسجد عبد الله بانویه از آثار ایشان است و حاجي عبد النبي ابن خواجه عزیز و حاجي صالح عراقي و حاجي عبد الله قپادجي و طاحونه وقفي ماهي بازان از آثار اوست *

فصل نوزدهم

در ذیحجه صد و پنج شاه سلیمان وفات یافت و در محرم صد و شش شاه سلطان حسین جلوس نمود و اصلان خان دران وقت قوللرآقاسي بود و اورا بقندهار فرمودند و فتح علي خان اورا از شوشتر طلب نموده بجای او منصب ساختند و حکومت شوشتر بکلب علي خان تفویض شد و بتاریخ دوازدهم شهر جمادی الثاني وارد شوشتر گردید و دران بین سید فرج الله

خان والي حويزه مامور بفتح بصره شد و دران زمان بصره در تصرف شيخ مانع ابن مغامس منتفق بود كه از اولياى دولت روميه گرفته بود و كلب علي خان با ساير خوانين اين حدود بموافقت سيد فرج الله خان مامور بودند لهذا در شوشتر چندان توقفى ننمود و دران سال آب سيل طغيان نمود و رخنه بند ميزان زياد شد و آب كه برود دو دانكه زور آور شد بند مقام خلل پزيرفت و آسياها و چرخابها كه درانجا بود همه باير شد و باغ بر جعيار و سالم آباد و بلا كروان وكلابى و ساير باغچها كه ازانجا آب ميخوردند همه برطرف شد و ملخ عظيم دران سال آمد كه تمام اشجار و ثمار و محصولات بتلف رسيد و اين مقدمات ابتداى خرابي شوشتر بود و بعد ازان سيد فرج الله خان ياغي شد و عم او مولى هيبة بن خلف بحكومت حويزه آمد و او مردى عاجز كبير السن ضعيف بود و از عهدۂ تمشيت عربستان بيرون نتوانست آمد و تركتازان اعراب بتمام بلوكات رسيد و خط پريشاني بر پيشاني اهالي آنجا كشيد و در تاريخ صد و يازده عيسى خان بن ذو الفقار خان حاكم شد و او مردى ضابط بود و بعمارت ولايت و ترويه حال ضعفا رعيت زياد داشت ليكن آن مهلت نيافت و در صد و سيزده عبد الله خان بن اصلان خان حاكم شد و مدت يازده سال حكومت كرد و او مردى سخي الطبع عياش بود و اكثر اوقات را بسير و شكار و لهو و لعب مصروف ميداشت و در تاريخ صد و چهارده اصلان خان حاكم كوهكيلو شد و بشوشتر آمد و درباغ خواجه نزول نمود و چون بكوهكيلو رفت عبد الله خان با تمامي سادات و اعزه شوشتر بجاى خالي برفتند و ايشان را نوازشات نمود و بعد از كوهكيلو حاكم استر آباد شد و عبد الله خان نزد او باستر آباد رفت و بعد از وفات اصلان خان بچند روزي معاودت نمود و دران وقت محمد علي بيگ ابن اصلان خان در شوشتر نايب بود و اين در سال بيست و يك بود و در

همان سال میر ویس افغان غلیجي در قندهار باغي شد و کرکین خان والي بخارا بکشت و کیخسرو خان کرجي با سپاهي کران از کل ممالک محروسه بمدافعه او برفتند و ازان جمله پنجاه نفر از قشون شوشتر بسر کردگي حاجي حسین بیگ بن حاجي بیجن آقا و قشونات شکست خورده کیخسرو خان مقتول شد و دفعه دیگر قشون بقندهار فرمودند و عبد الله خان از جمله مامورین بود و در رفتن تساهل نمود و در سال بیست و چهار صفي قلي بیگ نایب کوهکیلو دفعة وارد و اورا در باغ خواجه گیرانید و بقلعه آورد و اموال اورا سونک سرکار دیوان نمود و معصوم آقا بن بهبود آقای غلام را که نایب و ناظر و وکیل بود با خواجه حسین مستوفي و آقا هادي ابن خواجه عنایت الله ابن خواجه عبد الباقي که مستوفي خاصه بود ایضاً محبوس نمود و بعد از یک هفته که روانه شد ایشان را مرخص و عبد الله خان را بقلعه کلاب فرستاد و محمد زمان بیگ ولي را که میرشکار باشي کوهکیلو بود بنیابت شوشتر گذاشت تا چند روزی که خبر حکومت بیجن خان بن فضل علي بیگ بن فتح علي خان رسید و او حاجي شاه نظر بیگ بن حاجي بیجن آقا را نایب نمود و جمیع امور دولت خود را باو مفوض داشت و دران سال عربستان بشورید و سید عبد الله خان بن سید فرج الله خان را که والي باستقلال بود سادات مشعشع بغي اعمام او باتفاق مشایخ عرب گیرانیدند و فتنها برپا شد و عوض خان از اردو جهت تدبیر آن امر بحویزه آمد و روز بروز غلیظ تر شد و در همان سال بختیاري هم برهم خورده بود و حاکم خود محمد علي خان بن یوسف خان را گیرانیده بودند و علي مردان خان بن حسین خان بن شاهویردي خان فیلي باتفاق بیجن خان مامور بتمشیت این امور گردیدند و اجتماع ایشان در دزفول دست بداد و کاری از پیش نرفت تا آنکه محمد علي خان معزول و حکومت بختیاري

بسعید خان بن حقنظر خان قرار گرفت و بسبب شدت حرارت هوا دران سال
قشون خیلی ضعیف شدند و وبائی درایشان افتاده هر روز جمعی بتلف
می رسیدند و باین سبب علي مردان خان بولایت خود مراجعت نمود
و در ماه رمضان بیست و شش بیجی خان معزول شد و حکومت ثانیاً به
عبد الله خان انتقال یافت و آقا محمد میر اخور را نایب نمود و در شهر
ذي قعده خود وارد دزفول شد و رستم بیگ با اولاد و معصوم آقا و سایر یاران
که بمشهد مقدس رفته بودند در مراجعت بموکب عالي ملحق شده
بموافقت آمدند و عبد الله خان در خارج شهر دزفول خیمه زده بانتظار
علي مردان خان که باتفاق بتادیب و تنبیه اعراب بپردازند و حاجي
حسین بیگ و حاجي شاه نظر بیگ با رعیا که بحویزه رفته بودند مراجعت
بدزفول و در دوازدهم محرم بیست و هفت وارد حضور نواب عالي شدند
و چون حسب الامر الاعلي نواب خان نگیرانیدن ایشان مامور بود خدمه
را بامتثال امر اقدس امر نمود ایشان سرکشي نمودند و از جاده انقیاد
و اطاعت که شارع نجات است قدم بیرون نهادند و جنگ در گرفته
حاجي حسین در همانجا مقتول و حاجي شاه نظر زخمهای منکر برداشته
بعد از سه روز وفات نمود و چون علي مردان خان بحوالي دزفول آمد
عبد الله خان و سعید خان بختیاري باو پیوستند و سید عبد الله خان
از حویزه حرکت نموده در صحرای دوبرق بایشان پیوست و اعراب را
که بسمت رود عماره رفته بودند تعاقب نمودند تا آنکه در شهر جمادی الاول
سنه مذکوره بلاي فریقین شده اعراب غالب امدند و سید عبد الله را
گرفته در خانه عبد العالي بن عبد الخان بن فریج شیخ السلطان محبوس
نمودند و علي مردان خان و عبد الله خان و سعید خان فرار نموده هریک
بولایت خود رفتند و دران واقعه رستم بیگ میرشکار باشي مقتول شد

و اسفندیار بیگ ولد او خلیفه او شد و در سال بیست و نه نواب ممالک رقاب بعزم آب کرن بفرح آباد اصفهان تصمیم عزم نمود و آقا کمال ناظر سرکاران امر بود و چون بر سر کار حاضر شد یحیی خان بن یوسف خان حاکم بختیاری اورا خدمت نمود و باستدعای او حکومت شوشتر بیحیی خان مفوض شد و در ماه رمضان سنه مذکوره میرزا محمد حسین بنیابت آمد و مدت او سه ماه بود *

فصل بیستم

در شهر ذی‌قعده بیست و نه مهر علی خان ابن کلب علی خان حاکم شد و در صغر سنی وارد ولایت شد و حاجی محمد خان برادر او نایب بود و چون او بدولت میر عبد الصمد سوری نایب شد و در سال سی و دو ثالثا عبد الله خان حاکم شد و بساخلو حویزه مامور بود و چون دران بین ولی محمد بیگ بن محمد زمان بیگ بیگ دلی از جانب لطف علی خان سپهسالار بتنبیه اشرار شوشتر آمد و مردم هراسان شده فتنه تشدید یافت عبد الله خان از سید محمد خان والی حویزه چند روزی جهت تسکین نایرهٔ فتنه مرخص شده در ماه رمضان بشوشتر آمد و بعد از طی آن مقدمه در ماه شوال روانه حویزه شد و درانجا بود تا وفات نمود و مسجد خان در جوار قلعه از آثار حکومت اول اوست و بعد از وفات او حکومت ببرادر او محمد رضا خان مفوض شد و قبل از ورود شوشتر معزول شده حاجی محمد خان بن کلب علی خان حاکم شد و بدزفول رسید که محمود بن میر ویس قشون باصفهان کشید و در ماه جمادی الاول سی و چهار در منزل گلون آباد جنگ سلطان واقع و قزلباش مغلوب گردیدند و محمود بفرح آباد نزول و اصفهان را محاصره نمود و در ایام محاصره حکومت شوشتر بمهر علی خان ایضا مرجوع شد و محمد حسین بیگ پسر مهتر او بنیابت آمد و در چهاردهم

محرم سي و پنج محمود داخل اصفهان شد و طهماسپ ميرزا ابن شاه سلطان حسين كه در ايام محاصره از اصفهان بيرون رفته بود در عزهٔ صفر در دار السلطنت قزوين جلوس نمود و محمد علي خان ابن اصلان خان مملكتمدار بود و در همان وقت رقم حكومت كوهگيلو باسم بيجن خان و حكومت شوشتر باسم پسر او ابو الفتح خان صدور يافت و ايشان هر دو در دزفول بودند و حكومت ايشان دو سال كشيد در اين بين شخصي مجهول الحال در بختياري ظهور نمود كه خود را بنبوت منسوب بنواب مي شمرد و صفي ميرزا نام خود مي گفت و محمد حسين خان بختياري حقيقت حال اورا مصحوب جلوداران باردوی معلي كه در اذربايجان بود عرض نمود و قبل از ورود جواب سرخيلان بختياري باستصواب محمد حسين خان مصلحت خود را در تمكين و اقتدار او ديدند و بساط فرمان فرمائي جهت او چيدند و عمال و اعيان شوشتر را بانجا طلبيدند و ابو الفتح خان نيز بانجا رفت و چند روزی بدين منوال بود كه جلوداران از اردو مراجعت ورقم اقدس مشتمل بر تكذيب آن شخص و عاري بودن از لباس نسبتي كه ادعا مي نمود اوردند و رقم تجديد حكومت باسم ابو الفتح خان نيز همراه داشتند لاجرم صفي ميرزا در بختياري محبوس و ابو الفتح خان بدولت معاودت نمود و ثانياً سرخيلان بختياري را بر سر دادن صفي ميرزا رای قرار گرفت بموافقت خواجه اسمعيل بختياري در شهر ذي حجه سي و هفت وارد محال كرائي شوشتر و ابو الفتح خان با سپاه و سادات و اعيان باستقبال او رفتند و بكوكبهٔ تمام تر داخل شهر شدند و در قلعه فرود آوردند و چند روزی بدين منوال گذشت تا ابو الفتح خان بمشورت يوز باشيان و بعض سادات اورا گيرانيده محبوس نمود و ملبوس اسبابيكه دران چند روز از بابت پيشكشي های مردم در سركار او بهم رسيده بود بموافقان تقسيم كرد و اين

معنی موافق رای سایر الناس نبود ایشان غوغا نمودند و خان در قلعه محصور شد و دزفول هم باین سبب برهم خورد و مردم شوریدند و مهر علي بیگ نایب را بیرون کردند و ولایت را بشیخ فارس بن مساعد بن ناصر بن خنیفر نامزد نمودند و روز بروز آن فتنه غلیظ تر شد و اختیار بدست سفها و جهال افتاد و مشایخ عرب جمعیت نمودند و ابو الفتح خان ضعیف شده بسر دادن صفي میرزا تن در داد و چون اورا از قلعه بیرون آوردند و هوا خواهان بوجود او قوي حال شدند ابو الفتح خان از شهر بیرون رفت و اختیار توقف درمیان عرب نمود و آخر ازانجا هراسان شده بجبال بختیاري متحصن شد و صفي میرزا مقتدر گردید و جمعی از سر خیلان کوهکیلو در شوشتر بخدمت او رسیدند و بسا فتنها از وجود او برپا شد و مردمان بیگناه بقتل رسیدند و اجامره و اوباش دست یافته میرزا محمد باقر ابن شاه میرزا میر و حسین قلي بیگ ابن زال بیگ میر شکار دران فتنها مقتول شدند تا در شهر رمضان سي و هشت بسمت کوهکیلو حرکت نمود و مدت دو سال درانجا صاحب دولت بود و انواع فساد بظهور رسید و خاندانها بر انداخته شد تا بقتل رسید و مردم از شر او فارغ گردیدند و در ایام صفي میرزا حکومت شوشتر با شیخ فارس بود و تمشیت بکفایت اسفندیار بیگ منوط بود و او مردی دانشمند صاحب هوش خیر خواه نیک نفس بود و با عموم خلق بوجه احسن مسلوک میداشت و باموری که متضمن ضرر عباد الله باشد هرگز رضا نمیداد و فطرتی بسیار عالي داشت و همواره همت بر امور عظیمه مي گماشت و توفیق رباني معاون و ممد او مي شد و رای او در حل و عقد امور رزین و فکرش در ملاحظه عواقب متین بود. و حدیثش صایب و سخاوت در طبعش غالب و پیوسته افتادگان را دستگیری و یاري محنت زدگان را

مواسات و غمخواری می نمودند و بحسن تدبیر او معاقد مشکلات منحل و نظم احوال بلاد و عباد مبرا از هرگونه خلل بود و حق تعالی سعادت احوال اورا بحسن عاقبت مختتم و نیک نامی دنیاوی اورا بتوفیق متدارک اخرت مشفوع و منضم گردانید تا در اواخر حال از جمیع مهام دیوانی استعفا و توبه نمود و بقدر مقدور خود را از حقوق الناس بری الذمه ساخت و مسجد و مدرسه و موقوفات بنا نهاد *

فصل بیست و یکم

وقفنامهٔ مدرسه و مسجد اسفندیار بیگ میرشکار باین صورت ارتسام یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ابدع بقدرته عوالم الوجود - و افاض علی ساکنیها صنوف الخیرات بما سبل من ینابیع الجود - و کرم منهم الانسان فحکمه علی کل موجود - وجعله فی الارض خلیفة و امر الملائکة له بالسجود - و انتخب نبیه المصطفی و ادم بین الماء و الطین - و شد عضده بنجیبة الانزع البطین - وجعلها کلمة باقیة فی اعقابه الطاهرین - و فضلهم علی سایر الثقلین من الاولین والاخرین - صلوات الله علیهم علی ما شمروا عن ساق الاجتهاد فی تحمل اعباء الرسالة و الامامة - و ادبوا انفسهم فی ارشاد اهل سواد و الصد من مهاوز الجهالة و الوخامة - مادامت دلایل الهدی الی مسارع النجاة سابقة - و بقیت الاثار شاهدة بکمال قیودها ناطقة - بعبارت دیگر مقدمه کتاب که موقوف علیه سایر فصول و ابواب است درود و سپاس و ستایش بی قیاس صانعی است حکیم و قادری علیم که نسخهٔ جامعهٔ عالم امکان را

که مخزن اسرار ربانی و مظهر قدرت سبحانی است از فنون مختلفه کاینات و امور عامه ممکنات و اشکال اربعه عناصر و مقولات متنوعه اعراض و جواهر بحدی متقن و مضبوط و اجزای آن را بنظم طبیعی مرتب ومربوط فرموده که هر یک بر اتقان حکمت الهی حجتی قاطع و دلیلی مسلم و در نظر حق منظر چون مراقی افکار و مطلعون مراتب انظار بر کمال فضل و وثاقت تدبیر و تفرد از مماثلت مانند ونظیر استوار تر از برهان سلم است وفي كل شيي له آية تدل على انه واحد قانون کلی نوع انسان را که مقصد اول این کتاب و محل معرفت خطا و صواب است بمنطق معرف اسرار و قول شارح نتایج افکار و جوهر نفس مدرکه معانی و مقولات عسره حواس و مشاعر انسانی که خاصه این ماده و فصل آن از سایر اجناس و انواع است اختصاص داده و بر رابطه خواران رسم مقرر حیات ابواب فتوحات و فیوضات کساده و ابواب سعادات اماده و اجزای استعدادات منتظم نهاده تا بقوت استعداد نفس والا وطرت مصباح متجد فکرت افروخته در خلوت غیب از تامل آیات محکمات لا ریب بمراد کلی و مقصد اصلی واصل و از تتبع اثار معتبره رجال موثقین و تصرف افعال قلوب عبارت اخری شک و یقین و ملاحظه ترتیب جمل متناسبه متعاطفه و ترتیب افعال قلوب احوال متداخله و مترادفه و حقیقت افتقار فعل بفاعل و اختلاف حرکات معمول بحسب اقتضای عامل و کیفیت تعلق مسند بمسند الیه و ارتباط صله و موصول و عاطف و معطوف علیه و معرفت نسبت مبتدا و خبر و اشتقاق امثله مختلفه از اصل واحد مصدر و سایر مقدمات اختیار و فنون اعتبار باصل بنا و حقیقت معنی منتقل و در مجامع ظهور و مدارس شهور و حضور بقوت محاوره و تعبیر و امداد بیان و کلام و حدیث و تفسیر بمذاکره و تقریر آن مشتغل گردیده فاضل اوقات را

بمصارف شایسته حمیده و اعمال صالحه پسندیده بنحوی که موافق شرط و مقتضی جزای او مؤسس این اساس بوده باشد صرف نمایند و بجهت اکمال نعمت و اتمام حجت صاحب کتاب و شفیع روز حساب و کشاف طریق صواب و جامع جوامع حکمت و فصل خطاب هادی سبیل و عقل دل ختم رسل را صلی الله علیه و اله بر مسند صدارت و برتری و وسادهٔ سیادت و سروری بتقریر مقاصد حکمت و شرح هدایت و توفیق مواقف معرفت و درایت و ترتیب مبادی وصول و تهذیب معالم اصول و تمهید قواعد شرح منیف و احیای موات دین حنیف و تسهیل تکالیف شرعیه و تلخیص زواید اصلیه و فرعیه و انشای وظایف مقرره عبادات و تلقین عقائدات معین و مخصوص و اشرف اصحاب و برگزیده ان عالیجناب و خواجه منبر و محراب و راز دار اسرار الی من العلم الف من باب بنفتح من کل باب الف باب سرور عترة طاهره مخصوص بخطاب انت اخي في الدنیا و الاخرة باب مدینه علم و هدی معلم قدسیان ملاء اعلی حضرت مرتضی و سایر شایستگان این دوده ستوده را بمرتبه رفیعه امامت و خلافت و منزلت سنیه کرامت و شرافت و توضیح شرایع الاسلام و تنظیم احکام حلال و حرام و امارت مسالک افهام و تفصیل جمل علوم و تکمیل آداب و رسوم و اقامت حدود و سیاسات و سایر فنون ریاسات نامزد و منصوص فرموده کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً از عصمت و طهارت و علو شان و بمدلول ان فینا اهل البیت في کل خلف عدو لا مرتبه سیادت و امامت تا قیام قیامت حق مختص ایشان است صلی الله علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و بارک وسلم ما تعاقبت الانوار و الظلام و اشتعل نار علی علم و جری علی وجه القرطاس و القلم *

اما بعد بر سخنفی نزفیان مدارس دانش و بینش و محققان مقاصد حکمت آفرینش که از تصور مقدمات عرفان بتصدیق جذن و عمل ارکان نتیجه ایمان یافته و از مطالعه مصنفات بدیعه عالم الغیب و الشهادة بقوت اجتهاد نظر و استفاده روش مسائل معضله حقایق دانی و اصول معالم مشکله دقایق معانی را از هم شگافته اند صورت این معنی در مرات وضوح نمایان و صدق این دعوی در محضر عقل نکته دان ثابت و مسلم البرهان است که حضرت یزدان اجلت قدرته پیکر انسان را بمضمون وبدا خلق الانسان من طین از عنصر جماد و ماده سایر موالید عالم کون و فساد ایجاد و تکوین فرموده در اصل جسمیت و لوازم با باقی اجرام و اجسام مشارک و مساهم است و بعد از افاضه نفس حیوانی که صفت حیات و امتیاز از بعض مرکبات مانند جماد و نبات پیدا نموده منشاء آثار ارادیه میتواند بود در اکل و شرب و نوم و وقاع و سایر لوازم حیوانیت مساوی و مساوق سایر انواع است و بافاضه نفس مدرکه معقولات استعداد و استعلام مجهولات و انتقال از ادله بمدلولات و از علل بمعلولات یافته ترتیب افکار و خیالات و تصرف در وجوه دلالات و فنون کمالات و کیفیت انتقالات و استعمال قوی و آلات میتواند نمود و در این مرتبه اورا بر جمیع عالم مزیت ثابت و مسلم و بنص محکم انی جاعل فی الارض خلیفه بر سایر عالمیان سرور و محکم و بمودای و لقد کرمنا بنی آدم شایسته تشریف و تکریم و مصداق لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است و بشهادت مقبوله فطرت و تصدیق تصور و فکرت نفس ناطقه انسانی از قوتین نظریه و عملیه مزج و ترکیب و این معجون کبیر بدست قدرت حکیم خبیر از این دو جزء مناسب تخمیر و ترتیب یافته که بقوت نظریه ادراک علوم و معارف عقلیه و سمعیه و بقوت عملیه امتثال تکالیف و آداب شرعیه

نموده بسعادت علم و عمل از ساير مكنونات علوي و سفلي ممتاز و يوم ياتي كل نفس تجادل عن نفسها بدعوت يا ايتها النفس المطمئنه ارجعي الى ربك راضية مرضيه فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي دستوري يافته در حظاير قدس و مجامع انس باشارهٔ اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا مشار اليه و بتشريف و يلبسون ثيابا خضرا من سندس و استبرق سر افراز كردند بلكه اقوى وجوه ظاهره و اوضح حكم باهره در آميختن جان و تن و برهم زدن جوهر نوراني نفس به پيكر ظلماني بدن همين حصول تمكن تام و تصرف عام و قدرت بر استعمال قوت عمليه و اقامت طاعات و عبادات بدنيه و انتظام مصالح شخصيه و مدينه است كه وظايف اعضا و اركان و وجود آلات و جوارح موقوف عليه است و چون اين استكمالات و حصول اين كمالات مشروط بامهال اجلي است كه خروج آنها از قوه بفعل دران ميسر تواند شد و مدت حيات عبارت ازان است بالضرورة در مدت مزبوره شارع حكيم جهت بقاي شخص و نوع و دفع الم شهوت و كسر سورت قواي عنفواني بعض لذات جسماني را مانند اكل و شرب و نكاح بر قانون معين شرع امور مباح فرموده تا از تناول آنها چاشني گرفته نمونه لذات حقيقي عالم ديگر و سعادت فيها ما لا عين رات و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر آشنا شوند و هر يك كه قوتين مزبورتين را باطل و مهمل و استعداد اصلي را ضايع و معطل كرده فطرت ذاتيه خود را مختل و همگي همت را مصروف شهوات حيواني و درست ساختن مشرب و منكح و ماكل داشته باشند مصداق اولئك كالانعام بل هم اضل و بعلت دعوى انسانيت بحسب شكل و صورت و بمحض حيوانيت در باطن و سيرت داخل جمع ان المنافقين في الدرك الاسفل خواهد بود

و في الحقيقة غرض اصلي از بعثت انبيا و تنزيل كتب سماويه و تاسيس
شرايع و نواميش الهيه و تقرير اديان و ملل همين استكمال نفس و انتظام .
سر رشته علم وعمل است تا ببركت انبياء هدايت گستر در استخراج
مجهولات از خطاتين هر دو سر محفوظ و بدلالت اربعه متناسبه كتب
الهی بجمع سعادات و حصول مرادات بهره مند و محظوظ باشند و نصوص
صريحه كتاب و سنت در باب شرافت و ايجاب تحصيل علم و معرفت
وقيام باعمال صالحه كه مسبوق و مربوط بآنست از غايت استفاضه
و شهرت مستغني از ايراد و بيان است و مضمون و للارض من كاس
الكرام نصيب مجالس و مجامعی راه ده در اين خصوص انعقاد و ترتيب
يافته باشند بر ساير اماكن و ساوي مساكن ثابت و ظاهر و بمقتضای
شرف المكان بالمكين مزيت و رجحان واضح و باهر است و لهذا در جميع
اعصار ارباب ثروت و اعتبار كه از جويبار توفيق حضرت كردگار سيراب
و سرشار گرديده و از شربتخانه الطاف بی نهايت جناب احديت شهد
شناسائي و معرفت چشيده در تهيه مجالس افادت و استفادت و بنای
مدارس و مساجد و مجامع عبادت جهت رونق امر تعلم و تعليم و اجتهاد
وگرمي هنگامه تقوی و صلاح وسداد سعی بليغ بر ذمت همت واجب
رجد و اهتمام در ترويج و انتظام انها باقصی مراتب نموده اند كه هم
باعث انتشار صيت و بلندی اوازه و هم موجب نيكنامي بي اندازه
و هم از بقای اثر بمرور روزگار ذكر ايشان زنده و برقرار و مصداق ان اثارنا
تدل علينا فانظر و ابعدنا الی الاثار بوده از مشاركت در اجر و مثوبت
حسنی باهر كه درانجا تردد وسكنا نمايد در اين امر شايسته جزای فاما من
اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فنيسره لليسری و يوم لا ينفع مال
و لا بنون من جمله لا خوف عليهم و لاهم يحزنون باشند بااين جهت از ماثر

نیک بختانی که اشعهٔ انوار توفیقات یزدانی بر ساحت احوال ایشان تافته در اکثر بلاد مشهوره مدارس و مساجد متعدده معموره وجود یافته و در دار المومنین شوشتر صینت عن الآفات والشرور که از مشاهیر بلاد قدیمهٔ اسلام و نقد کامل عیار خالصه اهالی آن منقش بسکه ولایت شاه مردان علیه و علی اولاده الصلوة والسلام است نیز مساجد عدیده و جوامع قدیمه و جدیده ساخته و پرداخته گردیده و سکنهٔ آنجا باقامت جمعه و جماعت و رسوم دین و ادامت تهجد و اعتکاف و ادب و آیین سر آمد و معروف و در السنه و افواه بوصف رجال لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله منعوت و موصوفند و درس و بحث و مزاوله علوم دینیه بحمد الله بینهم شایع و منتشر و دواعی و رغبات ایشان بتعلیم و تعلم علوم و معارف است نهایت دران دیار فیض آثار تا بحال وجود مدرسه که بخصوص درس و اشتغال بنا شده باشد اتفاق نیفتاده و احدی از اکابر آنجا درین باب حلقهٔ پایدار که بمرور روزگار منضبط دایره جمیعت طلبهٔ علم و معروف باشد بنا ننهاده هرچند در مبدء فیاض بخلی و امساکی نیست نهایت ادراک این قسم سعادات عظیمه جاودانی و دریافت لطف و توفیق یزدانی موقوف باستعداد جوهر قابلیت نفسانی و مسبوق بسر نوشت روز اول و تقدیر ربانی است تا بعد از تمادی روزگار و انقضای دهور و اعصار که بعنایت بی نهایت اعلی حضرت باری همگی اسباب و شروط این خیر جاری بوجود فایض الجود وافر السعود عالیجناب مبادی آداب سامی الذات نیابت و نجابت و اقبال پناه مجاهد هو مکارم و معالی دستگاه دقایق و معارف انتباه مسعله افروز دودمان رفعت و عزت و نجدت و مناعت مسند آرای انجمن ارادت و عظمت و مکرمت و شجاعت والا تباری که ساحت پر سعادتش مقصد طوایف امم از اقاصی بلاد و سرای دولت

برایش قحط رجال عرب و عجم سواء العاکف فیه و البادکوی رفیعش
مجمع امانی و سعادات نمونه عیدگاه منی و بیت عتیقش وجهه اولیای
ارادت و من دخله کان امنا خدام کرام مقام با احترامش از فضل بیدریغ
اقدام سعی بلیغ بدعوت حاجتمندان پویان و در قیام بمراسم میزبانی
با کمال کشاده جبینی و چرب زبانی از روی ملاطفت و نوازش و نهایت
شوق و خواهش و رد سلام علیکم طبتم فادخلوها گویان از خبز حواری
خوان احسانش مائده حواریین رشک برده و نعمت الوان فراوانش فیها
ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین در پیشگاه تمنای صادر و وارد غیر ممنون
گسترده سلالة الاماجد و الاعاظم و الاکابر نقاوة الاماثل و الصناديد کابرا
عن کابر شجاعا للعز و الرفعة و الامارة و الاقبال زينا للمآثر و المفاخر
و المعالی و الاجلال اسفندیار بیکا احسن الله احواله و اصلح باله و حقق
فی الدارین آماله صدق عالی قدر رفیع مقدار گرامی تبار مرحمت و غفران
پناه رضوان جایگاه المبرور المسکور المنتقل الی رحمة الله رستم بیکا
تغمده الله بغفرانه و اسکنه اعالی جنانه که همواره انتظام مصالح این دیار
بسر انگشت کار گذاری آن توفیق آثار برقرار و حل معاقد امور عموم سکنه
این مرز و بوم بدستور ابا و اسلاف بزرگوار بعقده کشائی رای زرین و ذهن
متین آن سعادت یار عالی مقدار است حاضر و حاصل و توفیق ادراک
این فوز عظیم مجامع احوال معظم الیه را شامل گردیده این طلسم قدیم را
که باسم سامی آن شهریار گرامی انعقاد یافته بود بقوت بازوی تایید منحل
گردانید و لسان حال آن ارجمند باواز بلند صدای کم ترک الاول للاخر
مسامع ارواح سابقین رسانید و بقدر اهتمام وجد تمام در زمانی قلیل سبیل
این مقصد جلیل را با وصف ندرت اشتغال بالانفراد و الاستقلال پیمود و این
بنای مبارک را مشتمل بر هفت حجره بر مشتغلین علوم دینیه و طلب

معارف یقینیه وقف و مسبل نمود حجره وسطین مکان مدرس و ایوان پیش آن مجمع تدریس و شش حجره دیگر از یسار و یمین با ایوان مختصر پیش هر یک ازان سایر مشتغلین است مدرسی که دانشمندان رموز لوح و قلم از جهات ستّه عالم غیب و شهادت بقصد استفاضه و استفاده بآنجا شتابند و مدرسه که خضر و الیاس بقرار و سکون مدت الحیات باطراف ربع مسکون سیر نمایند مانند آن نیابند بنائی چون وثاق کریمان محکم اساس و فضائی چون وادی ایمن تجلی گاه انوار قدس بی اندازه قیاس صفه معابدش گوی از کوی ابو تراب فیض برده و از رشک روان بخش جدول سلسال و لطافت زلالش که هذا عذب فرات آب حیات روی بظلمات نهفته نسیم روح افزای دل ربایش هوای وطن را از سر دور نموده و هوای عطرسای نزهت زدایش افسانه شمال نجد و نسیم الصبا را از الواح دلها سترده فرش گسترده اش از اجنحه مثنی و ثلاث و رباع فرشتگان سدره اشیان در هم بافته و رواشن پر نورش را کوئی از سنای بقعه مبارکه پرتوی تافته مترددان مدام از انجام این بنای جنت فرجام بشوق تواضع و خدمتکاری شگفته ان مقام منبسط و دل شاد و حفظ اعمال عباد شکر کنان که نعم الزاد لیوم المعاد و ساکنا گزیدان این مکان برکت نهاد دانسته هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم هر تهنیت و مبارکباد جواهر گران بهای معانی چون قطرات سحایب نیسانی از تقریر دلپذیر ایشان می بارد و به طولای تحریر بی نظیر ایشان است که صور علوم و معارف بر الواح اذهان مستعدون می نگارد حافظ این هرم در مقامیکه آهنگ مباهات نماید اگر این نوا سراید گنجایش دارد * ** شعر *

حدیث مجلس ما محو شک و ریب کند
دعای ما ست که روح الامین بغیب کند

ز عطـــر حـــور بهشـــت آن زمان بر آید بوی
که خـــاک مدرسه ما عبیـــر جیـــب کنـــد

و چون اطراف قریبه مدرسه و آن حوالي از مسجدی که مجمع صلوات و مقام دعوات اهل محله باشد خالي بود جهت تسهیل بر همسایگان و تناول ثواب رایگان و نظر بکمال ارتباط علم و عمل در ضلع مدرسه مسجدی مصداق لمسجد اسس علی التقوی من اول و مشارک آن در فضا و ممر و مدخل مستمل بر ده گنبد بنا نمود زیبمه تلک عشرة کاملة گوئي اشاره بآن است وباطن و اتمهنا ها بالعسر همانا مرجعش همان است اساطینش بتعظیم شعایر دین مبین مانند عدول مومنین راست و باقامت شهادتین رستکاري نشاتین با جمع ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا موافق بی کم و کاست محرابش باستقبال جماعت رحمت کشاده آغوش ایستاده و منبرش معراج الیه یصعد الکلم الطیب استوار نهاده خشت خام و پخته طاق مرصعش ورایت بگنبد مینائي افراخته زینت رواق فغفور چین را چون سفال ته راه از طاق دلها انداخته سنگ خطائي آب و رنگش در نظر صاحب خبرت مستری افزون بهاتر از سنگریزهٔ اسکندري و قندیل بیعدیلش کمشکاه فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دري نقش ساده فرش افتاده اش نگار قلمکار را پایمال و از تموج نباتي رنگ ملمعش بوقلمون رنگ برنگ از انفعال صلاي بلند آوای ملبنگ بالایش چون اوازه دین محمدي صلعم بآفاق عالم رفته و باعلای کلمه علیای لذکر الله اکبر در اوقات خمس لیل و نهار نوبت لمن الملک الیوم لله الواحد القهار کوفته برمیمونش نمونه چاه زمزم ورشته مدار پایدارش پرتاب تراز منطقه فلک اعظم برج آبیش ماء معین از اعماق زمین بجدنه صفای منسرب نمیده و رشحات چرخ دولابش گوئي استادگان چرخ دولابي چکیده هر

جرعه از حوض لبریزش چون سؤر مؤمن شفائي بیقرین و هر قطره تازه تر کن ابروی شاهدان ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین صفای طهور چون سیمای پاکان از دور نمایان و کیفیت وضع ان و دیگر میان مناسب تنزیل مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان اساسش در رفع احداث صغار و کبار و تنزیه ارجاس وسواس خناس نابکار متقن واستوار و اطرافش چون حوالي حوض کوثر مجمع متقین و ابرار خدمه چون ولدان جنان باکواب و اباریق و کاس من معین ایستاده و نشسته و هریک علیحده بامتثال امر و طهر بیتي للقائمین و العاکفین و الرکع السجود میان بسته حریمي با بیت الحرام یک جهت و مخصوص وجماعتی في سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص از فضای پیش بعلاوه صفه طولاني پیش حجرها تا بحد محاذي ستون مسرقي مسجد بریسماني متعلق بمدرسه است که مکنون ضمیر منیر و ذخیره خاطر خطیر واقف معزي الیه آنست که درانجا بعض اشجار مثمره مانند ماء فای النخل و رمان که ممدوح بنص قران و احادیث و آثار مستفیضه درجام حباب غرس و ترتیب آن متواتر و بیکران است غرس نمایند تا ان ممر ملایک آشیان فیض صوري و معنوي را مجموعه و بمشابه ریاحین جنان جامع و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة گردیده سکنه آن نزهت سرا از تناول برکات مباحه بیچون و چرا شیرین مذاق و دایم الانبساط و از تعیش دران ظل ظلیل عشرت انگیز و سماع هزاران خوش الحان سحر خیز همواره در وجد و نساط باشند و از محاذي ستونهای طرفین مسجد بریسماني بمسجد منعلق است و تتمه که بمغربي واقع ست با چاه و حوض و ممر و مدخل و فضای خلف با او پخانها که در انجا ست از منتزکات است چون مدرسه و بمسجد را مصالح ضروریه بسیار از مرمت و فرش

و روشنائي و خادم وغیره در کار و سکنه مدرسه را نیز مرسومی که وجه معیشت ایشان باشد لابد و ناچار است و بدون این ممکن بود که در سهل وقتي بایر و منهدم بلکه بالمره از حیز انتفاع افتاده رسم انها را بالکلیه بر طرف و منعدم گردد و خاطر عاطر معظم الیه باستدامت این آثار و استمرار آنها بمرور روزگار متعلق بود بنابر این جهت صرف مصالح مزبوره از املاک و مستقلات معموره خود که بانحای شرعیه و وجوه صحیحه مرعیه در تحت تملک مشارالیه داخل و بدون منازع و مزاحم سر وجه استحقاق درانها متصرف و مستقل بوده وقف موبد و حابس مخلد نمود تمامي و همگي و جملگي یک بابه دکان بقالي متصل بحجره هفتمین که بانضمام قطعه زمین بیاض محل این هر دو بنا از مالکان شرعي از اولاد واحفاد حاجي فخر الدین بوز بموجب قبالچه علیحده بمشار الیه انتقال یافته و تمامی و همگي و جملگي یک باب دکان دیگر متصل بان که درینولا بمال و رجال خود بنا و احداث نمود و تمامي و همگي و جملگي حصه مشاعه خود را از دو حجر طاحونه یکی دایر و دیگری بایر واقعتین در قریه دو بندار من توابع بلده طیبه و زفول و تمامي و همگي و جملگي حصه مشاعه خود را که نصف است از دو حجر طاحونه واقعتین در زیربند ماهي باز ان یکی معروف بحسن بکی و دیگری احمد بکی که حاصل و مداخل موقوفات مزبوره بعد از وضع مصالح الاملاک هر یک بعلاوه مبلغ یک تومان و پنج هزار دینار از حاصل نقد و جنس حصه معزی الیه از قریه نجف آباد و توابع که در تحت نهر کلانتری واقع است سال بسال بمصارف لازمه مدرسه و مسجد صرف شود باین مرار که اولا اخراجات ضروریه اصل را ازاندود پشت بامها و پا بست دیوارها و اصلاح ناو دانها و مرمت مبالها و چاه وحوض و آلات و ادوات آب کشیدن و سرانجام روشنائي مسجد و تجدید

فرش مسجد و مدرس و مرسوم خادم بقدر احتیاج و نحو ذلک مقدم داشته انچه اضافه بماند یک ربع آن بعنوان حق التدریس مخصوص مدرس و سه ربع آن فیمابین سایر مستغلین بالمساوات تقسیم شود و تولیت موقوفات مزبوره بعالیجناب واقف مذکور و اعلم اولاد ذکور بطنا بعد بطن و اکمل علمای بلد مرتبا الی ان یرث الله الارض و من علیها موکول و مرجوع است و عزل و نصب و اخراج و ابقای ملایان و تعیین حجرها منوط برای و اختیار مدرس و تعیین امام مسجد منوط برای متولی و خواهش اهل محله و تصدیق مدرس است که بحسب قابلیت و اهلیت اختیار نمایند مقرر انکه مدرسین و ائمه و متولیان و متصرفان و متصدیان و سایر مباشرین اوقاف عامه که از جانب صدور تعیین می شوند مدرسه و مسجد و موقوفات مزبوره را از محال تصرف خود خارج و مستثنی دانسته بهیچ وجه من الوجوه درانجا مدخل ننمایند و از همه جهت قدم و قلم کوتاه و کشیده داشته بمتولی شرعی مزاحمت نرسانند و هر یک دینار و یک حبه که بعنوان رسوم وغیره ازانجا توقع و تصرف نمایند مانند سحت و خون خنزیر بر ایشان حرام و باز خواست ان در روز قیامت در مجمع خاص وعام و محضر سید الانام علیه و علی اولاده الصلوة و السلام خواهد بود و صیغه وقف شرعی بر نهج صحیح شرعی بشرح و قانون مذکور بلفظ ماثور وقوع یافته شرایط صحت وسداد و لوازم تسجیل و اشهاد معمول و مرتب گردید و چون این بنای برکت انتما در ایام سعادت نظام ایالت بندگان ثریا مکان والا شان رفیع البنیان فایض الاحسان منبع الاحسان نواب مستطاب معلی القاب ملک جناب سامی قباب قطب ملک حکومت و امارت و جلالت مهر سپهر عظمت و شهامت و بسالت نواب درخشان اوج حشمت و نجدت و ایالت اختر تابان برج مناعت و شجاعت و اصالت

خورشید کشور هنرمندي و دانشوري نیراعظم عالم ضعیف نوازي و ذره پروري تایید مداری که همواره رکاب عزم جازمش در دفع یاجوج فساد سریع السیرو وجهه همت والا نهمتش تربیت ارباب استعداد و تهیه اسباب و امور خیر است معدلت شعاریکه در عهد امانش گرگ و میش در کوچهای تنگ سر بگوش یک دیگر می گذارند و غزالان شوخ چشم رفتار عشوه کار در موسم بهار و جوش ریاحین و ازهار تا از روی کمال اطمینان و مراغ بعنوان تفنن و ترطیب دماغ بمرغزار و باغ خرامند اطفال شیرخواره خود را بپستان شیر سپارند مظهر آیات مرحمت و مروت صاحب رایات مکرمت و فتوحات عالیجاه عدیم الاشتباه ایالت و امارت و اقبال پناه مآثر و مفاخر و سعادت دستگاه معالي و مناقب اکتناه زینا للجلالة و العظمة و الشجاعة والمهابة و العدل و الاحسان ابو الفتح خانا ضاعف الله اجلاله و ادام اقباله که همواره همای میمنت انتمای سعادتش ابا عن جد بمثابه فرقدان ابدی الظهور بر مفارق سکنه این دیار پرتو انداز ونهال احوال اهالي این الکا بپیوست گرمي خورشید عنایت و هواداری لطف بی نهایت و دست پروري تربیت و رعایت این سلسله علیه والا در ترقي و اهتزاز است وفی الحقیقت مقباس فاطبه ایقولا از اقتباس مسعله فروزان دولت ابی دودمان مناعت نوامان افروختگي گرفته و وقوع پذیرفته ابواب مستطاب معری الیه بتحریک داعیه مساهمت در این مثوبت حسنی و امتثال فرمان و تعاونو علی البر و التقوی قربة الی الله و طلبا لمرضاته مقرر فرمود که مال یک باب دکان بقالي مزبور که بسرکار دیوان متعلق مي باشد بدستور سایر موقوفات مسطوره در وجه مصارف مذکوره مسجد و مدرسه مقرر بوده عمال و مباشرین امور دیواني از محال عمل خود موضوع و خارج شناسند و بهیچ وجه متعرض نگردیده بمتولي شرعي وا گذارند و هر یک از حکام

وزرا و مستوفیان و صاحب جمعان و سررشته داران مالیات دیوانی از مضمون مسطور انحراف ورزیده درانجا مدخل نمایند در روز فزع اکبر در محضر شفیع محشر و سید بشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله شرمسار و خجل و از روی سافی کوثر حضرت امیرالمومنین حیدر و سایر ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر سر افکنده و منفعل باد فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه . و قد وقع الاشهاد بذلک فیشهر ربیع الثانی من السنه التالتة و الاربعین بعد المائة و الالف (۱۱۴۳) و الشمس فی اول العقرب و الحمد لله اولاو اخرا و ظاهرا و باطنا

فصل بیست و دویم

بعد از قتل صفی میرزا اسفندیار بیگ مذکور جهت حفظ نظام وحصول اطمینان و آرام با شیخ فارس مدارا و سازش نمود که آسیبی برعایا و ضعفا نرسید و طرق و شوارع فی الجمله مامون و مسلوک بود و دران ایام شاه طهماسب بخراسان بود و نادر قلی بیگ افشار ابیوردی باو پیوست و خدمات نمایان بتقدیم رسانید و مورد الطاف خسروانه گردیده خطاب طهماسب قلی خان یافت و سجع نگین او این بود * بیت *

شایـــد بفلک ساید از اقبـــال رکابم ـ طهماسب قلی خان شده از شاه خطابم

و اشرف شاه افغان که بعد از محمود شاه خلیفه شده بود قصد خراسان نموده و ایشان بمدافعه او نهضت نمودند و تمام اختیار را از هر جهت با طهماسب قلی خان بود اولا در رشمه خوار محاربه بین الفریقین شده افغان مغلوب گردیدند و روی بفرار آوردند و ایشان را تعاقب نمودند تا مورچه خوار مابین اصفهان و کاشان و درانجا جنگ دیگر واقع شد و شکست ایضا بر افغان روی داد تا آنکه خود را باصفهان رسانیدند و بلا توقف کوچ و بنه

خود را برداشته بسمت فارس فرار نمودند و اصفهان از اوغام خالي شد و پادشاه و طهماسب قلي خان و عساکر داخل اصفهان شدند و پادشاه درانجا توقف و طهماسب قلي خان با عساکر بتعاقب اوغام روانه فارس شدند و چون کلب علي بیگ ولد مهر علي خان در شوشتر وکوهکیلو قلیچ قورچي صفا میرزا بود و در جانکي قتل او داخل بود ویوزباشیان کوهکیلو این خدمت را از او بپایه سریر اعلی در خراسان معروض داشته بودند و دران ایام رقم حکومت شوشتر باسم او رسیده بود نهایت چون طایفه اعراب صاحب یدو مالک تمام ان صفحه بودند این رقم ابراز نشد و جز معدودی بر مضمون آن اطلاع حاصل ننموده بودند و بعد ازانکه خبر شکست افغان در رشمه خوار رسید مردم فی الجمله مطمئن گردیدند و ارقام متعدده باسم کلب علي خان متعاقب آمد و اعراب ضعیف شدند مضمون ارقام معمول گردید و کلب علي خان در دزفول مقتدر شد و اعیان شوشتر را بانجا طلبید و بقایای مداخل را که در محل مانده بود باز یافت و خود و قشون را مستعد نموده روانه اردوي معلی گردید و قبل از او ابو الفتح خان روانه شده بود و چون در اصفهان بشرف بسا طبوسي ولي نعمت رسید اورا بخدمت سردار مامور نمود و در حدود شیراز بطهماسب قلي خان ملحق شد و محمد علي خان بن اصلان خان همراه سردار و حاکم کوهکیلو بود بوساطت او حکومت شوشتر بابو الفتح خان تفویض شد و کلب علي خان حوالي بروجرد بود که بر عزل خود مطلع شد قشون را مرخص نمود و خود مخفف روانه خدمت سردار شد و چون سردار از شیراز بکوهکیلو امد ابو الفتح خان را باستمالت علي مردان خان به فیلی فرستاد و کلب علي خان را بتحصیل هزار تومان پیشکش ورود بشوشتر فرستاد و ایشان هر دو نفر اواسط ماه رمضان چهل

و در وارد شوشتر شدند و خود با محمد علي خان و عساکر منصوره
در سلخ ماه رمضان داخل شدند و طهماسب قلي خان در خانه معصوم
آقا و محمد علي خان در خانه میرشکار ورود آمدند و سیورسات قشون را
سه روزه اسفندیار بیگ تدارک نموده بودند و دران سه روزه ده روزه دیگر
حواله شد و بسهولت از مردم باز یافت شد که خلق چندان ستمی
نکشیدند و شیخ ناصر بن حمید آن را با چند نفر دیگر که از مشایخ عرب
بخدمت آمده بودند در شوشتر محبوس و همراه بردند و چون مقدمه
بند میزان و خرابي ولایت را محمد علي خان سردار اظهار نموده بود
مقرر داشتند که اهل خبرت و مستوفیان اخراجات تعمیر آن را بر آورد نمایند
و مبلغ هزار و چهار صد و هفتاد تومان که استیفا نموده بودند بمالوجهات
کاشان حواله و اسفندیار بیگ را بسرکاری آن مهم مامور و حاجي
محمد بن حاجي زمان و حاجي محمد علي بن حاجي عبد الحسین
مولا و حاجي محسن بن خواجه میرزا علی و حاجي معصوم بن
حاجي تقي قلاس را که کدخدایان بلد و معارف کل آن سرحد بودند
بتحویل داري وجه مزبور معین نمود و بعد از نهضت نواب مشار الیه
بسمت قبلی حاجي محمد علي و حاجي معصوم بکاشان رفته وجه را
باز یافت و مراجعت نمودند و اسفندیار بیگ اهتمام تمام معمول داشته
بمشورت و استصواب حاجي محمد مذکور که بفنون معرفت معروف
و بجمیع محامد ذاتي موصوف بود در سال بعد کار مزبور باتمام رسید
و چنان شد که خلایق از بالای بند بصحرای کرکر تردد مي نمودند
و کثرت محصولات و ارتفاعات صیفي دران سال بحدی رسید که مردم ادای
شکر نعمت نتوانستند نمود و مقارن این حال اسفندیار بیگ از این سرای
عاریت بدار آخرت انتقال نمود و آب سیل دران سال طغیان زیاد نمود

و قدری از کارهای کهنه و نو خلل پذیرفت و احدی در مقام سددان در نیامد و جرات عرض مطالب بنواب سابق الذکر ننمودند و روز بروز خرابی ان زیاد و باغات و بساتین را از لهب تشنگی آتش در نهاد افتاد اشجار ترنج و نارنج خشکتر از اجزای شطرنج درختان آبی و توت از بی آبی فرتوت و دار بست تاک که نمونه ظل عاطفت کریمان بود اوهن من البیوت لبیت العنکبوت سیب بسبب قحط آب در آسیب نار از تاثیر اسم خود سوخته و چنار اتش در درون افروخته انواع لیمو معدوم و از ذکر انجیر جز در سورهٔ والتین چیزی معلوم نه دلها افسرده و گلها پژمرده انهار سراب و دهکدها خراب صحرای میاناب که نمونه جنات تجری من تحتها الانهار بود نمونه دشت کربلا و بازرگانان ان بلوک که همواره طریق مکرمت مسلوک می داشتند در طلب یکجرعه آب متحمل هزار گونه بیکار و بلا *

دم ماهی شده در قعر کرداب * غبار انگیز چون جاروب بی آب
خضر را از دم آبی نشان نیست * ز مرگ خود خبر هست وازان نیست

اکنون چند سال است که محصولات صیفی از بقول و حبوب از بلاد قریبه بانجا می آرند و محصولات شتوی را بامید باران می کارند و چون دو سه سال متوالی قبل ازین کم بارشی شد پار سال که مردم بصحرای عسکر باستسقا رفته بودند خاص و عام درانجا مجتمع شده ارادهٔ بستن بند و آبادی ولایت نمودند و روز دیگر جهت تاکید امر همگی بمسجد جامع حاضر و هر یک بقدر وسع و استطاعت چیزی قبول نمودند که از خالصه خود بان مصرف برسانند چون انجا این مدعی در کارخانه تقدیر رب العالمین بصورت وقوع نیافته بود در عقدهٔ تعویق افتاد و هم چنان موقوف بماند لعل الله یحدث بعد ذلک امرا *

فصل بیست و سوم

چون طهماسب قلیخان از شوشتر حرکت نمود و بلاد فیلی و گیلان و آذربایجان را که تصرف اولیای دولت رومیه و روسیه بود متخلص ساخت بخراسان مراجعت نمود و محمد علي خان والي فارس شد و ابو الفتح خان در شوشتر مقتدر گردید تا سال چهل و چهارم که طهماسب قلیخان باصفهان آمد و جمیع حکام و عمال ولایات را بانجا طلبید شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود بکجاوه سوار کرده بخراسان فرستاد و سکه و خطبه باسم ولد رضیع او عباس میرزا معمول داشت و محمد بیگ کنجلو خراساني را بشوشتر فرستاده بود و میرزا زکي ابن میرزا محسن وزیر و خواجه عبد الله ابن خواجه عبد الباقي مستوفي و معصوم آقا بن بهبود آقای نایب و از کدخدایان حاجي محمد و حاجي محسن و جمع دیگر را باسمه باصفهان طلبید و مؤمن بیگ قوللر آقاسي مرو را نایب الایالة و عباسقلي بیگ بن مرتضی بیگ عباس قلي بیگ بن ایلدرم بیگ سابق الذکر را وکیل مالیات نمود و علي رضا بیگ افسار خراساني را با فوجی از سپاه باین حدود فرستاد و خود در اصفهان بود که مردم بختیاري احمد خان بن قاسم خان حاکم خود را مقتول نمودند، لاجرم ببختیاري امد و در منزل بنوار جمعی را مقتول و تتمه را بکوچ خراسان مأمور نمود و در کمال استعجال بدزفول آمده بمحاصرهٔ بغداد برفت و علي رضا بیگ و مومن بیگ را بانجا طلبیده تمام اختیار شوشتر و دزفول بالاستقلال بعباس قلیخان بیگ مسلم شد و ابو الفتح خان در شوشتر خانه نشین بود تا انکه محاصرهٔ بغداد بطول کشید و از برای ساختن کشتي جهت جسر قیر ضرور شد: فرمان بعهدهٔ ابو الفتح خان صادر شد که از منبع قیر که

در حوالي شوشتر است هر قدر که تواند شد قیر تحصیل و ببغداد حمل و نقل نماید و ابو الفتح خان بعد از تقدیم آنخدمت بموافقت اسامسق بیگ بن محمد علیخان درانجا توقف نمود و محمد علي خان درانوقت بایلچي‌گري بهندوستان رفته بود تا در شهر صفر چهل و شش که عثمان پاشای تو پال از جانب سلطان روم باسپاه بیکران بامداد احمد پاشای بغدادي و مدافعه قزلباش نزدیک شد و طهماسب قلیخان باستقبال ایشان رفته جنگ عظیم واقع شد و شکست بر قزلباش افتاد و خلقی کثیر از ایشان مقتول و اضعاف مضاعف ان از بی آبي بهلاکت رسیدند و سردار با بقیة السیف قشون فرار نموده خود را بهمدان رسانیدند و رسول نزد تو پال فرستاده مهلت دو ماه طلبید که خود را ثانیا مستعد و هرچه مصلحت حال باشد از جنگ و صلح معمول دارند و بقیه قشون شکسته را بولایت خود مرخص نمود که تدارک احوال خود نمایند و چا پاران با طراف فرستاد و ایلخي و رمه و اسباب سفر و قشون جدید و هرچه بهر جا بود همه را نزد خود طلبید و محمد خان بلوچ را که حاکم کوه کیلو بود اختیار کامل در تمامي آن حدود بداد و بموعد دو ماه مرخص و بکوهکیلو فرستاد و محمد خان درذهاب و ایاب هر دو بشوشتر مرور نموده و ابو الفتح خان همراه او بود در مراجعت خیال عصیان نمودند و شهرت دادندکه ثانیا طهماسب قلیخان شکست فاحش خورده مفقود شده است و مراجعت نمودند و جلو دار از برای افشای این خبر شکست پیش فرستادند و انجلو دار شخصی دزفولی بود وچون بدزفول آمد ژاست انرا بگفت و مردم دزفول جمعیت نموده دروازه را بر روی ایشان بستند و ایشان از اب عبور نمود روانه شوشتر شدند و مردم شوشتر چون از حقیقت حال بیخبر و خبر شکست بذهن ایشان رسوخ یافته بود ایشانرا استقبال و خدمت نمودند و عباسقلي بیگ نهضت

نموده بدزفول رفت و روز دیگر محمد خان و ابو الفتح خان اجلاس عام نمودند و مردم را از حقیقت ارادهٔ خود مطلع ساختند و طوعا و کرها مردم بایشان اظهار موافقت نمودند و شیخ فارس و بعضی دیگر از مشایخ دران مجمع حاضر و با ایشان همزبان بود و در همانشب رسول جهت استمالت عباس قلي بیگ بدزفول فرستادند و بعد از دو سه روز محمد خان روانه کوه کیلو شد و ابو الفتح خان در شوشتر فرمان فرما بود و عباس قلي بیگ صورت ماجری را بطهماسب قلیخان عرض و نوشته‌جات محمد خان و ابو الفتح خان را بعینه انفاذ نمود و دران بین طهماسب قلي خان باعساکر رومیه محاربه نموده غالب آمد و توپال با اکثر پاشایان و سر کردگان سپاه رومي مقتول شدند و طهماسب قلي خان با احمد پاشا صلح نموده بمدافعه محمد خان متوجه این حدود شد و قشون را از راه بادرا و بیات روانه نموده خود با معدودی بحویزه رفت و نجف سلطان کرد قراچور لورا بحکومت شوشتر نامزد و اسلمس بیگ را باستمالت مردم شوشتر فرستاد و ابو الفتح خان اسباب حصار آماده و اکثر خلق را با خود متفق ساخته بود و چون اسلمس بیگ بحوالي شهر رسید و رسالتها بهم دیگر نمودند اخرالامر آن عزیمت مضمحل ورای باطاعت قرار داد و اسلمس بیگ داخل ولایت شد وکس بطلب نجف سلطان که در محل جلکان بود فرستاد و او هم با قشونیکه داشت بیامد و در خانه حاجي محمد قلي فرود آوردند و بعد از دو سه روز طهماسب قلي خان نیز از حویزه بیامد و شب داخل شده بخانه معصوم آقا نزول نمود علی الصباح عباس قلي بیگ و کدخدایان دزفول را که بخدمت آمده بودند بنواخت و چگونگي مقدمه شوشتر را از عباس قلي بیگ و میرزا مرتضي پیرزاده که بممیزي مداخل مدتي دراینجا بود بتفصیل استفسار نمود و ایشان حقیقت را معروض داشتند روز دیگر بجمعی کثیر

از سادات و اعیان را بحضور طلبید و با ایشان قدری گفتگو نمود چند نفری
را که بی تقصیری ایشان دران مقدمه بر او معلوم شد رعایت نمود -
و مستحفظ بخانهای ایشان فرستاد و بقیه را با ابو الفتح خان محبوس
و بخلیل بیگ چنداول بسپرد و قشون را بنهب و اسر ولایت مرخص نمود
نهایت در منع از قتل مبالغه بسیار کرد در ساعت طوفان بلائی برپا شد که
طوفان نوح بگردان نرسید و مخدرات حجب عصمت را کار برسوائي کشید
حرایررا بکار در کوچه و بازار چون اسرای یهود و نصاری به بیع و شری
دست بدست افتاد و خروش این مصیبت آوازهٔ فتنهٔ چنگیز را بر طاق
نسیان نهاد و این واقعه هایله در یوم الاربعاء سادس شهر شعبان بود و صبح
یوم الجمعه هشتم طهماسب قلي خان بسمت کوهکیلو روانه و محبوسین
را همراه برد و در رام هرمز بعضی از ایشان را مرخص و ابو الفتح خان
و خواجه حسین بن حاجي قاسم بن خواجه میرزا علي قپانجي را مقتول
و مابقی را تا اصفهان محبوس داشت و اسلمس بیگ را بشوشتر گذاشته
بود که میرزا عبدالله و میرزا سید علي بن میرزا اسحاق بن میرزا شاهمیر را
با کوچ ابو الفتح خان از راه فیلی بمحال کرت کوچانید اخرالامر بالتماس
اسلمس بیگ همگیرا مرخص نمود و نجف سلطان در شوشتر بحکومت
ماند تا اواخر شهر شوال که از اصفهان فرمان رسید که پانصد خانه‌وار از
رعایای بلدهٔ شوشتر بخراسان بکوچانند و نجف سلطان خانه کوچ را
برداشته روانه شد و عباس قلي بیگ در امر خود مستقل گردید و بعد از دو
ماه رقم حکومت و خطاب خاني باسم او صدور یافت و مدت دو سال
در کمال استقلال گذرانید و درانوقت نهری از کبوتر درهٔ ابتدا نمود که
بالا دست پل منتهي بر دو خانه شود بسیار عریض و عمیق که بقدر احتیاج
آب بردارد و از بند میزان رفع احتیاج تواند شد و باتمام نرسید*

فصل بیست و چهارم

در سال چهل و هشت طهماسب قلي خان در صحرای موقان من بلاد اذربایجان تمامي اعیان و معارف بلاد و ملوکات ایرانرا مجتمع ساخت و ازان جمله از شوشتر و دزفول پنجاه و سه نفر بود و در دویم ماه رجب از راه کوهکیلو روانه شدند و در اوایل ماه شوال باردو رسیدند و بنای این جمعیت بر تصدیق سلطنت او بود و مردم همگي تصدیق نمودند و محضری دران باب مشتمل بر خط و مهر خلایق بقیود و شروطیکه خواست تمام نمود و سواد انرا بمصاحبت گنجعلي پاشا ایلچي روم که دران مجمع حاضر بود بسلطان روم فرستاد و سکه باسم نادر شاه بتاریخ الخیر فیما وقع معمول گردید و جهت مصلحت وقت و استمالت سایر سلاطین و رفع اختلاف مذاهب مقرر شد که سب و لعن بعض مشایخ سلف که در دولت صفویه استمرار یافته بود موقوف و هم چنین گفتن بعض اوراد و اذکار که از خواص مذهب اثني عشري بود متروک کرد و مامورین مدت یکماه درانجا توقف نمودند و عباس قلي خان از راه همدان روانه اردو شده بود و بسبب شدت برف و انقطاع طرق تا وقت رخصت مامورین باردو نرسید و همه روزه در وقت سلام نواب اقدس استفسار احوال او مي فرمود آخرالامر خواجه خان بن حاجي شاهویردي خان کرد کیوانلو قوچاني را بحکومت شوشتر تعیین و باتفاق مامورین روانه نمود و خواجه خان در شهر محرم چهل و نه وارد شوشتر گردید و مدت چهار سال درانجا حاکم بود و نادر شاه در این مدت باصفهان آمد و در جبال بختیاري شخصی علیمرادي نام ظهور نمود و جسته و گریخته بسیار دور او مجتمع گردیدند و قطع طرق مي نمودند و نواب اقدس ببختیاري آمده و اورا بدست آورده مقتول

نمود و معاودت باصفهان و ازانجا روانه قندهار شد و چون قندهار را مفتوح
نمود بهندوستان رفت و محمد شاه پادشاه هند با سپاه بی پایان استقبال
و جنگ سلطانيْ بين العسكرين واقع شد افتاب فتح و ظفر از مشرق دولت
نادري طلوع تا آنكه بوساطت بعض امرای دولتين صلح وقوع يافت
و نادر شاه باتفاق محمد شاه داخل شاه جهان آباد گرديد و دران واقعه
كلبعلي خان بن مهر عليخان كه باتفاق محمد علي خان ايلچي بهند رفته
و بعد از فوت محمد عليخان درانجا توقف نموده بود بقتل رسيد و در ايام
خواجه خان حاكم حويزه حاجي سيف الدين خان بيات نيشاپوري بود
و ازانوقت مقرر شد كه حاكم شوشتر قول بيكی بيكلر بيكي حويزه باشد
و بعد ازان قول بيكي بيكلر بيكي كوهكيلو بود و حاجي سيف الدين خان
مردی ضابط هوشمند بود و جهت تمشيت امور مكرر بشوشتر رفت و آمد
مي نمود و نهر عباس قلي خان را باتمام رسانيد و آب جاري ساخت
نهايت سيلاب آن را خراب نمود و حكام بعد متوجه آن نگرديدند و نادر شاه
از هندوستان متوجه بلاد اوزبک و اورگنج گرديد و خواجه خان را مامور
بسفر بلخ نمود و بعد از رفتن او بقليل مدتی قاسمخان قاجار استرا بادي
حاكم شده دو سال و كسری حاكم بود و وكيل ماليات محمد بيگ برادر
عباس قلي خان و عباس قلي خانْ خود وكيل ماليات حويزه بود
و وكيل رعايا حاجي معصوم و مستوفي حاجي ابو الحسن بن خواجه
عنايت الله مقدمي و او از ايام حكومت عباس قلي خان مستوفي
شده بود بعد از وفات عم او آقا عبدالله ابن خواجه عبد الباقي و وزير
آقا جواد ابن آقا كلبعلي بن آقا ابو الفتح نبيره حاجي محمد شريف
سابق الذكر و از آمدن پادشاه بدفع علي مرادي بختياري وزير شده بود
و وزير سابق ميرزا علي اكبر ابن ميرزا زكي بحويزه مامور بود و درسال پنجاه

و پنج طیب خان افشار رومي بحکومت آمد و وکیل مالیات خان احمد بیگ کمره شد و در سال بعد خواجه خان سابق الذکر بسرداري بصره وارد شوشتر و چند روزی توقف نموده روانه حویزه شد و طیب خان مذکور و بهرام خان حاکم حویزه و فرج الله خان حاکم دورق با قشونات و مشایخ عرب بمتابعت او مامور بودند و نواب اقدس بکرمانشاه و حدود ولایت روم بود و علما و قضات ممالک محروسه را جهت مناظره مذهب بحضور طلبیده بود و از حویزه شیخ محمد شیخ الاسلام و از شوشتر آقا شریف قاضي بسفر رفتند و خواجه خان با خوانین و اتباع بتاریخ شهر رجب از حویزه حرکت و روانه بصره گردیدند و ولایت را محاصره و تا شهر شوال توقف نمودند در این بین تقیخان ابن میرزا محمد علي میراب شیرازي قدم بر جادهٔ خلاف نهاد و پادشاه از استماع این خبر بسیار برنجید و عنان عزیمت بمراجعت بلاد ایران معطوف گردانید و قلعه کرکوکرا که از بلاد روم مفتوح نموده بود باولیای دولت رومیه ردو با احمد پاشا بنای مصالحه را مستحکم و موکد نمود و رقام متعدده بسردار بصره فرستاد که دست از محاصره بازداشته قشون را مرخص و خوانین را بحضور طلبید و ایشان در ماه ذیقعده روانه اردو گردیدند و طیب خان و بهرامخان هر دو معزول شده صالح خان بیات خراساني حاکم شوشتر و خواجه خان بیکلر بیکي حویزه شد و در محرم پنجاه و هفت داخل شوشتر گردیدند و دران وقت ابو صالح سلطان ترشیزي وکیل مالیات همه ایفولایات بود و در اواخر این سال خواجه خان وفات نمود و حاتم خان کرد بعربستان آمد و چند روزی توقف نمود رقم اقدس باحضار کل عمال و اعیان و قضات و سرهنگان رسید و در شهر محرم پنجاه و هشت همگي باتفاق حاتم خان روانه اردو گردیدند و صالح خان مذکور روانه اردو گردیدند و صالح خان مذکور نایب عربستان و محمد رضا بیگ

ابن اسفندیار بیگ نایب شوشتر بودند و بسهل فاصله صالح خان حاکم
بالاصالة و بهرام خان سابق الذکر حاتم شوشتر و بعد از دو سه ماه قبل از
رسیدن شوشتر معزول و حکومت بمحمد رضا خان افشار قرخلوا بیوردی
برادر علیرضا بیگ سردار سابق الذکر تفویض یافت و در دوازدهم ذي قعدة
داخل شد و در اوایل ذیحجه قشون او زبک داخل شوشتر گردیدند و انواع
زحمت و بلا و قحط و غلا بر وقوع پیوست و در شهر شعبان پنجاه و نه
محمد خان ولد سرور سلطان قراچور لو بحکومت حویزه و عباس قلي خان
بوکالت مالیات آنجا آمدند و در شهر ربیع الاول سال شصت مقارن
رجعت مریخ در عقرب مولی مطلب خان بن سید محمد خان بن سید
فرج الله خان حاکم دورق بموافقت مشایخ عرب و عباس قلي خان طبل
طغیان کوفته محمد خانرا محبوس نمود و ابراهیم خان ابن بابا خان حاکم
خیلی چون مطلع گردید بدون انتظار فرمایش پادشاه تمام ایلجاری فیلی
وقشون اوزبکرا که درانجا ساخلو بودند بر گرفته روانه عربستان شد و محمد رضا
خان با سپاه و چریک و اعیان شوشتر در دزفول باو پیوست مولی
مطلب خان نیز باجمعیت و استعداد خود باستقبال ایشان آمده بود در
ثامن شهر جمادي الاول در حوالي دزفول تلاقي فریقین شده قشون عجم
مغلوب و منکوب گردیدند و ابراهیم خان فرار نموده روانه ولایت خود شد
و محمد رضا خان بلا توقف روانه شوشتر گردید و غنایم و اسباب بسیار
بدست سپاه عرب افتاده قویحال گردیدند وبعد از سه روز عباس قلي خان
بمحاصرهٔ شوشتر آمد و در روز هفتم سید مطلب خان نیز وارد و در اطراف
شوشتر نزول نمودند و مردم شوشتر پای اصرار استوار وتهیه اسباب حصار نموده
بمحافظت بروج و ثغور قیام و رزیدند و عرایض محمد رضا خان را که باردو
فرستاده بود انتظار جواب میکشیدند وچون خبر اردو منقطع و اخبار برهم

خوردگی و اختلال از جمیع اطراف بعنوان تواتر مسموع میشد جهت مصلحت وقت بنوعی از مصالحه بنا گذاشتند و رفت و آمد فی الجمله در بیست و سوم شهر رجب دست داد و محمد رضا خان بمعسکر مولی مطلب برفت و درانجا گرفتار شد و چند روز قبل ازان چون مولی مطلب بعباس قلی خان بد مظنه شده بود او را نیز محبوس نموده بود و در بیست و پنجم شهر مذکور فیما بین سرخیلان طوایف لالوی و سنخی که منجنود سید مطلب خان بودند شقاقی بهم رسید و بمجادله و محاربه انجامید و اعراب که با او بودند خیانت نمودندو کار بجائی کشید که تمام بنه و بارگاه وکارخانجات گذاشته بسمت حویزه فرار نمود و قورخانه اتش کشیده جمعی کثیر از معارف شوشتر که دران حوالی بودند بآتش بلا سوختند مثل بسید محمد تقی مستوفی و سید نور الدین پسر او ومیرزا رضا ابن میرزا یعقوب و میرزا حسین بن میرزا فتح علی و محمد علی آقا ابن فضل علی آقای قرلو خواجه محمد ابن خواجه رفیع الدین جر و خواجه محمد علی بقال و ابولقاسم آقا رفوگر و محمد علی منصور وقاید رجب علی مهدی آبادی و استاد حسین دهنه ساز وغیرهم و چون مولی بحویزه برفت و محمد رضا خان و عباس قلی خان را همراه برد امور ولایت از هر جهت به محمد رضا بیگ سابق الذکر مسلم شد و دران بین خبر قتل نادرشاه بصحت پیوست و مردم از تشویش صولت و سطوت او آسوده خواطر گردیدند *

فصل بیست و پنجم

چون علی قلی خان ابن ابراهیم خان که برادرزاده نادر شاه بود بر سریر سلطنت جلوس و خود را بعادلشاه موسوم نمود رقم ایالت حویزه باسم مولی مطلب خان و حکومت شوشتر باسم عباس قلی خان فرستاد

و سید مطلب خان عباس قلي خان را مرخص و مخلع نموده بدزفول فرستاد و محمد رضا بیگ روانه حویزه شد و محمد بیگ برادر عباس قلي خان.در محرم شصت و یک بنیابت شوشتر آمد دو سه ماه بدین منوال گذشت و در ماه جمادي الثاني سید مطلب خان بقصد تنبیه شیخ سعد بن شیخ فارس و سایر مشایخ آل کثیر از حویزه حرکت و ایشان بسمت شوشتر تکیه نمودند و محمد بیگ نایب و سایر معارف اینشانرا تقویت وا مداد و در محل سرخکان محاربه واقع شده مولی مطلب مغلوب و عنان عزیمت بسمت حویزه مقلوب گردانید و محمد رضا بیگ که با او بود برا مهرمز برفت و مقارن این حال عباس قلي خان ازدزفول بشوشتر آمد و سپاه لالوي و نخي را که با مولی مطلب بودند و در جنگ گاه بمحاصره عرب افتاده بودند مستمال نموده نزد خود آورد و در کمال اقتدار در شوشتر بفرمانروائي نشست و محمد بیگ برادر خود را باجمعیتي تمام برامهرمز فرستاد که محمد رضا بیگ را از رامهرمز آورده نزد خود در قلعه نگاهداشت و از اثار عباس قلي خان در این حکومت آخر منارهای امامزاده عبدالله و مسجد قریب بحمام خان است و دران بین ابراهیم خان برادر عادل شاه با برادر خود مخالفت و لجاج نمود و عادل شاه مغلوب گردیده ابراهیم شاه بر چار بالش سلطنت مربع بنشست و رقم حکومت دورق برای محمد بیگ فرستاد و چون مردم دورق اعتنائي ننمودند معمول نشد و محمد خان بنیابت شوشتر بر قرار ماند تابغایت مفسدان عباس قلي خان باو بدگمان بدزفول نزد خود طلبید و حاجي ابوالحسن بن شمخال بیگ را که همشیره زاده او بود بنیابت فرستاد و او مردی سختگیر بود و در تقدیم مهمات دیواني مسامحه و مهلت روا نمیداشت تا دراوایل ماه رمضان ولایت بر او شورید و مردم غوغا نمودند و او در قلعه بمحاصره

افتاد و بعض سادات و آقایان کندزلو اسماعیل بیگ بن مهرعلي خان را که در شوشتر بود بر خود حاکم نمودند و عباس قلي خان محمد خان را باجمعیتی از بختیاری بامداد حاجي ابوالحسن فرستاد و ایشان از راه رود خانه خود را بقلعه رسانیدند و مردم شهر خود را بمشایخ عرب رسانیده بنای موافقت با ایشان بعهد و میثاق استوار نمودند و در دزفول نیز شورش سانح شده اهل دزفول بقلعه ریختند و محمد رضا بیگ را از حبس بیرون آوردند و چون عباس قلي خان این اوضاع بدید خود با مخصوصان بسمت فیلی برفت و محمد خان از استماع این خبر ضعیف شده از قلعه شوشتر بیرون آمده در چهارم شهر شوال درمیان بازار بغوغای عام مقتول گردید و محمد رضا بیگ از دزفول بمشایخ آل کثیر پیوست و ایشان نیابت شوشتر باو مفوض داشتند و در شهر ذی قعده داخل شوشتر شده اسماعیل بیگ بیدخل گردید و دران ایام مکاتیب از محمد رضا بیگ فیلی پل تنگی که در خراسان بود رسید متضمن اینکه حکومت شوشتر باو مرجوع گردیده و نوشته نیابت باسم محمد رضا بیگ میر شکار فرستاد و قبل ازانکه خبر حکومت او اشتهار بیابد مکاتیب متعدده مشتمل بر حکومت شاهمراد بیگ بن فرا بیگ بن یولی آقای کندزلو که منجمله افشار مامورین بخراسان بود رسید و شاهمراد خان با فوجی از سپاه رکابي و اسماعیل خان نسابي حاکم بروجرد تا حدود قلعه بیدرویه رسیده و درانجا ما بین بعضی ازملازمان ایشان و طایفه الوار فیلی که دران سرحد بودند منازعه واقع شد وچند روزی درانجا محصور گردیدند و اعراب ال کثیر این معني را فرصت دانسته بسرعت تمامتر خود را بانجا رسانیدند و شاهمراد خان را گرفته اموال و اسباب اورا باقشونی که همره داشت صاحب شدند و همگي را همراه آورده نزد خود نگاه داشتند و اسماعیل خان را فی الجمله مراعات می نمودند

و شاهزاده خان در خیمه شیخ سعد مقید و محبوس تا آنکه نیم شبی فرصت نموده بگریخت و شب دیگر خفیه داخل شهر شده بخانه نوروز خان بیگ برادر خود در محله کر کر قرار گرفت و اهل ان محله تعصب نموده جمعیت کردند و اسباب حکومت او ترتیب دادند و شیخ سعد با اعراب آل کثیر و اهل محله دستوا اتفاق ورزیده بدفع او کوشیدند و چون این مقدمه بطول کشید شاه مراد خان از شهر بیرون رفته در عقیلی جنگي عظیم بین الفریقین واقع شد و شاه مراد خان شکست خورده خود را بکوه کشید و مجادله ومحاربه منقطع گردید و محمد رضا بیگ در امر خود مستقل و اعراب بمساکن خود معاودت نمودند و چون دولت ابراهیم شاه نیز سپري شد و شاهرخ میرزا ابن رضا قلي میرزا ابن نادرشاه در خراسان جلوس نمود و صالح خان بیات سابق الذکر در بلاد فارس جمعیتی داشت و چاپاران او بار دو رفت و امد مي نمودند رقم ایالت شوشتر بتاریخ ربیع الاول شصت و سه باسم محمد رضا بیگ رسید که فرستادگان او از اردو آورده بودند و آن عالي جناب اجلاس عام نموده رقم مطاع خوانده شد و تمامي اهل ولایت باین خبر مشعوف وهمت باطاعت او مصروف داشتند و این معنی ملایم طبع شیخ سعد وقبیله نبود باین سبب در مقام انکار قطع و شوارع و بجمعیت باتفاق محله کرکر بمحاصره محله دستوا پرداختند و اعرابه تا حوالي باغ حسن بیگ ومستوفي آمدند و در این بین رقم ایالت باسم شیخ سعد خان از پادشاه جدید که در اصفهان جلوس نموده اسماعیل شاه بن میرزا مرتضی بن میر سید علي خلیفه سلطاني رسید و چون اهل ولایت با محمد رضا خان صادق الکلمه و راسخ العزم بودند بالاخره کار بمصالحه انجامید و شیخ سعد خان تفویض امور حکومت بمعزي الیه نمود و او را در هر باب صاحب اختیار و بحالت سابق برقرار گذاشته مراجعت کرد و حال تحریر که یوم الاحد ثاني عشر

شهر رجب المرجب هزار رشصت و چهار است بدین منوال است تا من بعد در کارخانه تقدیر رب العالمین چه نقش صورت پذیرد *

فصل بیست و ششم

در اوایل جلوس نادر شاه چند سال متوالي باران بسیار ببارید و مردم بکشت و زرع بسیار بکوشیدند و دست تعدي اعراب و الوار از همه جهت کوتاه بود و بسبب امنیت طرق و شوارع ارباب ثروت و مایه داران بتجارت و مسافرت مشغول بودند و باحتکار و خرید و فروش اطعمه التفات نمي نمودند و اجناسی را که عمال دیوان بصیغه مالو جهات از زراعات باز یافت مي نمودند در آخر سال بتسعیرات نازله بمواجب غاریان وغیره تنخواه میدادند و اضافه آنرا باضعاف رعایا بطرح میفروختند و باین اسباب و اسباب خفیه دیگر که در علم مسبب الاسباب قرار گرفته بود محصولات وفور بسیار بهم رسانید وتسعیرات زیاده از حد معتاد تنزل نمود و چنان شد که احدی را بداد و ستد غلات بهیچوجه رغبت باقي نماند و جو را که درین ولایت مرکز جمیع اطعمه است در بازارها پانزده من شاه بیکصد دینار میفروختند و این ارزاني اطعمه بسایر اجناس سرایت نمودحتی اجناسیکه از بلاد بعیده جلب مي شود از قبیل شکر و فلفل و قهوه و عقاقیر وغیر ذلک و بالبسه و امتعه قطني و حریر و کتان وصوف و بحیوانات و دواب نیز سرایت نموده بحدی از همه جهت نعمت فراوان شد که معمرین در ازمنه سالفه ندیده و نشنیده بودند و اهل مکاسب ضعیفه که همیشه اوقات در مضیق فقر و شکنجه بیساماني گرفتار و هرگز دخل یومی بخرج یومی ایشان وفا نمي نمود با وصف کثرت اصراف و تانقي که دران سنوات التزام نموده بودند همگي مایه دار وصاحب ثروت و اعتبار گردیدند و در اوضاع عموم خلق

زیاده از حد لایق ساختگي بهم رسید و چون این احوال مدتی بطول کشید بمؤدای ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بیحوصلگان پا از گلیم شکر و تعظیم بیرون کشیدند و از وخامت عاقبت کفران بهیچ وجه نیندیشیدند و بی نهایت استخفاف نعمت نمودند و ببغوله غفلت و جهالت پیمودند چون بمدلول لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابي لشدید شکر گذاري موجب مزید و کفران نعمت موجب عذاب شدید است حکمت بالغه الهي جهت تادیب خلایق مقتضي شد که آن اسباب ظاهره و خفیه بالمره مقطوع که فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الخوف والجوع لاجرم خیل یاجوج فساد استیلا یافت و شاهد کامراني و شادماني روی بر تافت و ابواب مکاره از شش جهت کشاد و زمانه دگر گونه آیین نهاد و دست تطاول اشرار دراز گردید و مسند عزت اشراف درهم پیچید و سالها در وقت موسم قطره از آسمان بزمین نیامد وقلیلی محصول که در بعض فاریابات قریبه بعمل میامد همه ساله بتقریب فتنه که در وقت حصار برپا میشد پایمال سم ستوران سپاه کین و صاحب ان کم نصیب تر از مور و خوشه چین لاجرم تسعیرات بالا گرفته بهای یکمن جو بیکهزار و پانصد دینار رسید و بسایر اجناس نیز سرایت نموده بهمین نسبت بهای هر جنسی مضاعف گردید * شعر *

ز بس کردند مردم روسیاهي * بدل شد با غضب لطف الهي
بهم مستوفیـان آسمـاني * نشستند و ز روی کارداني
برزق هر کسی دفتر کشادند * برات از نامهٔ اعمال دادند

زراعتکار بسفینه با با آدم بهشت برین را بدو دانهٔ گندم فروخته ـ و باغبان از تاب این غم چون خوشه تاک عقدها در دل پرخون اندوخته ـ خانه دهقان دربسته تر از میخانه در شب آدینه و در خانه آسیابان دم

موشي آرده‌ی نه علاف آرد بیخته و آرد نیز آویخته متاع دکان خبازي منحصر در نان خبازي چون فطیرۀ کودکان - و جنس بقالي در استخوان خرماو پوست بادام و گرد گان حلوائي چون سرکه فروشان روی ترش بر تلفته - و بهوس یک انگشت عسل هزار نیش خوردۀ و نیافته - قناد از جان شیرین دست شسته زلف عروسانش چون رشتۀ خطائي ژولیدۀ و گسسته - ریشش گرد آلود تر از حلوای پشمک ودلش از جوش غم چون نان مسوش نازک و مشبک - قصاب چون بسمل زمین گیرو طباخ را اب بلوبر- کبابي را دل کباب و جگر بریز در خوردن خوناب جولا تار و پود کار بریدۀ ومتاع زندگي نوردیدۀ از غایت اضطراب در شوتیدن و دلش چون خایه حلاج در طپیدن - حلاجرا چله کمان گسسته و گرد ملال بر رخسار احوال او نشسته - چهرۀ رنگرز از سیلي جوع چون ته خمرۀ نیلي - و رنگ چیت ساز مانند پر طاوس کاهي و پستۀ و گل پنبه و آسمانگوني و فیلي - بزاز را بکفن فروشي مدار و زبان حال مترنم باین بیت آبدار * * بیت *

را حتی نیست نه در مرگ نه در هستي ما
کفـــن و جامه همـــه از سر یـــک کرباسند

عطار اگرچه از کافور گرم بازار اما از هزار جهت دیگر در آزار - خیاط را از حسرت بیخوردي و بیخوابي سوزن بچشم - و نمد مال بروزگار خود گرفتار تر از نمد در پشم - چرم سازانرا دشوۀ پوست اناري و جفتي و بنفش - و چرم دوزانرا از دهشت مست بدروش - بر روی مسکر نشان الفقر سواد الوجه کردۀ - و آهنگر بکدار زیم کورۀ اشکمها را اتش کردۀ - بیطار از کسادکار داغ در دل - و مکاری از بیکاری فرو ماندۀ تر از خر در گل - پالان دوز را کار پیرري - و قامه تاب چون موی از لاغري - بنا را دست بخاک یک - و ادای ناله بکهکشان فلک - خشتمال با قالب تهي خسته - و سنگتراش

مانند فرهاد بکندن جان شیرین کمربسته - نجار چون کمان دوال همین پوست و استخوان - و قنداق تراش در لیسه کشیدن تخته خوان ؟ خراط سرگشته تراز گوی چوگان نوسواران - و شانه تراش پریشان تراز زلف گلعذاران - و دولابي از همه اعضا گریان و زاران - و همگي از حیرت سرافگنده تر از تیشه و مته غم در کاویدن رگ و ریشه - آب بند چنان افسرده که پنداری جهانرا آب برده - کلکچی چون ماهي بخاک طپیده گوئي فرشته بر مغزش کوبیده - قلاش را چون شباک دریده بند از بند بریده - عصار در این تنگنا در فشار و بار خواست کنجد افشار - سیافرا کار بجان و کارد باستخوان - پشت کمانگر خمیده - و روده زهمال بریده و صورت تیرگر گردیده - چشم زره‌گر تنگتر از حلقه زره - و گلوی تفنگساز چون میل تفنگ پرگره - چلسمه از خجلت اسم بی مسمی شرمانده - و خورده فروشانرا آه در بساط نمانده - دلال از کساد کار دست بر دست نهاده - و صراف چون زر مالیده از سکه افتاده - جواهري دانه زمرد سیراب را بدانه گندم سبز داده و طبق لولوی لالا را پهلوی طبقیزه نان کشاده - زرگر چون سیماب از بیخودي و حکاکرا اشک یاقوتي و رنگ زمردي - علاقه بند چون ابریشم مقراض بریده ؟ و چکین دوز تاجیاف فلک را بجوی نخریده - گازر را گوئي تیزاب بلا برده - و سمور دوز سوزن به پهلو خورده - رفوگر را پرده عنکبوتي پاره - و ساروقچي را کار خرابتر از قفس قفسه مناره سوزنگر از درد ضعیفي در خار خار - و شماع را روز روشن شب تار - نی ساز را پوست بر استخوان کشیده - و دود در دل پیچیده - جیلا نگر را رنگ زرد و میان چون میانه قلیان پر از درد - شیشه‌گر در کوره غم چنان گداخته که گوئي بمینای فلک سنگ انداخته - کوره‌گر بیوجود تر از خم بی باده - و کاشي ساز چون سفال شکسته از مالیت افتاده - کاتب را چون لیقه دوات امعا بهم چسپیده - و مغز استخوان مانند قلم خشکیده مذهب

را دل چون خامه تحریر خراشیده - و ضعفا شیرازه اوضاع از هم پاشیده - مصور مانند قالب تصویر خشک - و حیران - و مهندس چون زبانه پرکار سر گردان - منجم در طالع غیر مسئله چیزی ندیده - و کف الخضیب را بیک کف نان نخریده طبیب را امعای سته منحصر در معای صایم - و مرض جوع لازمتر از تب دایم - رمال هرچند نقطه رانده جز بخانه باد نرسانده - ارباب کمال در کمال بی اعتباري و فرهنگ دانان چون تقویم پاري - لعبت باز بصورت قراکوز قالبی بیجان و مارگیر مانند مار گزیده بر خود پیچان - هنگامه معرکه گیر سرد تراز بزم کوکناریان - و دهن قصه خوان خشکتر از دهنه ماواریان - قهوه چي را از بخت سیاه دیگ سینه در جوش - و پروش دل بر خواسته تر از دو دو مارفلیان فروش - شب باز را روزگار تیره و آتشباز چون موشک آسیا خیره - پهلوان چون کمان کباده و کشتي گیر بخاک افتاده - مسخره زکانرا دیده پر آب و ملندران را بغداد خراب - نراد انرا ششدر مراد بسته و شاه اندازان مات نشسته - باده نوشان را از کباب دل مزه و طنازان را مدار بپوست خیار و خربزه - نوجوانان را بیاض خط رخسانتر از صبح صادق و زبان حال باین مضمون حقیقت مشحون ناطق * بیت *

شد از فسار گردون موی سفید و سر زد
شیری که خورده بودیم در روزگار طفلی

ماه طلعتان در این شکنجه متالم تر از قمر در قوس و والا فطرتان از غایت اضطرار پر سماجت تر از عباس دوس - کلطبعان را که از پالوده مثلث حنجره ماوف بود رندکي بخار زرد و نازک مزاجان مشکل پسند را آب گرم و نان سرد - توانگران را مایه تنگتر از ظرف دنی زادگان و کدخدائیان را خانه پاک رفته تر از دل آزادگان - بزم حریفان از بی برگي پر آشوب تر از آشیان زنبور دماغ مطرب خشکتر از کاسه طنبور - شاهدان از قحط رجال موی کنان

و مویه کنان و عشقبازان را معشوقه ماهر و عبارت از قرص نان - رخسار گلعذاران گاهی تر از طلعت ماه و خرمن حسن گندم گون هم بر یک پرکاه - شقه‌نان دلربا تر از سیمای ماهپاره و بوی سفره چون شمیم پیراهن یوسف روشنی بخش نظاره - سروقدان خشک ایستاده و نرگس چشمان دیده حیرت گشاده - سیه زلفان از پریشانی سودائی و مشکین نافان وحشی‌تر ز آهوی خطائی - شیرین دهنان تلخکام و آئینه بدنان زنگفام - لاله عذاران داغدار و گلچهره گانرا بخون دل مدار - گل اندامان چون آشفته گل و دل آرامان بی آرامتر از بلبل - پریرویان سبکتر از طرف خالی و سنبل مویان پایمال تر از نقش قالی - شمع فروغان با چشم‌گریان آتش در گریبان افروخته و پروانه وار خرمن هستی خود سوخته - سیم ذقنان چون نقره قلب در ناروائی و یاقوت لبان چون نگین دولائی بورسوائی - مخدرات تتق احتجاب را سرادق عصمت سرنگون و غمازان باشاعه واحسه در سخنان گوناگون - نو عروسانرا حجله کامرانی زاویه بیت الاحزان و تازه نگاران چون رنگ حنا از دست رفته بهارشان خزان - در هر کمین گاهی هزار کبک دری بیکداده شکار و در هر گوشه هزار زهره منشتری پای بفکار - و مساطه را نقش پریسانی از پیشانی خوانا و حنابندان را بامید یک پنجه نان پنجه بحنا - قوال با دف دریده چون جلاجل در نف نکف سودن و آهنگ شیون سرودن - پیر خرابات که مراد دهنده جوانان بود چون پیران بی معجر خراب و دیر مغان از بس اضطراب بر همخورده تر از آخر مجلس شراب - حمامی از سوخت گران کاهیده و دلش از کار و بارچاهیده - دلاکرا چنان روزگار فسرده که‌گوئی موی سر شراباد برده - سقایانرا مدار بدوندگی و بآب ناشتازندگی - گدایان در اطراف مساجد چون صفوف جماعت در حال قنوت و ملایان از قطع وظایف مدارس متفرق در طلب قوت لایموت - مبتدیان بیعوامل بر سر خرمنها بصورت ابن

عصفور - و متوسطان چون ابن جوالیقی بفکر مسئلهٔ حاصل و محصول و توسعهٔ ظرف و جار و مجرور - و منتهیان چون میر باقر تاپو در سر محلات بتحریر مسئله احتکار و تنقیح نصاب غلات - خدمهٔ بقاع مدتها آش حیز نخورده و عمله موت از حسرت نان و حلوا مرده - مهمانان از آمدن و نرفتن چون آزار ضیق النفس و طفیلیان طبع آزار زننده تر از خرمکس - گرسنگان در سرگذرها از حرکت افتاده مگر بهوس لقمه دهن کشایند که فتحه اخف حرکات است یا بامید پارچه نان از جا بجنبند که الساکن اذا حرک حرک بالکسر - مقربان بامید یکدانه هزار تسبیح هزار دانه گردانده و بر سر یک لقمه آش هزار و یک قل هو الله احد خوانده - متهجدان را ناولهٔ راتبه منحصر در صلاة استطعام و ذکر حیز عبارت از سورهٔ مایده و ختم انعام - سحر خیزان را آواز خراشیده و کوئی شیطان در کوششان شاشیده - درویشان صاف ضمیر دائما در این اندیشه که از کدام جهت فتحی رخ نماید یا از کدام مطبخ بوی عشقی آید که بقدم صدق و زاد تقوی بان شتابند و مقامات خمسه اهل حال اعنی شوق و انس و انبساط و قرب و اتصال بذوق آن دریابند - صوفیان چون کبوتر یاهو بهوای یکحبهٔ دشت پویان و حاجیان احرام بادیه حجاز بسته بصلای یکدانه خرما چون بلبل بانگی لبیک گویان - محتسب در بازار باستباحت میته مضطران را دستوری داد و باسقاط عقوبت از سرقه طعام بالش نرم در زیر سرها نهاد - مالوجهات دیوانی همه منکسر و موقوف بمحال - و اهل دفتر بسر گردانیدن ارباب حوالات مانند بوقلمون از انفعال - انبار دار بصورت تازی لاغرمیان و تحویلدار هوائی راباد درهمیان - طایفه قزلباش قدیم که ترکانه دعوی قلکی می نمودند سر بر زوی دست نهاده بکنج ناامرادی غنودند - و از زحمت نفش و چاقچور آسودند - گفتگوهای محکمه قضات منحصر در دعوی انفاق و شقاق و طلاق و قطع ارحام و نفی اولاد خشیته

املاق - در دیوان بندگان عالي همه همین عرایض شکوه روزگار خواندني و در سرای دولت پیرا همین مهمان عزیز آمدني و ماندني - بمیر و قان بجمع ذخایر در کار و فنون معامله منحصر در ذمیمه احتکار - گوشت چون کبریت احمر روی نهفته - و مرغ و جود عنقا گرفته - بزغاله در بازارها عزیز از قوچ اسمعیل - و ماده گاو هم بهای بقرهٔ بني اسرائیل - ماهي از چشمهای سفره دام صیادان نهنگي جسته - و در قعر طبقه هفتم بماهي زمین پناه جسته - کلنگ از های و هوی قهال دست اندازان الانگیر خود را بفلک رسانیده و از هول جان بزیر بال نسر طایر کشانیده - آهو از بیم سگ شکاري در پشت کوه قاف قلت متواري و گرگان روباه باز شیر شکار در کمال خجلت و خواري - چون بهاه بدست تهي معاودت و طعمه قوشرا از قصابخانه مساعدت - اسپان تازي از بیعلیقی بصورت اسپ شطرنج نزار و خران گران بهای مصري ولحساوی از زار گرسنگي در زار زار - و چند سال حال بدین منوال بگذشت و قساوت بر قلوب مردم غالب شد و رحم و مروت بالمره رایل گردید - و مهر مادر از فرزند برخواست و ضعفا باطعمه غیر معتاده میل نمودند و انواع امراض غریبه پدید آمد و موت شیوع بهمرسانید و چنان شد که اکثر خلق از اهل بلد و بلوکات خصوصا بلوک میاناب بتلف رسیدند و بقیة السیف در کمال پریشاني و ناتواني بانتظار اجل موعود باقي مانده لیکن در اوایل این سال آثار ذي الجلال في الجمله بظهور رسیده و محصولات بهتر از سنوات سابقه بعمل آمده و تسعیرات مقداري معتد به تنزل نموده و اگر این فتنه که بالفعل در عربستان برپا شده است زود فرو نشیند و اشرار مدفوع شده امنیتی در طرق و شوارع پدید آید امید هست که حال مستقبل بهتر از ماضي باشد *

* شعر *

گیرم که فلک همدم و همراز آید تا سازی بخت بر سر ساز آید
یاران عزیز از کجا جمع شوند این عمر گذشته از کجا باز آید

فصل بیست و هفتم

در این سنوات قحط بسیاری از خاندانهای قدیم بر افتاد و مردمان عزیز از آبرو بیرون رفتند و ذخایر و نفایس که روزگارهای دراز در زوایای مخازن و محازر مضبوط بود در معرض بیع دست بدست افتاد و باین تقریب نوشتجات کهنه بسیار که بغلت بعد عهد احدی از اهل عصر بر مضامین این ها مطلع نبود بیرون افتاده مردم بمضمون آنها اطلاع حاصل نمودند ازان جمله وقفنامه مسجل بسجلات بسیار از اعیان علما و سایر معارف مورخ بتاریخ خمس و ستین وسبعمائه که اکنون چهار صد سال تمام است باین مضمون که محمد بن اسماعیل بن عبد اللطیف بن اسمعیل ابن غیاث الدین محمد بن شیخ الوری کهف الدین اسمعیل القصري در محله جهینه شوشتر بقعه مشتمل بر مسجد ومدرسه و خانقاه بنا و املاک بسیار ارثي و احداثي و ابتیاعي و اقطاعي بموجب ارقام موجوده ملوک عصر جهت مصارف ابنیه مذکوره بشروط و قیودی که بتفصیل تمامتر در نهایت دقت و احتیاط مرعي و منظور داشته است وقف نموده و وقفنامه بخط واقف مذکور است و از شروحی که از جهت حزم و تاکید امور مزبور و کوتاه کردن ایدي متغلبین تحریر نموده نهایت رزانت رای و متانت خیال او معلوم میشود و املاک بسیار دران نوشته نام برده شده اکثر آنها الحال مجهول و مغیر الاسم و الرسم ازان جمله قیصریه بزرگ و کوچک و آسیای صوابي واقع در بند تراز و آسیای واقع بر پایه پل برونان و اراضي شترآباد و طاشاتان از بند ماهي

بازان تا متصل به بشرآباد و اراضي برونان و بستان طاش عليا واقع در برونان و دولابها و شيب و شاد روان و اراضي سعدآباد ومزارع و بخس شكرستان . و بستان ملكدار و قريه كفعاو بيشه ميقاقان و انهار بهاء الدين شريف و از اين مقوله موقوفات بسيار ذكر يافته كه اكنون حقيقت هيچک معلوم نيست و چيزيكه اسم آن بر جا ماندة همين طاش علياست نهايت رسم وقفيت ازان مسلوب و در عداد املاک خالصه معدود و محسوب است و در اصل بلد و موضع بقعه معروف بشيخ اسمعيل ميباشد يكى حوالي رود دودانگه در محله ماليروان الحال خرابست ديگرى مابين محله خراطان و علافان وان نيز مشرف بخرابيست و محتمل است كه يكى از اين دو همان شيخ اسمعيل قصري باشد و اين عمارت موجودة الان بناى شخصى از ارباب خير است حاجي جلال نام معاصر ملا كاسبي سابق الذكر و تاريخ آن در ديوان كاسبي بدين وجه مذكور است * * شعر *

شيخ اسمعيل قصرى آنكه بود بحر تقوى زبدهٔ خيل كرام
در طريقت قدوهٔ اهل سلوک در شريعت پيرو خيرالانام
در دل حاجي جلال الدين فگند تا كند تعمير اين عالي مقام
كرد آنمومن ز فرط اعتقاد جهد تا اين كار يابد انتظام
عبدى بنا دگر از روى صدق ، كرد در اين باب سعي و اهتمام
كاسبى تاريخ آن جست از خرد گفت كو نيكو مقامى شد تمام

و با اين وقفنامه دو طغرا رقم بيرون آمدة طومارى بسيار طولاني مشتمل بر و صلات بسيار و همه جا بر سر وصل از رو باسمه بسيار بزرگ بسرخي زدةاند مشتمل بر كلمه تهليل و اسماء حضرت رسالت پناة و چهار يار و در يكى ازان دو اسم صاحب رقم الواثق بالمعبود محمد بن محمود مورخ بتاريخ اربع و اربعين و سبعمائه بحضيرة بمضمون امضاى اقطاع مزرعه مرغا از دستوا

مضافات آن مهک و لبانک و غیر ذلک و دویست جریب از مزارع حویزه
از عسکر مکرم و رامهرمز و سایر بلوکات خوزستان و او را رهزار و صد دینار نقد
مه ساله بخوبی که از ایام خلفای بنی عباس مقرر و مستمر بوده با اقطاعات
یگر که الحال اسم هیچک معلوم نیست الا کشتی سرخکان و انچه از طاشات
وشکک بسبب احیاء موات شرعي اختصاص یافته و تاکید و مبالغه بسیار
ر مراعات و تقویت جانب مزارعان و برزیگران و کارکنان شیخ زاده معظم و معاف
مطلق داشتن بساتین و نخیلات و مزارع برنج و جوزق و سایر حبوب صیفي
شتوي که در بلاد خوزستان داشته باشد از کل تکالیف دیواني هوائي
مستمري و بیکار و تحمیل و سخره و وجوه تمغا و غیر ذلک بهر اسم و رسم
ائنا ما کان و دیگری مورخ بتاریخ سبع و خمسین و سبعمائه بدزول بمضمون
تحسین بنای مدرسه و خانقاه شوشتر و اینکه چون عالیجناب مشار الیه
قبول ادرار جهت مصارف این دو بنای خیر راغب نبود قریه مرغا من
عمال دستوار با رعایا و زارعین آنمحل بصیغه اقطاع تملیکي بجنابعالي
ر اولاد او نسلا بعد نسل الی ان یرث الله الارض و من علیها ارزاني داشتیم
فمن بدله بعد با سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و از مطالعه این
پروانجات مفهوم میشود که سلاطین سلف را بعمارت بقاع الخیر و ابواب البر
عنایت عظیم بود و این معنی را سبب نیکنامي و رو سفیدي دنیا و اخرت
خود میدانستند و باین سبب هرلاحق بر سابق میافزود و علما و اشرافرا
روز بروز کار بالا میگرفت و ترقي در احوال بهم میرسید و مردم را باین سلسله
رغبت و حسن اعتقاد زیاد میشد و چون این شیوه بنهایت رسید بمضمون

اذا تم امر نقصه ترج زوالا اذا قیل تم

باصابه عین الکمال قصر جلال این طایفه خلل پذیرفته وکوکب رفعت این گروه
از اوج شرف و قبول بحضیض هبوط و افول منزل گرفته و آنقدر که اسلاف

این سلسله بفراغت روزگار گذرانیدهٔ بودند کار اخلاف بمشقت و پریشانی افتاد و ناخن فکرت بهیچوجه عقدهٔ از فرو بستگیهای ایشان نتوانست کشاد •

اتی الزمان بنوه في شبیبة خبرهم او تیناه علی الهوم

فصل بیست و هشتم

در شهر صفر هذه السنه عباس قلي خان سابق الذکر که در محال پشتکوه فیلی مقیم بود بدزفول معاودت نمود - و اهل بلد با او یک جهت گردیدند و مهر علیخان که تا آنوقت حاکم بود از شهر بیرون آمده بقلعه بندبار که خود در یکفر سخي بنا نموده بود قرار گرفت و منسوبان و اتباع درانجا باو پیوستند و عباس قلي خان در دزفول مستقل گردید و شیخ حرب بن کریم بن حنیفر که با مهر علیخان نسبت مصاهرت داشت تعصب نموده شیخ سعد خان را با سایر مشایخ آل کثیر بمحاصره دزفول کشانید و حاجي طالب بن حاجي صوفي بن پرویز آقای کرجي دزفولي را که منجمله مخصوصان قدیم عباس قلي خان و جهت انتظام مهم او وارد حضور مشایخ شده بود مواخذه و مصادره نمودند و در این مولی مطلب باتفاق ثامر بن القادر بن عبد الخالق بن فریح و شیخ مذکور بن عبد الید بن بلاسم و سایر مشایخ آل سلطان آهنگ تاخت و تنبیه جماعت آل کثیر نمودند و قبل از حرکت از حویزه این معنی را ببعض اعیان این ولایت اعلام و ایشان را از حقیقت ارادهٔ خود مطلع ساختند و مشایخ ال کثیر بعد از استماع این خبر از محاصره دزفول بر خواسته باستعداد مدافعه دشمن پرداختند و شیخ عبد الاله بن عرمان بن خنیفر بخصوص استمداد از اهل این ولایت عموماً و از نواب محمد رضا خان خصوصاً وارد شهر گردید و سید فرج الله بن سید محمد صادق کلانتر که با نواب عالي نسبت مصاهرت داشت برفاقت

مشار الیه نهضت نموده از هواخواهان و منسوبان جمعی کثیر متابعت نمودند و آل کثیر باین جمعیت قوي حال گردیده در کنار رود کرخه منزل ساختند و مولي مطلب با عساکر خود در مقابل ایشان در انطرف شط نزول نمود - و چون موسم بهار و آب سیل در طغیان و عبور از شط متعذر بود طرفین مدتی مدید از تناول یکدیگر ممنوع بودند تا بعد از فرو نشستن آب و پیوستن عباس قلي خان بمولی مطلب باین طرف عبور نمودند و نایرۂ محاربه و مجادله و قتال اشتعال ورزیده مدت چهار ماه بدین منوال بگذشت و همه روزه جمعی از طرفین مقتول و جمعی مجروح میگردیدند - و باین تقریب بسیاري از زروع بتلف رسیده خسرانهای کلي و ضررهای بی پایان بعباد الله رسید و ضعفا و دردمندان بغایت متضرر گردیدند و در اکثر معارک سید فرج الله لوازم فرزانگي معمول و اعراب بوجود او مستظهر بودند تا اوایل ماه مبارک رمضان آن مقدمه بنحوي از انحا صورت نوعی پذیرفته هر یک بمنزل خود مراجعت نمودند و در خلال این احوال نواب اسمعیل شاه باتفاق جمیع امرا و امنا و ارکان دولت و عساکر رکاب از دار السلطنة اصفهان بقصد تادیب و تنبیه سرکشان فارس حرکت نمود و اختیار امور دولت و حل و عقد کلیات و جزئیات احوال سلطنت از هر جهت با علي مردان خان بن علي حیدر آقای ناظر بختیاري چهارلنگ بود و در حین معاودت از شیراز فیمابین امراء اختلاف و نزاع طاري شده نواب اقدس باتفاق کریم خان زند و علي صالح خان هفت لنگ بختیاري و سایر خوانین روانه اصفهان و علي مردان خان با اتباع خود را بکوهستانات گرمسیر بختیاري کشیده و چون سلسله سر خیلان بختیاري را از قدیم الایام با آبا و اجداد کرام سید فرج الله مذکور رسم پیري و مریدي درمیان بود بوساطت سید فرج الله فیمابین علي مردان خان و شیخ سعد خان سابق الذکر وسایر مشایخ عرب

آل کثیر طریق مواصلت و مواخات مسلوک گردید و ابواب رفت و آمد از طرفین مفتوح و عهود صداقت و یکجهتي را بایمان و مواثیق مغلظه استوار نمودند و شیخ علوان بن شیخ سعد خان با فوجی از ملازمان در منزل بغوار بختیاري بمعسکر علیمردان خان پیوسته تا اکنون درانجا متوقف میباشد و از معارف دزفول نیز جمعی کثیر ملحق و رسم خدمتکاري بتقدیم رسانیدند و معظم الیه باقتضای سخاوت ذاتي و فتوت فطري نسبت بهر یک علیحده انواع مکرمت و مروت معمول و انحای جوایز و صلای لایقه مبذول داشته همگیرا مشمول ریزش و احسان فراوان نمود و با وصف آنکه اکثر ذخایر و نقودان سرکار بسبب فتوری که رخ نموده بود از دست رفته بمدلول مصدوقه ما بالذات لم یتغیر در همت ذاتي و فطرت جبلي بهیچ وجه نقصی و قصوری راه نیافته و باشاعه صنوف مواهب صیت کرم باقصی بلاد عالم رسانیده و رکائب عزم باستفتاح مقاصد عظیمه متوجه گردانیده و نرد زبردستي با فلک حقه‌باز باخته بمضمون بیت حافظ شیرازي مترنم ساخته *

* بیت *

کمند صید بهرامي بیفگن جام جم بر دار
که من پیمودم این وادي نه بهرام است و نه گورش

فصل بیست و نهم

نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بن شاه عباس بن شاه صفي بن صفي میرزا ابن شاه عباس بن شاه محمد خان بنده بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوي پادشاه هشتمین این سلسله بود و ایشان همگني امامي مذهب بودند و در ترویج این مذهب و نسخ سایر مذاهب مساعي بالغه مبذول می داشتند و از این سلسله کسیکه مذهب

خود را تغیر داد همین اسمعیل میرزا بن شاه طهماسب بود که در ایامیکه پدر بزرگوار در یکی از قلاع خراسان او را محبوس داشت بسبب همصحبتي یکی از علمای مخالف که در آنجا نیز محبوس بود مذهب تسنن اختیار نموده بود و چون پدر او وفات یافت و نوبت دولت باو رسید متظاهر بانحراف از طریقه اسلاف گردید و او خود منجمی بی نظیر بود که از معاشرت همان عالم استفاده نموده بود و جلوس در مجلس پادشاهي و سکه و خطبه و جیقه و سایر خصایص سلطنت را موقوف داشت بساعتی مسعود که خود اختیار نموده بود و قبل از رسیدن آن وقت اجل او رسیده چون بسبب غلو در تسنن قلوب از او منحرف بودند او را مسموم نمودند و برادر او شاه محمد خدا بنده منصوب گردید و سلسله صفویه سادات و علماً و اشراف را بغایت تکریم و تعظیم مي نمودند و مساجد و مدارس و بقاع الخیر بسیار بنا نهادند و وظایف و ادرارات و سیور غالات و اوقاف و رواتب فراوان مقرر داشتند و طلبه علوم را نیکو تربیت نمودند و در مالوجهات و ماخوذات دیواني تخفیفات و مسامحات بسیار از ایشان واقع میشد و رعایا برفاه حال و فراغ بال زندگاني مي نمودند لیکن شاه سلطان حسین مردی عاجز ضعیف الرای بود و از عهده نظم مهام سلطنت بیرون نتوانست آمد و در امور عظیمه عزیمتی که ملوک را مي باید نداشت و در ضبط قواعد ملک فرو گذاشت بسیار مي نمود - و چون این احوال بطول کشید قوانین مقرره اسلاف خلل پذیرفت - و نفوس شریره آغاز خلاف و عصیان نمودند - و در هر طرفی صاحب خروجي پدید آمد - و فتنها برپا شد و معمورها بخرابي کشید - و در مالیات دیوان کسر فاحش بهم رسید - و وظایف و سیور غالات مقطوع گردید - و سپاه از استعداد افتادند - و رفته رفته بایجا منتهي شد که محمود از قندهار قصد دار السلطنت

اصفهان نمود - و چون استیلا یافت پادشاه را در یکی از عمارات مخصوصه محبوس و برادران و اولاد او را که در اصفهان بودند همگي را مقتول نموده و جمیع خزاین و ذخایر سلاطین سلف را از نقود و اسلحه و دواب و غیر ذلک متصرف گردید - و قشون باطراف فرستاده اکثر بلاد فارس و عراق بر او مسلم شد - و سکه او در همه جا جاري گردید - و چون او را خبط دماغي عارض شد که بعض سخنان و حرکات بیهوده از او بظهور میرسید - اشرف سلطان بن حاجي انکره که عمزاده او بود او را مقتول و خود بجای او جلوس نمود - و چون اشرف شاه از اصفهان فرار نمود در عرض راه که بقندهار میرفت او هم مقتول گردید - و در خلال این احوال شاه سلطان حسین بدست یعقوب خان افغان مقتول گردید - و صفي میرزا که در خوزستان صاحب طبل و علم بود در کوه کیلویه ایضا مقتول و شخصی دیگر در محال دیناران ظهور نموده خود را عباس میرزا نام و بسلسله صفویه منسوب مي نمود - و اراده شوشتر نموده در حوالي شهر جمعی از طایفه افشار کندرلو او را استقبال و در همانجا مقتول نمودند - و سید احمد خان بن میرزا ابو القاسم بن میرزا را دو متولي روضه رضویه که از جانب مادر نسب بصفویه میرسانید - در بلاد فارس مدتی نوبت دولت کوفته بالاخر مغلوب افغان و مقتول گردید - و اسماعیل میرزا نامي در بلده ماسوله طبرستان ایضا بادعای نسبت صفویه ظهور نموده آخر الامر مقتول و ملک محمود سیستاني را از نسل ملوک کیان تدیم در مشهد مقدس صاحب سکه و خطبه و جیقه شده بالاخره او هم مقتول و شیخ احمد مدني در بلاد بنادر و سواحل فارس رایت ریاست افراخته و بخدایع و لطایف الحیل خلقی کثیر از عوام الناس را مرید خود ساخته مدتی مدید در امر خود مستقل بود - و عاقبت مقتول و شاه طهماسپ

بن شاه سلطان حسین در ایامیکه نادر شاه بهندوستان بود حسب الامر رضا قلي میرزا ولد اکبر و ولیعهد او در سبزوار مقتول و بعد ازان نادر شاه نیز مقتول و جمیع اولاد و برادر زادگان او در عرض مدتی قلیل همگي بتهمت سلطنت مقتول واحدی از ایشان باقي نماند * * بیت *

سر بلندي مکن اندیشه که همچون ناخن
هر که در بند ترقیست سرش در خطر است

فصل سي ام

مولانا محمود حلمي شوشتري شاعری تیز زبان و فصیحی نکته دان دبو - و او را در مدح علي سلطان و طهماسپ سلطان و شبلي سلطان سابق الذکر قصاید متعدده است که در دیوان او مذکور است و در مدایح میر محمد باقر و میر صدر الدین ابن میر سید علي صدر و مراثي ایشان مقطعات بسیار دارد مشتمل بر انواع صنایع شعري از ترجیع و ترکیب و توشیح وغیر ذلک که ازانجا کمال قدرت او در فن سخنوري مفهوم میشود - و او را با ابو طالب کلیم معارضات و تعریضات بسیار است که ناظران از سیاق سخن او استنباط مي نمایند - و انچه از دیوان او موجود است قریب بشانزده هزار بیت مي شود - سوای انچه اسقاط نموده اند از هزلیات و اهاجي رکیکه و او را در مدح استاد ملا حامدي غلو و مبالغه بی پایان است - و قصیده در مدح حضرت صاحب الزمان علیه السلام بتکلیف استاد حامدی در دیوان او مسطور است - و چند بیتی ازان جهت انموزج ثبت میشود * * قصیده *

شراب اهل محبت بود می منصور
شهید عشق نفوشد بجز شراب طهور

در ابوادي عشاق و ذره بنگر
صفای وادي ایمن سنای آتش طور
چراغ بزم محبت بود نه خورشید است
که هر صباح جهاني ازان شود پر نور
صفای ظاهر و باطن مجو که ممکن نیست
مگر دمی که زني آستین بشمع شعور
ز دل برون نکني تا حدیث چون و چرا
رموز نشنوي از ساکنان بزم سرور
دلا ز مردم دنیای دون صغیر و کبیر
وفا مجو که از ایشان نیاید این دستور
گهی بسجدهٔ انصاف سر فرود آرند
که شهسوار امامت کند ز غیب ظهور

و له في الغزل

سر بخرابي دلم چند دهي تو ناز را
گرم کند نگاه تو زمزمهٔ نیاز را
شمع حقیقتم مگر نور هدایتی دهد
ورنه چه روشني دهد مجمرهٔ مجاز را
از پی بردن دلم چند بشیوهٔ فریب
بر سر یک دگر زني سلسلهٔ دراز را

و ملا حلمي در صنعت تاریخ دستی دراز و دهنی نکته پرداز داشت - و اکثر وقایع کلیه و جزئیه را تواریخ مناسبه گفته و قطعات موزونه نظم نموده مانند وفات ملا عیشي و ملا عبائي و ملا حامدي و ملا سلیمان و رشید او عنیبي وغیرهم و ضمن قطعه تاریخ هر یک مبالغه بسیار در مدح او

نموده و اکنون احفا و عیشی و عبائي و غیبي معروفند نهایت از دیگران احدی معروف نیست - و از ملا حلمي خود نیز بهیچوجه اثری و نشانی و بغیر یک نسخه سقیم از دیوان او چیزی بنظر نرسیده - و این ضعیف در ایام طفولیت از خواجه عبد الصمد زایرا که مسلم شعرای عصر و منجمله معمرین بود - و ظاهرا در اوایل حال خود ادراک اواخر عهد ملا حلمي نموده باشد - استماع نموده که هرگاه ندما از مولانا تاریخي سؤال مي نمودند - بدیهة ماده آن بزبان او جاري میشد - و بعد ازان قطعه موزون مي نمود - و ملا کاسبي سابق الذکر شاگرد ملا حلمي است - و در دیوان ملا حلمي در مدح علي پاشا والي بصره قصیده مسطور است از بحر رمل و در دیوان ملا کاسبي ایضا به تتبع آن مطلع ملا کاسبي است *

* مطلع *

عید قربان شد که چشم یار فتـــاني کنــد
هرکه را بینـــد بتیـــغ غمزه قرباني کنـــد

و این ضعیف در مدح حضرت امیر المومنین تتبع نموده چند بیتی ثبت میشود * * بیت *

نو بهـــار آمد که نرخ عشرت ارزاني کنـــد
می فروش از گرم بازاري گرانجاني کنـــد
محتسب از کف دهد بیـرون عنـان اختیار
توبه کار از کرده اظهـــار پشیمـــاني کنـد
زاهد دیفـــدار ترسم روزه بکشـــاید بمـــی
کیش ترسائي در آییـن مسلمـاني کنـد
آنکه از شب زنده داري مهر دارد بر جبین
چون برهمن بت پرستي نقش پیشاني کنـد

شیخ صاحب معرفت صنعان صفت پیرانه سر
کار خود را سخت بیند سست ایمانی کند
*کم کند از بیخودی صوفی شمار اربعین
دست در جیب هوای نفس شیطانی کند
سرکشد مستانه از خم فلاطونی حکیم
آنچه دارد جمله صرف جسم روحانی کند
پارسا بیرون شتابد از حریم اعتکاف
در خرابات مغان کاری که میدانی کند
پیر مکتبخانهٔ علم و ادب چون ابلهان
از هوس بیهوده بازیهای طفلانی کند
حاجی از راه حرم نیست کند احرام باغ
عشق را لبیک گوید جان بقربانی کند
خواجه جان سخت از همیانچه بگشاید گره
رایگان ریزش چه کشتیبان طولانی کند
دل بصحرای جنون هر دم کشاید بال شوق
خندهٔ کبک دری بر عقل یونانی کند
نسخه دستور استاد رصد بند خیال
چون خط تقویم پاری کهنه بطلانی کند
دست استاد ازل بهر رموز معرفت
نقشها بر گل بشکل خط سریانی کند
قفل از مخزن کشاید ابر و بر دریا و کان
چون کف ارباب همت گوهر افشانی کند
روح بخشاید بعالم جنبش رگهای ابر
هم چنان کاندر بدن رگهای شریانی کند

بر فراز کوه و روی دشت از فیض سحاب
سبزهٔ نو خیز خیز موی زندانی کند
آنچه را در عرض سال آماده سازد چرخ پیر
گستراند جمله چون مفلس که مهمانی کند
جوش گل هر سو در اطراف خیابان جشنها
چون چراغان شب نو روز سلطانی کند
تازه گردد در چمن هر گونه طرح بزم و عیش
بلبل شوریده آهنگ غزل خوانی کند
هر طرف باد صبا دامن کشان دوران زنان
وز طرب گل در گلستان رقص شروانی کند
نسترن چادر بسر پوشیده از نا محرمان
با حریفان در لباس آلوده دامانی کند
بوی گل چون نکهت پیراهن یوسف ز مصر
نور بینائی بچشم پیر کنعانی کند
دمبدم از مهر مهد سبز طفل غنچه را
دایهٔ باد صبا گهواره جنبانی کند
شاخ گل سنبل ز دم باد صبا چون زلف یار
گاه جمعیت کند گاهی پریشانی کند
حسن گل هر صبح افروزد عذار آتشین
خون حسرت در دل لعل بدخشانی کند
سر بطنازی کشد چون غنچه از شاخ انار
رنگ خجلت در دل یاقوت رمانی کند
گستراند لاله در صحرا بساط مخملی
خار در پیراهن گلهای بستانی کند

دانهٔ لالای شبنم صبحدم در رخت گل
خنده بازیچه با لولوی عمانی کند
گرد راه شوخ چشمان در فضای کوچه باغ
سرمه در آوازه کحل صفاهانی کند
عقدها چون تاک دارم در دل پر خون فقر
حل مشکلها مگر ساقی بآسانی کند
ساقی کوثر جوانمردی که هر انگشت او
صد ید بیضا بکار پیر عمرانی کند
سر در ارباب همت آنکه بر روی پلاس
حکمرانی بر سر تخت سلیمانی کند
از ازل همداستان گردیده تا در درگهش
خضر سقائی کلیم الله دربانی کند
آن شهنشاهی که هرجا گستراند مائده
صد مسیحا بر سر خوانش مگس رانی کند
از دم پر فیض او جبریل با لوح و قلم
معرفت ادراک چون طفل دبستانی کند
مختصر باید سخن در مدح آن عالی جناب
بی ادب باشد گدا چون قصه طولانی کند
یا امیر المؤمنین از فیض عامت همتی
کشتیم در چار موج غم نگهبانی کند
نامه ام یکباره سازد از خط باطل سفید
فارغ البالم ز قید وهم ظلمانی کند
دوستانت شادکام و دشمنادت ناکام
تا جبین صبح از فروغ مهر نورانی کند

فصل سي يكم

چون حضرت سيد نعمت الله رحمة الله و رضوانه عليه در دار المومنين شوشتر اختيار توطن نمود - و مردم را باكتساب علوم و معارف رغبت فزود - همه مشتغلون و مستعدون بمدرس آن عالي جناب شتافتند - و در ظلال تربيت آن بزرگوار نشو و نما يافتند - و اسامي جمعى از ايشان بترتيب حروف بنهجيكه در ذكر رجال معروف است در اين تذكره ثبت مي شود - حاجي ابو الحسن بن حاجي زمان بن حاجي عنايت الله سابق الذكر دانشمندي آگاه و در صفاى ذهن و حسن فهم و سرعت انتباه آيه بود - از آيات الله و در مروت و فتوت و حسن سيرت و علو فطرت و ساير مكارم اخلاق و محاسن خصال بحد كمال بود - و در شهر صفر چهل و سه وفات نمود - و اين ضعيف چند بيتي در مرثيه او گفته *

* مرثيه *

اطار عن الجفن الكري طارق سرى   و اوقدني اضلا عنا لاهب الارى
و اخبر ان المجد غاضت عيونه   و نجم المعالي غاب في افق القرى
و هد من العلياء اسمي بروجه   و او طدار كان السماحة و السرى
و عون المزايا قد اصيبت ببعلها   فقمن هلوعات نوادب حسرا
يخن مجيزات بكرب و انه   الا ابن من يغشي المكارم فى الورى
و اين الذي يرجي لكل كريهة   و يلقي الوفود المستضيفين بالقرى
و اين الذي يسدي الايادي موسعا   على منعم ضاقت يداه فافقروا
و من للايامي الفاقدات عشائرا   و اين الذي يكسي اليتامى عن العرى
و عروة من امسي و اصبح نايبا   و لا نحه رخو اليدين عن العرى
و كم بائس و افاه صفر كفه   فعاد نعيم البال مثرى بالثرى

و کم معـــدم مستعصـــم بذیوله نساق الیه المکـــرمات و اکثـــری
طلول المعالي او حشت بعد فقده و ربع المـــزایا و المـــاثر اقـــفـــرا .
جزعنا و کان الصبر منـــا سنجیـــة لرزئک لانسطیـــع ان نتصبـــرا
و لکنمـــا للعبیـــد لیس وسیلـــه الی صرف ما امضی الا له و قدرا
بثوات من روض الجنـــان مبـــوا یغما و ریحـــانا و روحا و انهـــرا

میر ابو القاسم بن میر محمد بن میر عیسی شیخ الاسلام از احفا و میر نور الله سابق الذکر و در اجازاتیکه سید بخط شریف خود جهت او در ظهر بعض کتب حدیث نوشته اطرأ مبالغه بسیار در وصف او نموده و در عنفوان شباب وفات نمود - ملا احمد بن ملا کاظم کبابي مردی خلیق شیرین گفتار بود - و بمهم قضا چند وقتی قیام نمود - و چون مردم از طور سلوک او ناراضي بودند تغییر یافت - و در چهل و شش وفات نمود - حاجي عبد الحسین بن حاجي کلب علي کرکري مردی عالم عامل پارسا بود - و مدتها در اصفهان و خراسان اقامت و از فضلا و علمای آن بلاد استفاده نموده بود - و همواره بالطبع مایل بانزوا و خمول و از صحبت اهل دنیا منحرف و ملول بود - و در علوم عقلیه ید طولی داشت - در سال چهل و یک رخت از این سرای عاریت برداشت - ملا عبد الغفار بن خواجه تقي بن خواجه طالب بن خواجه اسمعیل ابن خواجه افضل سابق الذکر مردی خوش صحبت بود - و از امراء و حکام حظ تمام داشت - و باین سبب اکثر اوقات هنگامه درس او معطل و سررشته اشتغال او مختل بود - و در چهل و هفت وفات یافت - خواجه علي بن خواجه اسمعیل بن خواجه افضل صراف و او بقوت شعور و مزید ذکا و حسن ادراک از اکثر اقران ممتاز بود - و با وصف کثرت احتیاج و شدت فقر بتعفف و استغنا مدار مي گذرانید - و اکثر اوقات نیز

صاحبت. و تعطیل و در فن منطق مسلم بود - و در سال بیست هشت وفات نمود - حاجي عنایت الله برادر حاجي ابو الحسن مذکور او تا آخر اوقات عمر دست از اشتغال باز نداشت - و در فنون کمالات خصوصا علم طب بی نظیر بود - و در معالجات او کمتر خطا اتفاق مي افتاد و حدس او بحدی صایب بود که بمجرد ملاحظه قاروره یا نبض مریض با اطلاع بر مجمل احوال او اخبار بغذای سابق و مبدء مرض سبب آن و سایر خصوصیات مي نمود - و آنچه از حذاق اطبای یونان غیرهم بعنوان قدرت و غرابت در کتب متقدمین منقول است از مشار الیه مکرر بظهور میرسید - و وفات او در سال چهل و هفت بود - قاضي عنایت الله بن قاضي معصوم بن قاضي رضای سابق الذکر مردی خلیق نیکو سیرت خوش محاوره بود - و از حکام و اهل دنیا قبول تمام داشت - و مدت العمر بقضای این بلاد مشغول بود - و در حکومت اول عبد الله خان وفات نمود - ملا عبد محمد قاري بن ملا صالح بن درویش شمس و ایشان از قدیم الایام متولیان مسجد جامع بودند - مردی وقیع خوش صحبت بود - و از علم لغت و تجوید و ادبیات و شرعیات خصوصا فقه مواریث بهره تمام داشت - و مدت الحیات محرر محکمه بود - و در سال سي و هشت وفات نمود - و ولد او ملا محمد تقي خلیفه او شده و او طبعی موزون داشت - و کتاب نهج البلاغت الحق علامه حلي را رحمة الله علیه ترجمه لطیف نموده که مبلغ کمال او ازانجا معلوم مي‌شود - و در سال پنجاه و هفت وفات نمود - فتح علي آقا ابن آقا محمد ابن آقا اسد الله و او بالاصل از طایفه قزلباش جغتا بود - و فطرتی بلند و طبعی ارجمند داشت - و بوساطت سید دست از خدمت دیوان کشیده و بتحصیل علوم اشتغال ورزیده و همیشه سالار قوافل بود که بمشاهد مشرفه بزیارت

میرفتند - و در سال سي و پنج وفات یافت - ملا فرج الله بن ملا محمد حسین سید محمد شاهي طبعی دقیق و فکری عمیق داشت و بحدت شعور و اشتغال ذهن از اکثر اقران ممتاز بود - و تمام اوقات را مشغول اشتغال داشت که لمحه ببطالت مصروف نمي نمود - و این فقیر اکثر الیات را بخدمت او خوانده و از انفاس شریفه او فیض برده رحمة الله و رضوانه علیه - و در سال بیست و هشت وفات یافت - مولانا محمد بن علي النجار عالمی عالي مقدار و مرشدی کامل عیار و فاضلی فرخنده آثار بود - و در امور دین بغایت راسخ و متصلب - و در امر معروف و نهي منکر مساهله و مداهنه روا نمیداشت - و در علوم شرعیه خصوصا تجوید و تفسیر بی نظیر بود - و از آثار اوست کتابی کبیر موسوم بمجمع التفاسیر و کتابی فارسي در سیرت ملوک و تدوین حواشي قران و جمع مابین شرح و متن تهذیب و استبصار و وفات او در سال چهل و یک بود رحمة الله علیه ملا محمد باقر بن ملا محمد رضای شانه تراش بغایت ورع موصوف بود - و ترجمه باب حادي عشر از مصنفات اوست ملا محمد باقر سید محمد شاهي برادر ملا فرج الله مذکور بغایت فضل و سداد و در علوم عربیه و شرعیه استاد بود - و اکثر مبتدیان نزد او تلمذ نموده و از برکات فایضه او بهره یافتند - و بر اکثر کتب عربیت و تفسیر و حدیث حواشي نوشته که مبلغ اطلاع او ازانجا مفهوم میشود - و فقیر کتاب شرح لمعه را نزد او خوانده - و در سال سي و پنج وفات نمود - سید محمد شاه بن میر محمد حسین از احفاد میر نور الله سابق الذکر بود - مردی ظریف لطیف شیرین مقال بود - و طباعرا بصحبت او میلی تمام و رغبتی مالا کلام بود - و در سال بیست و پنج وفات نمود - ملا محمد طاهر بن ملا کمال الدین لواف مردی خوش خمیره محبوب

القلوب بود - و حسن خطی داشت كهٔ باجرت كتابت قناعت مي نمود - و از تلاش هدايا و صلات اهل دنيا مجتنب بود - و در سال بيست و هفت وفات يافت - مير محمد هادي برادر مير ابو القاسم سابق الذكر مستجمع صفات رضيه و مكارم اخلاق بهيه بود - و خطی بغايت نيكو داشت - كه ارباب سليقه از بلاد بعيده طالب بودند - و در سال سي و هفت وفات نمود - و چهار پسر از او مخلف شده مير محمد علي و مير محمد مجيد كه در عنفوان شباب وفات يافتند - و مير محمد شريف كه الحال قاضي اين بلد است و مير محمد كريم كه بالفعل در اصفهان است مولانا نظر علي ابن خواجه محمد امين زجاجي حاوي صنوف كمالات و مفاخر و مستجمع صفای باطن و ظاهر بود و طبعی بغايت لطيف و نفسی عفيف داشت - و فقير كتاب مفاتيح را نزد او خوانده و در سال چهل و شش وفات نمود رحمة الله عليه - و يک پسر از او عقب مانده ملا عبد الكريم كه الحال در نهاوند است قاضي نعمت الله برادر قاضي عنايت الله سابق الذكر عالمی عامل و دانشمندی كامل بود - و در سال صد و دوازده وفات يافت - شيخ يعقوب بن ابراهيم در علوم عربيت از نحو و صرف و لغت و معاني و قرأت نظير نداشت - و در فقه و حديث و اصول نيز مسلم و مرجوع اليه بود - و مصنفات بسيار مبسوطه و مختصره و حواشي بر اكثر كتبی كه از نظر گذرانيده بود نوشته نهايت چون در امر فتوی قدری تعجيل و بروايات شاذه و اقاويل مجهوله متروكه بسيار تعويل مي نمود - مصنفات فقهيه او مهجور و فوايد و تحقيقات او غير مشهور مانده - و او از جمله معمرين بود - و در سال چهل و هفت در حويزه وفات نمود *

فصل سي و دوم

• طبقه ثانيه كه بعد از اين طبقه نشو و نما نمودند همگي شاگردان سيد نور الدين بودند ؛ خواجه افضل ولد خواجه علي سابق الذكر و او در مبادي حال بعد از تحصيل مقدمات باصفهان رفته و در مدرسه شاه حجرة گرفته هشت سال درانجا مقيم بود - و در علم موسيقي و تاليف نغمات نظير نداشت - و اهل اين فن در مشكلات خود باو رجوع مي نمودند - و در ايام ماه رمضان كه در مسجد جامع تلاوت قران مي نمود خاص و عام جهت استماع صوت او مجتمع ميگرديدند - و در سال پنجاه و چهار وفات نمود - حاجي خضر بن ملا محمد حسين بن ملا جاگير ابن حاجي خضر موكهي سلمه الله در سلامتي ذات و محامد صفات و حسن سيرت و صفاى سريرت و ساير اخلاق فاضله و ملكات عادله يگانه زمان است - و برادر او ملا علي نقي رحمة الله از مبداء حال با اين فقير رفيق جاني و برادر رضاعي و ايماني بود - و در حسن فهم و ذكا و جودت ذهن و سرعت انتقال از مبادي بغايات و از مقدمات بنتايج نظير نداشت - و قبل ازين كه كمالات او تمام از قوه بفعل بيايد و ابواب مراد بر وجنات احوال آن رضي الخصال كشايد در عنفوان شباب شربت كل نفس ذائقة الموت چشيد - و مستوفي اجل صحيفه وجود آنفرد كامل را بخط بطلان كشيد - و اين شكسته بال بر فقدان ان مجموعه كمال اشك حسرت از ديدگان مي باريد - و مضمون ابيات ابن ابي السرايا را مطابق حال خود ميديد •

* بيت *

حكم المنية فى البرية جاري ما هذه الدنيا بدار قرار
جبلت على كدر و انت تريدها صفوا من الاقذار و الاكدار
و مكلف الايام ضد طباعها متطلب فى الماء جذوة نار

يا كوكبا ما كان اقصر عمره و كذا تكون كواكب الاسحار
و جاورت اعدائي و جاور ربه شتان بين جواره و جواري

و وفات او در سال چهل و هفت بود رحمة الله عليه - سيد عبد الرشيد بن سيد مقيم الحسيني در غايت زهد و صلاح و ورع و تقوى و فلاح بود و در سال چهل و سه وفات نمود - ملا عبد الرشيد بن ملا نظر علي در اوايل حال بتجارت مشغول بود - و بعد ازان همت بتحصيل علوم مصروف نمود - و در اصفهان بافاضل هندي رحمة الله نهايت ارتباط و اختصاص داشت - و اين سلسله همگي ايشان موصوف بصفات حميده و اخلاق پسنديده اند - و حسن سيرت ايشان مثل زد السنه و افواه و زبان بدگويان از تناول اعراض ايشان كوتاه است و از اين سلسله است حاجي نعمت الله بن ملا محمد زمان طبيب سلمه الله كه في الحقيقت ملكي است بصورت انسان وايه ايست از آيات رحمت حضرت رحمن نفس مباركش نمونه انفاس مسيح و حدس صايبش را بر حدس بقراط و جالينوس هزار ترجيح و ميرزا محمد طاهر ولد او با حداثت سن در صفات مذكوره كامل و توفيقات الهي مجامع احوال او را شامل است - و از همه جهت مقبول و مسلم و من يشابه ابه فما ظلم و ساير متطببان عصر كه الحال مدار معالجات مرضيٰ بر ايشان است - همگي شاگردان بلا واسطه آنحضرت و خوشه چيندان خرمن پر بركت اند ملا عبد اللطيف برادر ملا عبد الغفار سابق الذكر و او در مبادي حال باصفهان رفته تا آخر مدت حيات درانجا متوقف بود - و از آثار او كمال ذكا و فراست مستفاد مولانا علي النجار سلمه الله برادر مولانا محمد سابق الذكر شمع انجمن هدايت و ارشاد و مركز دايره مكرمت و سداد مجموعه انواع مفاخر شيرازه اجزاي مناقب و مآثر نور حدقه بصيرت نور حديقه حسن

سیرت و سریرت اختر اوج یقین بزم افروز حلقهٔ متقین دانشمندی که بنیان بیانش معاقد مشکلات حل پذیر و بلمعات افاداتش اذهان مستفیدون از ظلمات جهل مستنیر رشحاب فیضش قلوب مستعدون را از مراحم ربانی نشانه و زواجر وعظش در تنبیه اهل غفلت بمنزله تازیانه و بالجمله اطناب در وصف آنجناب از مقوله مساحت ساحت غبرا نمودن و بحر محیط را بمکیال پیمودن است - و چندی قبل از این جمعی از تلامذه در خدمت مولانا بمباحثه نخبه محسنیه اشتغال داشتند - و چون در عبارات آن کتاب صنعت ایجاز و اختصار زیاده از حد لایق بکار رفته و در اکثر مواضع شاهد مدعا در تتق اختفا از ناظران روی نهفته و جهت استیضاح مقصود رجوع بکتب مبسوطه ناگزیر بود - و بعض اوقات بسبب فقدان کتب یا موانع دیگر میسر نمی شد - لاجرم اشاره ازان عالی جناب بشرح آن کتاب صدور یافت و بمعونت و توفیق الهی و همت آن فضایل پناهی بر وفق مرام باتمام رسید - و تا حالت تحریر بمباحثه همه روزه آن جناب و سایر اصحاب قریب نصف آن تصحیح و تنقیح یافته و اگر در اجل موعود مهلتی باشد عنقریب باتمام خواهد رسید - انشاء الله تعالی ملا علی رضا و ملا علی نقی ابنی ملا محمد باقر سید محمد شاهی و ایشان در علوم عربیت فایق بودند نهایت ملا علی رضا را در اواخر حال مرض مالیخولیا عارض شده از حیز انتفاع افتاد - و از عقب ایشان الحال کسی باقی نیست - ملا فرج الله بن درویش خدا داد کرکری ذهنی وقاد و فکری نقاد و طبعی سلیم و سلیقه بسیار مستقیم داشت - و علوم عقلیه را از حاجی عبد الحسین سابق الذکر استفاده نموده بود - و در اواخر سال چهل و شش وفات نموده میرزا فضل الله ابن میر ابو القاسم مذکور در کمال صلاح و تقوی و قناعت بود - و در چهل و شش ایضا وفات نمود - ملا

کاظم ابن استاد قاسم بن بخشي کرکري مردی صالح دیندار بود - سید محمد بن سید طاهر ابن سید عبد الله بن سید غیاث جمیع اوقات را مشغول مصروف اشتغال داشت - و در اواخر حال ببعض بلوکات بختیاري انتقال و درانجا وفات نمود - آقا محمد بن فتح علي آقاي مذکور عالمی تحریر و فاضلی بی نظیر بود - سالک طریق رشاد و ناهج مناهج اجتهاد و ذهنی دقیق و فکری بغایت عمیق و دستی در فنون منقول و معقول دران و سلیقه مستقیم نکته پرداز داشت - و بعض فنون ریاضي مانند هیئت و اسطرلاب و حساب از افادات او در این بلد منتشر کرد - و سه سال قبل از این وفات نمود - ملا محمد بن خواجه معز الدین کرکري عالمی خجسته نهاد و صالحی موصوف بغایت سداد بود - و او را با ملا فرج الله و ملا کاظم مذکورین مدت الحیات عهد موافقت استوار و عقد مرافقت برقرار بود - و در هیچ وقت جدائي از یکدیگر روا نمي داشتند - و همواره در اکتساب آداب مستحسنه و اجتناب احوال مستهجنه طریق همراهي مي نمودند - آقا محمد بن قاضي نعمت الله مذکور اوقات خود را صرف اشتغال و در حداثت سن تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده بود - نهایت آن مهلت نیافت - و در عهد جواني روی از این جهان فاني برتافت - میر محمد حسین بن سید محمد شاه مذکور ذهنی ثاقب و فکری صایب و شعوری بلند و فطرتی ارجمند داشت - و در اواسط حال باصفهان انتقال و مدتی مدید در مدرسه شاه ساکن و بعد ازان بمحل جعفر آباد اختیار سکنا و درانجا وفات نمود - ملا محمد صالح بن درویش جلال در غایت معرفت و شناسائي و اعلی مراتب ورع و پارسائي اسمی با مسمی و لفظی پر معنی بود - و در پنجاه و پنج وفات نمود - ملا محمد علي ابن ملا محمد زمان بن ملا محمد رضا بن حاجي نجم الدین

صحاف در کمال تقوی و تعفف و پرهیزگاري و نهایت ورع و زهد و دین داري است سلمه الله تعالی - شیخ محمود بن شیخ محمد بن حاجي علي بن امیر محمود ورع شعاري که جمیع صفات حمیده در او موجود و صفات ذمیمه مسلوب و مفقود و فی الحقیقت از اولیاء الله معدود بود - و در سلامتي نفس و پاکي طینت و نصیحت و خیرخواهي و حفظ الغیب اصدقا و احباب و صدق قول و وفای عهد و قضای حوائج مؤمنین و سایر مکارم اخلاق نظیر نداشت - و در مراعات حقوق ایمان اصلا دقیقه فرو گذاشت نمي نمود - و دو سال قبل از این وفات نمود رحمة الله علیه مولانا مقصود بن علي النجار برادر مولانا محمد و مولانا علي مذکورین بمؤدای ذرية بعضها من بعض برازندهٔ محراب سداد و فرازندهٔ منبر وعظ و ارشاد بود - و در سال سي و شش وفات نمود - میرزا مهدي ابن میرزا حبیب الله بن میرزا هاشم سابق الذکر در غایت ذکا و شعور و علو ادراک بود نهایت در اواخر حال ترک اشتغال نمود - و سه سال قبل وفات یافت *

فصل سي و سوم

اخوان الصفا که این فقیر بملازمت ایشان دایم الاستفاده و از برکت معاشرت ایشان ابواب فیض بر وجنات ' احوال کشاده فروزندگان شمع تحقیق و سیرابان رحیق تحقیق اند - واقفان رموز طریقت - عارفان اسرار حقیقت - دانشمندان نکات تنقیح و تهذیب - آگاهان دقایق آداب و ترتیب - مستجمعان مکارم اخلاق - متدبران آیات انفس و آفاق - عالمان معالم اصول و فروع ناظمان معاقد معقول و مشروع - مستنبطان احکام تنزیل - مستکشفان استادان تفسیر و تاویل - سرشاران شراب طهور - متفهمان علوم بطون و ظهور - متعرضان نفحات رحمت - متیقظان اوقات غنیمت - ملتزمان

راه خدا ـ سالکان مسالک هدی ـ آبله پایان وادي طلب و تحصیل ـ سر گرمان مقاصد علیه بتفصیل ـ ثابت قدمان مواقف وفا ـ روشن جبینان مقام صدق و صفا ـ حاویان محاسن خصال ـ سابقان مضامیر کمال ـ رهروان طریق موافقت و مسالمت ـ حافظان حدود مخالفت و مخالمت ـ همنشینان مجلس شهود ـ هم سفران کعبه مقصود ـ حلقه چون سیمای پاکان پر نور ـ و مجمعی چشم روزگار ازان کور * بیت *

این رفیقان همه گلچین گلستان همند
هم نوایان هم و بلبل دستان همند
نیک بختان همه در مصر مواخات عزیز
همه دلدار هم و یوسف کنعان همند
جمع گردیده بیکجا همه چون رشتهٔ شمع
همه دلسوز هم و سر بگریبان همند
همه همنوش ز خمخانهٔ یک میکده اند
همه همجوش ز یک باده و مستان همند
میکند عکس یکی جلوه در این این روزها
چشم بکشوده بروی هم و حیران همند
یکسر مو نگزینند جدائي از هم
همه چون زلف بتان سلسله جنبان همند

و هرچند در این جزو زمان بسبب غلبه اهل فساد متاع معرفت کساد و بهر اهل علم منحصر در اذیت اعادي و حساد است ـ ارباب فضایل چون اشجار حریف پژمرده و اهل کمال چون بلبلان دی افسرده اند ـ و آن مقدار که این سلسله علیه در اعصار سابقه معزز و مکرم و از رواتب احسان خیرمندان مرفه و منعم و از همه جهت مقبول و مبتلم بودند

اکنون باضعاف مضاعفه بیوجود و پایمال و لکد کوب اوباش ورنودند با وصف آن طباع ایشان را ملالی یا اذهان ایشان را کلالی یا درمبادی کد ایشان دهنی یا اختلالی . یا در عقد عزیمت ایشان انحلالی متصور نیست - سید احمد بن سید محمد برادر زاده ابن ضعیف ذهنش در غایت اشتعال و جمیع اوقاتش مصروف اشتغال است - ملا رفیع الدین بن حاجي محمد بن ملا کاظم ابن خواجه افضل شمع شعورش کفلقة الاصباح و ضمیر منیرش کمشکاة فیها مصباح و والد او از معارف اعیان عصر که از هر جهت مشمول نعمت الهي و در اصلاح امور مسلمین سالک طریقه نصیحت و خیر خواهي است سید زین الدین بن سید اسمعیل ابن سید صالح ابن سید عطاء الله ابن سید محمد ابن سید حسین صیاد مرغان اولی اجنحه معاني و صدر نشین انجمن شعاسائي و نکته داني اکثر کتب مشهوره از نظرش گذشته و در طی مباحثات بر معني اللبیب و مطول و استبصار و شرح لمعه و شرح نخبه حواشي متفرقه نوشته و سید صالح خان سید نور الدین و عم بلا واسطه سید نعمت الله است - حاجي عبد الرزاق بن حاجي خضر سابق الذکر خجسته سیرتی حمید الخصال محمود الاقوال و الافعال است - ملا عبد الله بن ملا محمد النجار امام جماعت و پیشوای اهل تقوی و قناعتست - حاجي علي بن ملا فرج الله بن درویش خدا داد مذکور پارسائي مقبول السیرة و دانشمندي کامل البصیرة است - حاجي علي ابن حاجي میر علي . صراف نقاد صنوف معارف و علوم و جواهری عوالي اللؤالي منطوق و مفهوم است - طبعش موزون و کمالاتش از حد افزون و بر اوایل شرح نخبه حاشیه مدون نوشته که مبلغ علم و استقامت سلیقه او ازانجا معلوم میشود - و روزی در بعض مجالس منادمت این رباعي را در رقعه نوشته بدست فقیر بداد -

* رباعي *

ای مهرٔ منیر روشني بخش جهان   من ذره بیقدر و تو خورشید زمان
خواهم ز عنایتت که تابد بر من   نوری که تخلص عیان باشد • ازان

و فقیر در ظهر رقعه این رباعي نوشته * * رباعي *

ای صیرفي نقود افکار و خیال   گنجینه دل ز دانشت مالامال
رایج بتو شد کمال چون سکه بزد   اکسیری و حاجتت نباشد بسوال

ملا علي اکبر بن ملا محمد بن خواجه معز الدین مذکور در اعلی مراتب ذکا و شعور و در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده مشابه والد مسطور است - آقا علي رضا ابن آقا سمیعا بن خواجه عنایت الله ابن خواجه عبد الباقي مقدمی در دقت طبع و سلامتي ذات یگانه و در فن نجوم کامل و فرزانه است - و الحال مدار تقاویم این بلاد بر استخراج آن معرفت نهاد است - ملا علي نقي ابن حاجي عبد الحسین سابق الذکر مرات خواطرش نقش پذیر صور کمال و جام ضمیرش از شراب معرفت مالا مال و در زهد و تقوی و سایر محامد اطوار مقتدي بسنت والد بذرگوار است - ملا علي نقي بصیر ابن ملا محمد تقي ابن ملا عبدي محمد قاري مذکور مصباح حقیقت • در فانوس خیال افروخته و در عوض قوت باصره نور بصیرت در دل اندوخته حاجي محسن ابن خواجه حیدر علي بهبهاني قافله سالار ارباب یقین و سرخیل زمره سابقین و در مبادي حال در بلده طیّبه بهبهان سالها ملازم صحبت شیخ عبد الله بن صالح بحرین رحمة الله و رضوانه علیه که از مشاهیر علمای روزگار و فضلای عالیمقدار بود بوده و بعد ازان در مشاهد مشرفه و سایر بلاد از فیض سایر علمای عصر انواع استفاضه نموده و در فقه احکام دین بر طریقه متوسطه مابین اخباریین و مجتهدین که صراط المستقیم ارباب احتیاط و یقین است قدم ثبات استوار

ساخته و اکنون سالها ست که رحل اقامت در این مرز و بوم انداخته و رایت افادت و افاضت افراخته است و مولانا را بصحبت شعر و سایر بطالات چندان رغبتی نیست اتفاقا روزی در بعض مجالس منادمت این شعر بر زبان او جاري شد * * شعر *

بهر کاری که همت میگماري نصرت از حق جو
که بر کنجشک دام افگندم و صید هما کردم

و فقیر چند بیتی باین سیاق تتبع نموده * غزل *

ز غم رستم دل از قید تعلق تارها کردم
طراز خانه چون مسجد ز نقش بوریا کردم
زند صد بوسه بر اندام من خورشید تا خود را
خلاص از زیر بار منت بال هما کردم
گره چون غنچه در دل داشتم در فکر خود سازي
شگفتم این زمان چون گل که پیراهن قبا کردم
نفس روح الامین در سینه میدزدید از خجلت
هزار آمین ملک میگفت چون او را دعا کردم

ملا محمد بن حاجي عبد الحسین سابق الذکر جامع فضیلتین علم و عمل و مبرا از هر گونه منقصت و خلل و در امامت مسجد کرکر قایمقام والد ستوده سیر است حاجي محمد بن خواجه محمد علي عالمی محقق تحریر و فاضلی صاحب تصنیف و تحریر در اثنای مباحثات شرحی بر استبصار و حاشیه مدونه بر شرح نخبه نوشته و رساله در تحقیق عصیر در غایت بسط و تنقیر ملا محمد بن حاجي میر علي صراف گنجینه نفایس علوم و معارف و مخزن اسرار فضایل و لطایف در نهایت صفای ذهن و دقت طبع وسعت فکر و در جمیع کمالات مشارک برادر مهتر

سابق الذکر است ملا محمد تقي ابن استاد عبد الله سیمای تقوی از ناصیهاش ظاهر و انوار توفیق از مجامع احوالش ظاهر طبعش سلیم و فهمش مستقیم است ملا محمد تقي ابن نظر علي چیت ساز در نهایت حدت فهم و جودت ذهن و حسن ادراک و دامان ایمانش از آلایش مناقص پاک است ملا محمد حسین بن حاجي خضر سابق الذکر جامع کمالات صوري و معنوي و در فن طب و تنجیم دست تصرفش قوي است آقا محمد رضا بن حاجي نصیر بن حاجي رضا بن حاجي عنایت الله با حداثت سن کاملی حقیقت نهاد موفور الاستعداد است و از این سلسله است آقا طالب بن حاجي محمد بن حاجي زمان بن حاجي عنایت الله که در جودت ذهن و استقامت سلیقه و حسن فهم و حدت شعور و علو ادراک یگانه زمان است و در مبادي حال تمامي اوقات را مصروف اشتغال داشت و تا مغني اللبیب و مفاتیح و خلاصه حساب و مقال ثالثه زیج که متعلق باستخراج است و شرح اقسرایي طب در کمال دقت از نظر گذرانید و دران بین والد ماجدش از این سرای عاریت ارتحال و بسبب تراحم موانع و اشغال در سررشته اشتغال آنستوده خصال اختلال بهم رسید لیکن استعداد اصلي و صفای ذاتي و کمال فطري او بهیچ وجه خلل پذیر نیست و باندک التفاتی و ادنی نظری بقوت شعور ادراک مغامض امور مي تواند نمود و الحال نظام این بلاد و صلاح اندیشي امور عباد منوط برای رزین و فکر متین اوست و ابن عم او ملا عبد الله ابن حاجي عنایت الله ابن حاجي زمان در جمیع احوال با او شریک و انباز و در فن طب دستش دراز و ذهنش نکته پرداز است ملا محمد مان بن ملا محمد علي صحاف در مضمار کمالات سابق و در فن طب تنجیم ماهر و حاذق است و ملا نعمت الله برادر او و آقا علي رضای

مذکور و حاجي محمد امين بن حاجي فرج الله خراط که از معارف ابرار و دانشمندان فرخنده آثار است همگي از او استفاده علوم نجوم نموده اند و مبدء انتشار اين علم در اعصار لاحقه در اين بلد از آخوند مولانا احمد خاتون آبادي اصفهاني بود که در سال سي و شش وارد اين بلد گرديده و اين فقير برفاقت ملا علي نقي سابق الذکر کمر خدمتکاري او را بر ميان جان بسته و آن حضرت با والد فقير در مبادي حال در اصفهان شريک درس و رفيق و با فقير با قصي الغاية مهربان و شفيق بود رحمة الله و رضوانه عليه ملا ناد علي بن استاد تقي شالباف در جميع مکارم با ياران سابق الذکر مشارک و مساهم است خواجه عبد المحمد زايرا فصيحي صاحب کمال و شاعری شيرين مقال بود و بالاصل شاگرد ملا کاسبي سابق الذکر است و در مدايح و اخشتو خان و حسين پاشاي بصري و ساير معارف آن عصر قصايد و مقطعات بسيار داشت که اکنون اکثر انها از ميان رفته و غزليات و منظومات بسيار از او در مجموعها موجود است که از نسخه ديوان او که بنظر رسيده افتاده است و همواره با مشاهير شعرا مانند ميرزا طاهر وحيد و شفيعاي اثر و مير نجات و نجيباي کاشي و ميرزا هادي شرر شيرازي و مخلصا وغيرهم همطرح و همداستان بود و تا عهد حکومت بيجن خان معمر شد و در سال بيست و شش وفات نمود و اين غزل در ديوان او مذکور است * غزل *

دلا بگوشه عزلت نشين که جا اين جاست
مقام راحت و امنيت رضا اين جاست
ز کيفه خلوت دلرا مکن غبار آلود
که جاي هم نفس و يار و آشنا اين جاست

میان کعبه و دل امتیاز اگر خواهي
همین بس است که انخانه و خدا این جاست
لباس کعبه فیض است ظلمت شبهه؟
مراد اگر طلبي قبله دعا این جاست
در ابحلقه افتادگان و فیض بخواه
که همچه خاک نجف خاک اولیا این جاست
بود ز مرگ غم اهل دین زمانه و من
چه شمع داغم از این زندگي بلا این جاست
نمي فهیم چه خم پا برون ز میخانه
کجا رویم که بیت الحرام ما این جاست
اجل ز ضعف تنم در نظر نمي ارد
خجل ز زندگیم درد بیدوا این جاست
بچشم زخم حسودان سپند میسوزم
بگنج فقر که آسودگي مرا این جاست
ز طوف کوی تو زایر نمیرود جائی
که کعبه و حرم و زمزم و صفا این جاست

و حکیم نیشابوري را باین قافیه غزلی مشهور است که اولش این است

* غزل *

حریف دردي و صافي نهٔ بلا این جاست
تمیز ناخوش و خوش میکني خطا این جاست
ز فرق تا قدمش هر کجا نظر فکني
کرشمه دامن بدل میکشد که جا این جاست

بغیر دل همه نقش و نگار بیمعنی است
همین ورق که سیه گشته مدعا این جاست

و فقیر باین سیاق چند بیتی تتبع نموده

غزل

مرو ز بزم حریفان برون که جا این جاست
سعادت ابدی سایه هما این جاست
حدیث خضر و سکندر فسانهٔ خواب است
فتوح هر دو سرا چشمهٔ بقا این جاست
مرو بزمزمه عود و نغمهٔ داور
ترنم همه مرغان خوش نوا این جاست
رموز قصه بلقیس از که می پرسی
درآ بحجرگه ما هدهد صبا این جاست
بگو به بوالهوس این جا ببند لب ز طلب
که آرزوی دو عالم جدا جدا این جاست
شنیدم از در و دیوار طور آوازی
که تختگاه شبان برهنه پا این جاست
دم برهمن از اسرار فیض خالی نیست
غنیمتی شمر اینقدم که پیر ما این جاست
مبین بغیر که غیر از خیال باطل نیست
بخود ببین تو که مرآت حقنما این جاست
نشان کعبه بدیدم در آستانه دوست
اگر غلط نکنم خانه خدا این جاست
فقیر بی ثمر است این خرابه گردیها
سر ار بجیب کشی گنج مدعا این جاست

و الهي آقای مشتاق از طایفه قزلباش چکني با زایر امعاصر و معارض بود و با یکدیگر لطایف شاعرانه داشتند که فیما بین مردم مشهور است و وفات مشتاق در عهد حکومت اول عبد الله خان بود و در وقت سکرات این رباعي بر زبان او جاري شد و وصیت نمود که بسنگ قبر او بنوشتند * رباعي *

روزیکه بحشر داد خواهیست مترس
چون کار برحمت الهیست مترس
گر مهر علیست تا خدایت بخدا
هرچند که کستیت تباهي است مترس

و این دو شاعر هر دو بلا عقب رفتند و بعد از ایشان حاجي نقد علي بن استاد رجب قلاس شهرت نمود و او مردی درویش قانع مجرد بود و اکثر عمر خود را بسیاحت گذرانیده بود و از معاشرت اهل دنیا نهایت اجتناب و احتراز داشت و اینفرد مطابق حال خود گفته ** * شعر *

کشت ما از ابرو پیوسته سیر آب خود است
دانهٔ ما چون زمرد سبز از آب خود است

* وله *

دلي چون غنچه خونین از غم آن سیمتن دارم
گریبان چاک از دست همان گل پیرهن دارم
بود همچون نمک بیقدر در دکان حلوائي
برانشاهد شیرین سخن شوری که من دارم

و او را با حاجي جدید ای شیرازي ساکن شوشتر مطایبات و معارضات بود و این هر دو بعد از واقعه الله داد بسهل فاصله ایضا بلا عقب وفات نمودند و الحال ازان طبقه کسی که باقي مانده ملا موسی بن ملا میرزا قلي بن ملا موسی است و او در مبادي حال در مدارس اصفهان با والد این

فقير شريک حجره و يگانه بود و در شوشتر در عداد طبقه مذکورين بمدارست علوم اشتغال داشت و بعد ازان تتبع طب و شعر نمود و در ايامیکه محمد علیخان نژاد ابن اصلانخان والي فارس بود وگاهی که بنظم شعر اقدام مي نمود ملا موسی با او همطرح و همداستان بود و نژاد را غزلی مشهور است که مطلعش اينست * * غزل *

تير مژگان ميزند رگ نشتری درکار نيست
عاشقم بيمار هجرم بستری درکار نيست

و شعرای عصر از کل بلاد فارس و عراق تتبع نمودند و فقير نيز چند بيتی نظم نموده *

جوهر مردان حقرا زيوری درکار نيست
در کف شير ژيان انگشتري درکار نيست
نيست با رخت تعلق حاجت روشندلان
شمع بزم طور را طشت زري درکار نيست
خانه بر دوشان ز آيين بخيلان فارغند
خانه زين رانه دربان نی دری درکار نيست
تارک تا کی شود منت پزير از تاج کی
شمعرا جز شعلهٔ زيب افسري درکار نيست
چند سر گردان بمانی بر سر سامان راه
راه عشق است اين نه سامان ميبري درکار نيست
چند از هر رطب و يابس ميکني بارت گران
جز لب خشکي و مژگان تري درکار نيست
عشق پاکانرا بحق معراج قرب آمد فقير
مذهب عشاق را پيغمبري درکار نيست

چون قامت رعنای شاهد معنی را در طراز نظم زیبی تازه و چهرۂ دوشیزۂ مدعیرا لفظ موزون بمنزلۂ غازه و کلام منظوم در شگفتن خاطر چون نسیم قبول و قوت حافظه آنرا بغایت سریع القبول است لا جرم این بی بضاعت احیانا جهة تشحیذاذهان ناظران و ترطیب دماغ حاضران و تمرین خاطر و تسهیل حفظ بحسب اقتضای حال بعنوان ارتجال بعض نکات ادبیه را بصورت مقطعات در نظر افروختگان شمع شعور بجلوۂ ظهور در آورده و جهة انموزج پاره از آنها با اجوبه دار اینفصل ایراد نمود * * قطعه *

بصحرا شدم دوش نزهت کنان
بدیدم بخلوتکه بوستان
سه زن حلقه زن همچه خیل پری
بآیین دلداری و دلبری
یکی روزه دار و یکی در نماز
یکی با جوانی براز و نیاز
نشسته دل آسوده از هر گذر
که نهاگه جوانی در آمد زدر
دو را گشت باطل صلوة و صیام
سوم گشت بعر شوهر خود حرام
شود لطف حق رهبر آن خبیر
که این شبه را حل کند از فقیر

جواب للمولی محمد بن الحاج مهرعلي

خرد گفت با من که آن نوجوان
که آمد بسر حلقۂ انزنان

بدمی شوهر آن زنِ عشوه‌گر که بودی دل آسوده از هر گذر
ولی حضرتِ قاضیِ دین پناه که او را ز هر سو بحق بود راه
ز تقریر جمعی رفیقان او که باز آمدند از سفر دون او
محقّق شدش فوت آن نوجوان که در راه وا مانده از همرهان
پس از عدّه داده بعقد جدید بشوهر زن آن نوجوانِ سعید
پس آنگاه از مال آن نوجوان باجرت گرفته دو زن زان زنان
ز بهرِ صلوة و صیام قضا که تا حضرت حق شود زو رضا
برفتند در خلوتِ بوستان نشستند آسوده دل آن زنان
یکی بود از بهر او روزه دار یکی از پی فرضِ پروردگار
سوم نازنین دلبرِ عشوه ساز پی زوج ثانی بناز و نیاز
که ناگه در آمد جوان زنده سر فگندند آن جمله بر او نظر
دو را گشت باطل صلوة و صیام سوم شد باین زوج ثانی حرام
منم بندهٔ آنشهاب العلوم که از ذهن او نکتها چون نجوم
شود طالع روی عالم تمام بپردازد از تیره‌گی و السلام

* قطعهٔ اُخری

دوش میرفتم بمسجد بهر فرضِ کردگار
نکتهٔ دیدم عجب از مفتیانِ حق شعار
زوجهٔ وقت سحر بر شوهر خود شد حرام
شد حلال آندم که شد خورشید تابان آشکار
ساعتی بگذشت ازان و بار دیگر شد حرام
بار دیگر شد حلال آندم که شد نصف النهار
چون نمازِ دیگر آمد بار دیگر شد حرام
بار دیگر شد حلال آنهم بوقت استتار

وقت خفتن چون در آمد بار دیگر شد حرام
نوبت آخر بتحریم مؤبّد شد قرار
این همه تحریم و تحلیل پیاپی از چه رواست
بی طلاق و بی عتاق و بی لعان و بی ظهار
فرض این صورت بسی گردیده مشکل بر فقیر
حلّ این مشکل نما ای مرشدِ کامل عیار

جواب للحاج علی ابن الحاج میر علي

طفل ابجد خوان فکرت بامدادی شد روان
در دبستان تعلّم بهر تحصیلِ کمال
دید میگفت از رهِ دانش معلّم نکتهٔ
با خردمندانِ مکتبخانهٔ فهم و خیال
شد نخست از مدح و از تمجید او شکر شکن
بعد ازان بر خواند چو طوطي مسلسل این مقال
بعد فرض کفر اصلي از برای مرد و زن
حلّ این مشکل باین یکقطعه میآید ببال
از دو اسلام زن و مرد ز کفر هر یکي
بین اسلامین هر یک با رضاعي در مآل
اینهمه تحریم و تحلیل پیاپی رو نمود
بی نکاح و بیطلاق ای مرجع اهل سوال

اوصاف قلمیان بطور لغز

* قطعهٔ آخری

نکته داني صبحدم گفتا بمن کای دوستدار
بو العجایب لعبتی یکدم مرا باید بکار

پیکرش باید مهیای شکستن همچه دال
یا چه عهد دوستان این زمان نه استوار
عارضش افروخته چون برگ گل در بوستان
قامتش موزون و رعنا همچه سرو جویبار
ناز پروردی چه جان نازک میانی همچه عمر
دولت ان باشد که بی خون دل آید در کنار
همچه گلبرگی که از خاک غریبان سر زند
لاله اش یا چون دلم باشد سراپا داغدار
زنگهای کهنه و نو در دلش باشد نهان
رویش همچون آئینه از یکنفس گیرد غبار
گردد از باد صبا همچون دل عاشق ملول
میشود از آتش تر تازه چون رخسار یار
جلوه گه چون ماه تابان می نماید ساده رو
گاه آرایش دهد خود را بشکل آن نگار
گاه تنهائی شود افسرده چون فصل خزان
گاه عشرت میشود خرم تر از فصل بهار
گاه از بی همدمی خاموش گردد از سخن
گاه دیگر میزند چهچه به از بلبل هزار
گاهی از نخوت نمی جنبد ز جا مانند خم
گاه دوران بر حریفان میزند پیمانه وار
محرم خلوت سرای نازداران همچه شمع
مطرب بزم حریفان همچه رود میگسار
مونس غمگین دلان سرمایهٔ بیحاصلان
همدم ژولیده حالان بیملال و بی نقار

از وفا میسوزد از بهر عزیزان چون سپند
چون که میآرد برون از سینه ددو و از دمار
همدمش گاهی کند ادراک اسرار الیقین
گاه دیگر میرود از خود چه مستان از خمار
مایهٔ وجد و سماعِ عارفانِ اهل ذوق
آتش جوش و خروشِ صوفیانِ حق شعار
بیگناه و بی جریمت از گلویش میکشند
بر زبانها قصهٔ اش چون قصهٔ منصور و دار
این سخن پایان ندارد چون غم و دردم فقیر
اینکه گفتم رایگان حاضر اگر داري بیار
این چنین حیرت مرا افزوده از این نظم پیر
رفع این حیرت نما ای مرشدِ کامل عیار

و این قطعه را موزون طبعان جوابها بسیار گفته اند - و جهت اختصار بر نقل دو جواب اقتصار مي نماید - جواب ملا فتح الدین بن ملا کرم الله ابن ملا فتح الدین بن ملا صالح بن درویش شمس متولي مسجد جامع *

قلمیانرا بعنوان لغز بنظم بیان نموده

ای جنابت از کمال و فضل خورشید اشتهار
وی بمیزانِ حقیقت دانشت کامل عیار
حایط ملت ز پشتیبانیت محکم چه کوه
وز وجودت کرسئ دین و شریعت پایه دار
ی زبانِ حکمت آموزِ تو مفتاح العلوم
وی بیانت از معالی درّ انهارِ بحار

نخبهٔ اهل جهان در جمع اخلاق نیکو
تاجِ فرق اهل فضل و مقتدای روزگار
قرّة العین اعاظم قطبِ اربابِ یقین
قبلهٔ اهل سلوک و صدرِ بزمِ افتخار
لعبتی را کت قلم کردی بوصفش دُر فشان
رتبها افزودش از این قطعه نظم زر نثار
طرفه این باشد که در وی باوجود یکمزاج
عنصرِ اضداد را باشد یکایک سازگار
خاصه طبع بلغمی را مانع از فربه شدن
تا نه بیند جانش از سنگینیِ جسمش فشار
طبع خوني راه دمادم از دمش فیض دگر
میکند مسدود دودش راه خلطِ ماء و نار
طبع صفرا را بهر طیفت صداعي لازم ست
وین عجب کان دود بنشاند بخار آن شرار
طبع سودا را موافق باشد از حیثیتي
چون دو هم مشرب که در بزمی بهم گردند یار
قهوه و تریاق را دارد برادر خواندگی
این سه باهم میشوند اکثر بیک مجمع دو چار
صبح و شب اندر سرا او از برای همدمست
هیچ کس را اینقدرها نیست سوز اعتبار
قالب روح مثالی را نباشد اختلاف
دارد امّا این بقالب اختلافِ بیشمار

نسبتی دارد ببزم بادهٔ پیمایان درست
نشاه و جام و صراحي اب تلخ پر خمار
باد یا رب سازگار طبع ان عالی جناب
تا بود دور و دوامِ گردشِ لیل و نهار
بیش ازاین طولِ سخن ضیق النفس بار آورد
ختم کن بهر اجابت در دعا دستي برآر
یا رب این ذات مقدّس را که باشد کان علم
یا رب آن بحر معانی را که باشد مایه دار
یا رب آن گلزار معني را که دارد رنگ و بو
یا رب ان ابر کرامت را که باشد فیض بار
از زوال و از نکال و از بلا و از فتن
در پناه لطف عام خویشتن محروس دار

جواب آقا قاسم رافت برادر آقا جواد وزیر سابق الذکر

ای چه صبح صادق انفاست دمادم فیض بخش
وی طراوت ده بگلزار سخن چون نو بهار
حکمت العینِ اشاراتت شفا بخش قلوب
چشمه سار خاطرت قاموس معنی را بحار
از معاني در بیانت هر زمان طرحی بدیع
منطقت را از مطالع لمعها خورشید وار
چون عرض بر جوهرِ ذات تو قایم هر کمال
چون عدد حدّ کمالاتت برون از انحصار

گاه استـــدلال قولت حجت أهل کلام
وقت برهان هندسی را بر وجـودت اقتصار

همدمی فرموده خواهش آنکه در همصحبتی
یکـــزبان باشد بیارانِ سخندان خامه وار

قابل این وصف نبود در جهان جز یکصنم
کان بود در این صفت مطلوب خلق روزگار

با همه شاه و گدا یکسان انیس است و جلیس
هم نفس با مرد و زن هم صحبتِ لیل و نهار

روز سر سوزی شعـارش با دماغ آشفتـــگان
مونس سودائیـــانِ عشـــق در شبهای تار

بیرفیقان خشک‌لب چون بلبلان در فصل دی
با حریفان در نوا سنجی چه دستان در بهار

وضـــع او با عاشقـــان یکســـر شبیـــه
بر سر آتش دود در دل عارضش زار و نزار

نزد ارباب بصیرت همچه کشف اهل حال
از صفـــا چـون آب گوهر باطـن او آشکار

نشـــاه اش چون بادهٔ سرشار هنگام خیال
چون شراب وصل جانان مستی آن بیخمار

یکنفس بی همدمان او را نمی باشد سکون
یکـــزمان در بزم بی یاران نمیگـــرد قرار

تلخیش مطلوب همچون تلخی ماء العذب
تندیش مرغوب همچون تندی دشنام یار

پیش اهل فضل مانندِ نماز جمعه است
در جواز و حرمت آن اختلاف بیشمار
نغمه‌ای بیمای او دردِ سرِ غم را علاج
درد دندان را ز دودش سمّ قاتل همچه مار
بیوجودش انجمنها را نباشد زینتی
محفل از فیض وجودش رشک صحن لاله زار
رأفت انسب انکه از این گفتگو دم درکشی
در بَرِ عالیجنابِ سیّدِ والا تبار

فصل سي و چهارم

در اوایل هذه السنه شصت و پنج فیمابین مشایخ آل کثیر شقاق و نفاق بهم رسید - و اکثر ایشان از طور سلوک شیخ سعد ناراضي و گله مند گردیدند - و رئیس ایشان شیخ ناصر بن کریم بن ناصر بن خنیفر بود - و او مردی عاقل با تمکین است - و بلطایف تدبیر چنان کرد که اکثر بني اعمام و عشیره حتی شیخ مطلب برادر شیخ سعد را با خود متفق ساخت - و چند روزی مصلحون خیر اندیش تسکین آن فتنه نمودند - و چنان شد که التیام و موافقت فی الجمله مابین ایشان دست بداد - و رفت و آمد رسمي باهم دیگر مي نمودند - لیکن کینها باقی بود و رفته رفته بتظاهر أفتاد - و شیاطین الانس در کار افساد بودند - و ماده بحدّی غلیظ شد که دیگر قابل اصلاح نبود - لاجرم نایرهٔ جدالی و قتال اشتعال پزیرفت - و طرفین هر یک علیحده از حاکم و اعیان شوشتر استمداد نمودند - و مردم از امداد ایشان احتیاط و مصلحت در ان دیدند که خود را بآن فتنه آلوده نسازند و چنان کردند - و بین الطرفین جنگها قایم شد - و در ان معارک شیخ طعان

برادر شیخ ناصر و شیخ سلامه بن حرب برادر زادهٔ او مقتول گردیدند - و این معنی باعث زیادتي اصرار شیخ ناصر و موافقان گردید تا انکه جنگ سلطانی واقع شد - و شیخ سعد مغلوب و در معرکه دستگیر گردید - و اولاد و اعوان او متفرق گردیدند - و چند روزی او را در خانهٔ شیخ عبد الله بن رملي بن مساعد که عمزادهٔ بلا واسطهٔ او بود نگاهداري و بعد ازان رخصت انصراف دادند - و باهل و عیال روانهٔ محال آل خمیس گردید - و منسوبان و متعلقان باو ملحق گردیدند - و شیخ مطلب برادر او نیز باو پیوسته در آنجا متوقف میباشند - و مشیخت آل کثیر بدون منازع و مخاصم بشیخ ناصر مذکور قرار گرفت - و اهالیٔ شوشتر و دزفول حکومت او را قبول و مراسم تسلیم و انقیاد معمول نمودند - چون مهر علیخان سابق الذکر برابطهٔ که با شیخ ناصر داشت قویحال گردید ز قلعهٔ بندبار که تا آنوقت در آنجا متوقف بود ارادهٔ دزفول و شیخ ناصر امداد و اعانت نمود - و موافقان که در اصل بلد داشت و تا آن زمان ساکن بودند بحرکت در آمدند - و عباس قلیخان در محلهٔ خود محصور گردید - و بالآخره باستصواب حاجي حسینی آقا بن حاجي صوفي که از معارف مصطحون حقّانیت کیش است و سایر خیرخواهان رای بارتحال قرار داد - و با اقارب و مخصوصان بمحل کاوند که منجملهٔ املاک مستحدثه است انتقال نمود - و ولایت دزفول بدون منازع و مخاصم بر مهر علیخان مسلّم گردید - و ایضا در اوایل این سال فیمابین محمد رضا خان و سید فرج الله سابق الذکر کدورت و ملال بهم رسید - و بسعایتِ مفسدان روز بروز غلیظ تر گردید - و هر چند مصلحون وساطت نمودند مؤثر نیفتاد تا چنان شد که سید فرج الله از خانهٔ اصلي خود که در محلهٔ موکهیان و نزدیک بخانهٔ محمد رضا خان بود بمحلهٔ کرکر انتقال نموده - و اهل آن محله بتعصب افتاده مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند -

و چون معارف آن محله را با شیخ ناصر و برادران از قدیم الایام روابط اختصاص مؤکّد بود و بحکومت او قوی حال بودند جمعیت نموده دفعةً از جای خود حرکت وبطرف خانهٔ محمد رضا خان یورش نمودند - و موافقان از این محله نیز موافقت نمودند - و محمد رضا خان مضطرب شده از یاران و یکجهتان که بایشان نهایت حسن ظن و اعتماد داشت استمداد نمود - و چون امدادی بعمل نیامد مایوس گردیده اهل و عیال را بخانهٔ حاجی قاسم باغبان فرستاده - و خود با رفقا و مخصوصان از دروازهٔ مقام از شهر بیرون رفتند - و دران شب خود را بمحل شاهولی رسانیده از آنجا روانهٔ حضور شیخ ناصر گردید - و اخر بدزفول انتقال نموده درآنجا متوقف میباشد - و ولایت شوشتر بدون منازع و مخاصم برسید فرج الله مسلّم گردید - و همهٔ این وقایع در ماه ذیحجه مقارن رجعت مشتری در سرطان اتفاق افتاد - و ایضاً در این سال علی مردانخان بختیاری سابق الذکر با جمعیتی که از عجم و عرب فراهم آورده بود روانهٔ بلاد کرمانشاه و فیلی گردید - و کریم خان زند از اصفهان بقصد او حرکت نمود - و در حوالی کرمانشاه تلاقی فریقین و جنگ سلطانی بَیْنَهُمَا وقوع یافت - و شکست بر علی مردانخان افتاده اکثر سپاه او مقتول و مجروح گردیدند - و از جملهٔ مقتولین آقا قاسم شاعر سابق الذکر که از دزفول با ایشان رفیق شده بود - و بعد از این شکست علی مردان خان با معدودی خود را بحدود بغداد رسانید - و از آسیب تعاقب طایفهٔ زند وا رهانید - و قبل ازان بتواتر خبر رسیده بود که در عراق عرب شخصی پدید امده سلطان حسین میرزا نام - و خود را به بنوّت منسوب بنواب کامیاب شاه طهماسب مینماید - و مصطفی خان شاملو بیگدلی که از قدیمان دولت صفویه و از اواخر عهد دولت نادری در آنجاها متوقف بود تصدیق نسب او نموده - و سلیمان پاشا حاکم بغداد مراسم لازمه معمول داشته - و چون علی مردانخان باو پیوست

ارقام و فرامینِ ملاطفت آمیز مشتمل بر استمالت خلایق و دعوت رعایا و زیردستان بسلوک شاهراهِ انقیاد بجمیع معارف این حدود صدور یافت - و سجع نگین او این بود - سجع *

دارد ز شاهمردان فرمانِ حکمرانی * بر جملهٔ ممالک سلطان حسین ثانی

و محل مهر و ثبت پروانچیان و سایر خصوصیات همگی بدستور ارقام پادشاهی - و متعاقب آن نیز خود حرکت - و بعد از ورود بمحل بیات منجملهٔ محال فیلی مجدداً ارقام متواترهٔ متضمن خبر قرب ورود و فرمایش سیورسات و سایر مصالحی که جهت مصرف عساکر ضرور بود ارسال داشتند - و چون از شیخ ناصر و سایر مخاطبین بر وفق خواهش جواب صادر نشد از آنجا عنان عزیمت بجانب قیلاب فیلی معطوف نمودند - و علی مردانخان جهت تهیهٔ اسباب و تدارک ملزومات سلطنت پیش افتاده در این روزها وارد بلاد بختیاری و مشغول جمعیّت و ایلجاری است - * مصرع *

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

فصل سی و پنجم

شیخ ناصر در اوایل اقتدار خود وارد شوشتر و در خانهٔ سید فرج الله نزول نمود - و حاجی نظر علی بن حاجی محمد امین فقیره را که از مخصوصان محمد رضا خان بود محبوس و مبلغی کلی مصادره نمود - و بعد از یافت آن وجه شیخ ناصر روانهٔ منازل خود گردیده - حاجی نظر علی در خانهٔ سید فرج الله همچنان محبوس بماند - و منسوبان او جهت استخلاص او بمیرزا عبد الله سابق الذکر توسّل نمودند - و میرزا عبد الله چندین نوبت بالمشافهه و غایبانه شفاعت و درخواست رخصت او از

سید فرج الله نمود - و سید فرج الله ببعض معاذیر دران باب تاخیر نموده - این معنی سبب نقار خاطر میرزا عبد الله گردید - نهایت رسم دید و بازدید و رفت و امد و سایر رسوم ظاهره بینهما بر قرار بود - تا آنکه نیم شبی حاجی نظرعلی فرصت یافته از مجلس گریزان و بزحمت تمام افتان و خیزان خود را بخانهٔ میرزا عبد الله رسانید - و میرزا عبد الله بزبان ملاطفت او را دلداری و نزد خود نگاهداری و بنحوی که لایق ارباب مروّت بود او را پرستاری و غم خواری نمود - و در ساعت که این خبر انتشار یافت موافقان که تا آن زمان بعضی در شکنجهٔ جفا - و بعضی معتکف زاویهٔ اختفا - و جمعی ملتزم طریقهٔ مدارا و سکوت - و گروهی از افسردگی فرسوده و فرتوت بودند متظاهر گردیدند - و چنان شد که اکثر محلات دستوا و بعض محلات کرکر همه همراهی و همزبان و بقسم قرآن تجدید عهد و پیمان نمودند - و چون شیخ ناصر از این واقعه خبردار گردید مکتوبی خشونت آمیز در کمال تهدید و نهایت تاکید و تشدید بمیرزا عبد الله فرستاد - و او را از نگاهداشتن حاجی نظر علی منع بلیغ نمود - و ایشان اعتنا ننموده بر رای خود اصرار نمودند - و مکاتیب محبت آمیز مشتمل بر عذر خواهی مقدمات گذشته و تقاعد از اعانت و امداد در اول وهله بمحمد رضا خان در دزفول فرستادند - و او را بآمدن شوشتر تکلیف و ترغیب نمودند - و مشارالیه ابتداءً علیقلی بیگ پسر خود را با جمعی دزفولی روانه نمود و شب وارد شده - علی قلی بیگ در خانهٔ خود منزل نمود - و همراهان را در خانهای متعدد در همان محله نزول فرمود - و سوبها و سنگرها بساختند - و سید فرج الله مردم خود را مامور نمود که آنچه از سوبها دسترس بود خراب کردند - و دو روز بعد از آن محمد رضا خان خود وارد شهر گردید - و سید فرج الله در ساعت جمعیت نموده بر او یورش نمود - و محمد رضا خان مجال توقف ندیده خود را بخانهٔ

میرزا عبد الله رسانید - و خانهٔ خان ها اکثر خانهای آن محله بجاروب غارت از چرک جیفهٔ دنیا پاک گردید - و آتش فتنه بنحوی اشتعال پذیرفت که در ازمنهٔ سابقه هرگز معهود و معمول نبود - و طرفین شب و روز بمحافظهٔ ثغور و حدود بتوب و تفنگ مشغول - و همه روزه جمعی مقتول و مجروح میگردیدند - و سید فرج الله و شاه‌مراد خان سابق الذکر که با او رفیق شفیق بود و ابراهیم بیگ کندزلو منجملهٔ شاه مراد خان مذکور و حاجی محمد علی بن ملا کاظم و جمعی دیگر در اوایل این فتنه بآسیب گوله مجروح گردیدند - و باین سبب آثار ضعف در جانب ایشان بظهور رسید - و مقارن این حال شیخ ناصر با اکثر مشایخ آل کثیر بتقویت ایشان وارد ولایت و چندین روز بخصوص تسکین این فتنه توقف نمودند و موثر نیفتاد - و هیچیک از طرفین از سخن اول خود بهیچ وجه تنزل ننمود - تا آنکه شیخ ناصر با رفقا بناخوشی از شهر روانه شده - بعد از دوسه روز خانهٔ کوچ عرب را بمحاصرهٔ شهر کشانید و محل عقیلی را از تصرف میرزا عبد الله انتزاع و مردم خود را بضبط آن موکل گردانید - و املاک محمد رضا خان را که در خارج بلد بود خراب و اشجار را مقطوع و اتلاف بقول و زروع نمودند - و بمضمون اِنَّ البَلَایَا اِذَا نَزَلَ بِقَوْمٍ عَمَّ الصَّالِحِ و الطَّالِحِ از شرر این آتش هزار بیگناه سوخته - و درد مصیبت در دل اندوخته - و بترکتاز اجلاف اعراب همگی املاک و مزارع خراب - و محصول ارباب در یاس و اضطراب - و موافقان و مخالفان و کسانیکه مطلقاً ربطی و رجوعی باین امور ندارند همه بایکدیگر بر حاصل حرمان - و دانشمندان متحیر در چارهٔ این کار بی سامان - و علاج درد بیدرمان - و چون موافقان محمد رضا خان این اوضاع مشاهده نمودند و دانستند که زیاده اصرار بیصرفه و موجب ندامت است بجانب سید فرج الله میل نمودند - و فرستادگان ایشان در جزو عهد و میثاق گرفتند - و محمد رضا خان احتیاط نموده

از خانهٔ میرزا عبد الله بیرون آمده بخانهٔ سید عبد الله بن سید محمد تقی مستوفی انتقال نمود - و روز دیگر رای بران قرار داد که انجام این مقدمه را برای آقا طالب سابق الذکر تفویض نماید - و آقا طالب تعهد انجام آن بر وجهیکه متضمن مصلحت وقت باشد نمود - و چون محمد رضا خان مطمئن خاطر گردید بخانهٔ آقا طالب نقل مکان نمود - و در همان روز آقا طالب روانهٔ حضور شیخ ناصر و در معاودت شیخ عبد علی بن رملی و شیخ علی بن مطلب ابن حسین بن علی بن عنیفق و شیخ سالم بن حرب را همراه آورده که محمد رضا خان را باعزاز و احترام و اطمینان تمام از شهر بیرون برده بخانهٔ شیخ ناصر رسانیدند - و بشفاعت آقا طالب تقصیرات مردم دستوا و سایر موافقان را بعفو مقرون داشته - در همان روز برفاقت محمد رضا خان کوچ نموده - و مردم از مضیق محاصره بیرون آمدند - و فرمان فرمانی بلد کما کان بسید فرج الله استقرار یافته - ضعفا و فقرا از درد سر منازعهٔ رؤسا فارغ گردیدند ؛ و مدت این جنگ و جدال سی و سه روز بود - و مقارن استقامت مشتری فرو نشست - و عدد مقتولین از معارف وغیرهم قریب بهشتاد بود - و هر چند بروفق آیهٔ کریمه وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً - بر قاطبهٔ سکنهٔ این مرز و بوم آسیب این قضیهٔ عموم داشت - نهایت بهرهٔ راقم این سطور از مکاره و متاعب این فتنهٔ پر شور زیادهٔ از دیگران بود - اجامره و اوباش در چار سوی خانه چون خیل مور - و در و دیوار کاشانه از آسیب گلوله پر سوراخ تر از آشیان زنبور - شب تا صباح از صدای طبل جنگ و نعرهٔ توپ و تفنگ مرغ خواب از آشیان چشم پریده - و تیغ ستیزهٔ سوبه داران رشتهٔ مجالست احباب و رفت و آمد اصحاب اطیاب را بریده - مدار صحبت بر هم نشینی سپاه و چریک - و اهوالحدیث مکالمات ایشان نا خوشتر از آواز دهل نزدیک - الغصه بعد از طی مقدمه بچند روزی آقا طالب جمعی کثیر از اعزه و اعیان بلد با خود

متفق ساخته - و بجمعیت تمام بخانهٔ شیخ ناصر رفته استدعای محمد رضا خان نمودند - و شیخ ناصر با جمعی از عشیره موافقت نموده بکوکبهٔ تمام نوّابه عالی را داخل ولایت نمودند - سید فرج الله و موافقان در هر باب متابعت رای او را بر خود التزام نمودند - تا غرّهٔ شهر رمضان شصت و شش بدین منوال بود و بعد ازان خلاف و شقاق تجدد یافته - و وقایع و سوانح بسیار رو داده که قابل تحریر نیست - حق سبحانه و تعالی همگی را براه خیر هدایت و از شرور شیاطین الانس و الجن حراست و حمایت نماید بمُحَمَّدٍ وَ آلِه *

فصل سی و ششم

خواجه ابو تراب بن خواجه علیخان بن حاجی نجم الدین بن خواجه علی نقّاش و ملا هادی بن خواجه صادق بن استاد محمد تقی قوّاس از اهل عصر هر دو لطیف الطبع و موزون خیال - و از ادراکِ معانیِ دقیقه و ابداعِ انواعِ نظم از غزل و قصیده و مثنوی وغیرهٔ بهرهٔ تمام دارند - و با وصف اشتغال بمشاغل دیگر و مصروف بودن اکثر اوقات ایشان باکتساب معیشت و عدم تردد بمجالس شعرا و علما و سخنوران بحسب استعدادِ ذاتی و قابلیتِ فطری قدرت ایشان در این فن از هر گونه منقصت عاری - و تهذیب اخلاق بر وجه کمال نموده اند - و همواره طریقهٔ مجاورت و مواسات و موافقت و مواخات بینهما مسلوک و مرعی - و در کسب و کار با یکدیگر مشارک و مساهم می باشند - و از خواجه ابو تراب است مثنوی چهار درویشان - و این قصّهٔ شیرین مشتمل بر لطایف و نکات بسیار - و ملا هادی را در مدایح اهل بیت و بعض سادات عصر قصاید متعدده است - ازآن جمله قصیدهٔ در مدح حضرت امیر المومنین صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - مطلعش این است *

خاطری دارم پریشان چون سر زلفین یار
سینهٔ آتش نشان مانند حسن تابدار

چهرهٔ کاهي چه رنگ عاشقان مستمند
همچه چشم فتنه انگیزان تني بیمار و زار

و قصیدهٔ دیگر ایضا بمدح آن سرور بهمین بحر و قافیه با تجنیس قافیه - قصیدهٔ دیگر به تتبع قصیدهٔ استاد انوري که متاخرین اکثر تتبع نموده اند - مطلعش این است - قصیده *

تیره روزم بسکه من از ظلمت بد اختری
پیش چشم من شبها دارد فروغ خاوری

بسکه رنجورم من از آسیب آلام زمان
حنظل اندر کام من دارد مذاق شکّری

رشتهٔ اوضاع من گردیده سر تا سر گره
تابم از بس داده دست جور چرخ چنبری

و قصیدهٔ در مدح حضرت سید الشهدا عَلَیْهِ السَّلَام در تتبّع قصیدهٔ مشهورهٔ خلّاق المعاني کمال اسمعیل اصفهاني - و قصیدهٔ به تتبّع مولانا فیّاض رح در مدح حضرت امیر المومنین[ع] - مطلعش این است - قصیده *

دمی که باز کني از لب ای نگار گره
بکار قند فروشان فتد هزار گره

من و صبا تو پریشان مساز و سر گردان
خدای را مکش از زلف تابدار گره

ز بسکه از پی داغ تو گشته ام بجهان
نهاده است بپای من آبدار گره

نه مردمک بود آن دیدهٔ که در چشمم
نگه بر او شده از طول انتظار گره

• و فقیر باین سیاق چند بیتی منظوم نمود •

صبا گشد چه ازآن زلف مشکبار گره
زند ز شرم بنافِ آهوی تتار گره
شمیم پیرهنِ یوسف است پنداری
کشاده است ز بندِ قبا نگار گره
نسیم صبح چه بوی بهشت روح فزاست
مگر ز چاک گریبان کشاده یار گره
مشام جان شود از نگهت تو عطر آمیز
ببوی طرّهٔ کشائي ز دل هزار گره
مگر ز بوی تو دزدیده است گلبنِ باغ
که بسته است بدار خود استوار گره
ببوی تست که در هر صباح فروردین
ز رخت غنچه کشد باد نو بهار گره
بیاد تست که آواز نغمهٔ دف و نی
زند بباد بعنوان یادگار گره
رسید مژدهٔ وصل و هنوز میترسم
که نارسائي بخت افگند بکار گره
لبم ز هم نگشاید چه بلبل تصویر
دلم ز بسکه بخون خورده غنچه وار گره
فقیر نظم تو در نظمِ دیگران رسواست
چنانچه در صفِ لولوی آبدار گره

و روزی در بعض مجالس مفادمت ملا هادي این رباعي را بر فقیر خواند •

بر درگهت ایخسرو ارباب سخن قسمت شده چون ناصیه فرسائي من
از مکرمتت توقّع آن دارم سازی بتخلصم تو مشهور زمن

و فقیر این رباعي بر خواند

• نظم •

ای تیر فلک تراست پیوسته بکیش برجیس کمان نهاده استت در پیش
آوازهٔ زهِ ترا ز هر گوشه بلند قوّاس بود تخلصت بیکم و بیش

و شیخ ابو المفاخر زایرا را قصیده ایست مشهور مصدّر بوصف طلوع نیّر اعظم که مطلعش این است •

بال مرصّع بسوخت مرغ ملمّع بدن
اشک زلیخا بریخت یوسف گُل پیرهن
صفحهٔ صندوق چرخ گشت نگونسار باز
کرد برون مار صبح مُهرهٔ مِهر از دهن
صبح مسیحا نفس از رهِ بام آمده
ساغر زرین بچنگ چون صنمِ سیم تن

و شعرای متاخرین بسیار تتبع نموده اند ازآنجمله خواجو کرماني و افتتاح بوصف طلوع و بعد ازان وصف غروب نموده - مطلعش این است •

قرطهٔ زر چاک زد لعبت سیمین بدن اشک ملمّع فشاند شمع مرصّع لگن
صبح برآمد ز کوه دامن اطلس کشان چون نفسِ جبرئیل از گلوی اهرمن
سالک دل یافته نکهتِ روح القدس چون نبيّ یثربی بوی اُویس از قرن

و ملا هادي را در مدح حسنین صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمَا قصیدهٔ طولاني است که اختتام بمدح حضرت امام رضا ع و یکی از سادات حصر نموده بر در وصف

صبح و شفق و طلوع و غروب - معانیِ بدیعه و مضامینِ لطیفه بکار برده - و فقیر نیز چند بیتی تتبع نموده •

رایتِ اقبال دوخت والیِ ملک ختن | راجهٔ ظلمت شکست همچه سپاه پشن
باز بخود راست کرد حشمت افراسیاب | بیخبر از سمت چین زد بجهان تاختن
بیجن خود را ز چهِ چرخ ببالا کشید | تا کشد از پشت کوه تیغ بر این انجمن

فصل سي و هفتم

در سال شصت و هفت که منازعهٔ محمد رضا خان و سید فرج الله اشتداد و زمان آن امتداد بهم رسانید انواع محنت و بلا در داخل و خارج ایغول استیلا یافت - و فتنها برپا شد - و جمعی بسیار از معارف وغیره ناچیز گردیدند - از آنجمله میرزا عبد الله سابق الذکر اضطراراً بسمت بختیاری مسافرت و در آنجا مریض شده معاودت نمود - و بسهل فاصله وفات یافت - و میرزا ابراهیم برادر میرزا عبد الباقی در اثنای محاربات بآسیب گلوله مقتول گردید - و حاجي نظرعلی فقیرهٔ را برادر او خواجه ابو الحسین باغوای معاندان مقتول نمود - و حاجي محمد بن ملا کاظم بمعاندت سید فرج الله احداث فتنه نمود - و حاجي محمد و حاجی محمد علي و ملا رفیع الدین پسر او هر سه درآن فتنه بقتل رسیدند - و باز ماندگان ایشان همه اسیر و دستگیر و خانهٔ ایشان بتاراج حوادث هباءً منثور گردید - و آنچه اموال و ذخایر و ودایع در آنجا بود همگي بتلف رسید - و میرزا رحیم بن میرزا محمد تقی جهت تسکین فتنه واسطه شده رفت و آمدنی برای اصلاح مي نمود - آخر الامر بتهمت موافقتِ آنطرف مقتول گردید - و این فتنه بعربستان سرایت نموده تمامي طوایف آل خمیس و بني لام و غیرهم از حدود بنادر الی بغداد در محال دهنو و تبعه جمعیت نموده - و والی جایگاه برفاقت اعراب حویزه

نیز با ایشان طریق موافقت پیمودند - و باین تقریب تمامي محصولات صیفی آنحدود بتلف رسید - و قری و دیهات خراب گردید - و اکنون که آخر سال است نیز همان جمعیت در محال دزفول است - و محصولات در معرض تلف در آمده - و شیخ سعد آل کثیر در حویزه محبوس میباشد - عَسَى اللهُ اَنْ يَاتِيَ بِالْفَتْحِ او اَمْرٍ مِنْ عِنْدِه - و ایضاً دراین سال نواب سلطان حسین میرزا که درمیان طوایف بختیاری بود از علی مردانخان بختیاري انحرافي بهم رسانید - و علي مردان خان استشمام این معني و پیش دستي نموده از نور بصر او را عاری ساخت - و رخصت انصراف بهر جا که خواسته باشد ارزاني داشت - و سلطان حسین میرزا بدزفول امده روانهٔ نجف اشرف گردید - و باندک زماني فتنه در بختیاری سنوح یافت - و علی مردان خان بقتل رسید - و ایضا دراین سال محاربهٔ عساکرافغان و زند و بختیاری در حوالی بلاد بروجرد واقع شد - و باین تقریب قصبهٔ خرم آباد و بروجرد و نهاوند و محال قریبه همگی پایمال و اهالی آنجا را بطمع مال انواع زجر و نکال نمودند - و برسید محمد شیخ الاسلام خرم‌آباد مصادره و مواخذه و تعذیب بسیار واقع شده تا آنکه بلطایف الحیل خود را مستخلص و با اهل و عیال افتان و خیزان قاصد دزفول گردید - و در عرض راه بسبب آسیب آن صدمات بجوار رحمت آلهي رسیده - و ایضاً در این سال متفرقهٔ عجم که از کل بلاد ایران در عراق عرب مجتمع گردیده بودند و از اولیای دولت رومیه تا آن‌زمان بانواع مکرمت و مراعات که لازمهٔ طبع خردمندان غریب نواز است معزز و محترم بودند بسبب‌سعایت بد نفسان مورد مصادره گردیده مبلغهلی کلی از ایشان باز یافت - و در کمال مذلت و خواری ایشان را از آن حدود اخراج نمودند - و ازآن جمله بود سلطان حسین میرزای مذکور که باتفاق بسیاری از اهالی اصفهان وغیرهم وارد بصره گردیدند - و ایضاً در

اواخر این سال راقم حروف از طول نزاع و جدال و امتداد حرب وقتال نهایت کدورت و ملال بهم رسانیده بقصد تفرّج غموم و تسلیهٔ کروب و هموم اختیار مسافرت و از راه دورق روانهٔ بصره گردید - و در اثنای طریق شیخ عثمان بن سلطان بن ناصر کعبی را که از نجبای روزگار و اکابر فرخنده آثار است ملاقات و حسب التکلیف او چند روزی در محل اقامت او توقف و بعد ازآن روانهٔ حضور شیخ سلمان برادر او که بسوابق صداقت اختصاص داشت گردید - و از آثار عظیمهٔ او بندی است که بر رود کرن بسته و بچوب ونی و خاشاک بنحوی آن را مضبوط و محکم نموده است که کار گذران شوشتر بسنگ و ساروج نتوانند نمود - و الحال مدار آبادی جمیع محال قریبه بر آن است - و آنقدر نخلستان و مزارع برنج و سایر حبوب صیفی در آنجا متجدد شده و رعایا و زارعین از اطراف مجتمع گردیده که در ازمنهٔ سالفه هرگز نبوده - و حسن سیاست شیخ سلمان بحدی است که در محال تصرّف او دزد و قطّاع الطریق وجود عنقا بهم رسانیده است - و اگر ضعیفهٔ اعمی طبقی از طلا بسر نهاده در شب تاریک از دیهی بدیهی رود احدی متعرض حال او نمی تواند شد - و با حکام و اعیان بصره طریقهٔ موافقت و مسالمت پیموده اکثر اقطاعیات و اربابان آن حدود بلا منازع در تصرّف او میباشد *

فصل سی و هشتم

ملا هادی قوّاس که باقتضای طبع دقیق همواره نکات ادبیّه را در مقام تحقیق و تفتیش است روزی در بعض مجالس موانست بتقریب سوال از فرق مابین لغز و معمّا - و اینکه ثانی اشاره باسم است و اول بمسمّی از معمیات مولانا شرف الدین علی یزدی سخن میراند و آخر الامر این قطعه برخواند

صحبتی خوش داشتم دی با حکیمی نامدار
کاملـــی از دانش اندوزانِ یونان یادگار
گرد طاقِ حجرهٔ اش اجزای گردون منتقش
زیر سقفِ کرسیش اجزای دایر را مدار
مرسلی مانند موسیٰ صاحب الواح آمده
بر درِ غارش چه احمد عنکبوتي پرده دار
مریم‌آسا گشتــه امّش بیوقاعي حاملـــه
طفل او عیسی صفت در مهد خود حکمت گذار
گاه معراجش چه عزم ارتفاعي شد بر اسب
نعل بفدد از بشیزی یا ز فلسی استــوار
حکم او در باب اعمالِ نجومي متبـــع
رای او در فصل احکامِ ریاضی مستشـــار
کرده استفســار اسرارِ سپهـــر از حدس او
فاضلان در هر زمان و کاملان در هر دیار
زو تفحص کرده صوبِ قبله و وقتِ صلوة
مفتیـــانِ خطهٔ دانشمـــوري لیل و نهـــار
طبع او مایل بمرکز روی او سوی محیـــط
داده اصحاب یمینش اختصاصی با یســـار
تا ز یک چشمش نتابد نور در چشـــم دگر
در نیابد هیچ و باشد نور چشمش مستعار
دور بیني بي بصر بسیار داني بیخبـــر
راست قولی بي زبان گردون وشي بعض هوشیار

گو رقم زن سطر بالا را در آب از زیرکی
گر شرف خواهد که داند نام آن حکمت شعار
افتخار او بدان باشد که گه گاهی مکرر
هست دست آویز خدّام خدیو کامگار
خسرو گردون سریر اسکندر برجیس قدر
هرمز بهرام کین جمشید خورشید اقتدار
داور دوران مغیث الدین و الحق کافتاب
خاک درگاهش کند در چشم گردون سرمه وار
ماه اوج پادشاهی شاه ابو الفتح آنکه هست
آفتاب عدل پرور سایهٔ پروردگار
خسرو جم رتبه ابراهیم سلطان کآسمان
هست قصر قدر او را غرفهٔ از صد هزار
آنچه در اوصاف شاهان جهان گفتند هست
رمزی از نعت جلالش برسبیل اختصار
آسمان بر داشت اسطرلاب مهر و مه نیافت
ارتفاع نیّر قدرش کزو شد شرمسار
تا شود هر ماه اسطرلاب گردون زورقی
ماه جاهش باد افزون بر سپهر افتخار

و فقیر چند بیتی بهمین سیاق منظوم و در ذیل آن مرقوم نمود *

ای دمت مانند انفاس مسیحی روح بخش
وی فروغ صبح صادق از جبینت مستعار
آن حکیمی را که با او داشتی خوش صحبتی
او سر اخلاص بودم سالها خدمتگذار

حجرهٔ اش مقصود دلها همچه محراب حرم
کرسیش چون منبر ارباب تقوی استوار
روزنش چون سرّ پاکان مطلع انوار غیب
جبهه اش از نور حق چون جبههٔ شب زنده دار
منظرش چون باطن روشن ضمیران بی خلل
جوهرش پاک از عرض هم چون زر کامل عیار
حلقه اش ارباب ایقان را قوی مستمسکی
عروة الوثقاش خالی ز انفصام و انفطار
هیکلی از بهر تسخیر کواکب بي نظیر
پیکري فن طلسماتش یکي از صد هزار
گه مجرّد گه چه درویشان بپوشد جبّهٔ
گه نهد اکلیل بر سر چون شهان تاجدار
میخ و دام و رشته اش همراه در هرجا که هست
تا کند بهر کسان مرغان معني را شکار
هر زمان چون قرعهٔ رمّال دارد لیتي
انقلاباتش فزون از حد چه وضع روزگار
گه کند میل بلندي گه رود زیر زمین
چشمه ساران یابد از فیضش بعالم انفجار
گه چه بازیگر بیک جستن رود بالای کوه
لمحة العیني فرود آید بدیوار از منار
هفت توام در قرارامش از روح القدس
هر یکي باشد باقلیمي ز عالم شهریار

که یکی زین جمله بر آفاق مستولی شود
هفت اقلیمش بزیر حکم ذی القرنین وار
گه چه احمد بر فراز عرش میفا زد براق
بهر امت تا کند اسرار دانش آشکار
گه چه اسکندر کند طی صفحهٔ روی بسیط
فرسخ و میل و ذراعش را درآرد در شمار
گه چه ادریس است جایش فوق هفتم آسمان
نی بچرخ چارمین عیسی صفت گیرد قرار
حق او دانند چون منصور اصحاب الیمین
میدرآویزند اصحاب الشمال اورا بدار
صد چه ابراهیم سلطان از سلاطین جهان
میکند از فیض دست آویزیٔ او افتخار
جمله شاهان چون گدایانند در کویش فقیر
سوده بر درگاه او روی سوال و افتقار

فصل سي و نهم.

در شهر جمادی الاول طفل رضیع یکساله را که آزار سعال داشت مادر او جهت استعلاج نزد حکیم طاهربن حاجی نعمت الله طبیب که احذق اطبای بلد بود برده - و در اثنائی که حکیم متوجه آن طفل و پرسش احوال او می نمود شروع بسعال نموده - و بعد از قبض و بسط بسیار سه قطعهٔ لحم متشکل بشکل حیوانی از حلق آن طفل بیرون افتاد - و سعال فرو نشست - و بسبب غرابت این امر حکیم آن اشکال را برداشته در میان ظرفی نگاه داشته بود و روز دیگر بجهت تماشا بخانها میگردانیدند - تا آنکه نزد فقیر

آوردند که هم مشاهده و هم اگر از اسباب و علامات آن علمي داشته باشد اخبار نماید - فقیر که ملاحظه نموده دو تا از آنها که کوچکتر بود بسبب دست بدست بسیار مضمحل و اعضای آن درهم شکسته شده بود که تشخیص نمي شد - و یکي دیگر که بزرگتر و اعضای آن بحال خود باقي مانده بود شکل سگي بود که سر و گردن و گوش و بیني و چشم و دهان و سینه و شکم و خصیه و پا و دم و انگشتان و ناخنهای ان همگي بر قرار و ظاهر بود - و شکم آن نسبت بباقي جثه بزرگ و دم آن دراز و باریک و پوز آن دراز بود مانند سگ گرگ - و طول از گوش تا دم بقدر انگشت سبّابه طولاني بود - و چون فقیر همچه چیزی در کتب تواریخ قدیمه ندیده و از حکایات سلف نیز نشنیده بود نهایت آنچه در آنوقت بخاطر رسید این بود که مادهٔ تکوّن همچه چیزها همان مادهٔ تکوّن کرم معده است - که رطوبات بلغمیهٔ عفنه که در جوف انسان مجتمع و طبیعت از تحلیل آنها عاجز باشد بسبب طول مکث و حصول استعداد صورت حیوانیّتي بر آنها حاصل مي شود * و در بعض کتب معتبره مسطور است که حجاج بن یوسف ثقفي را در مرض موت عقرب در جوف بهم رسیده بود - و حاذقی بلطایف الحیل یکي از آنها از ممرّ حلق او بیرون آورد - و او را اخبار نموده بود که این مرض علاج پذیر نیست - و سنوح این مقولهٔ امور خارق عادت از جملهٔ علامات ردیهٔ و فالهای مذموم است - زیراکه علامتِ سوءِ مزاجِ روزگار و انحرافِ طبایع از سرحدّ اعتدال است - و اوضاع علوی که سبب این قسم تاثیرات در عالم سفلی گردد مقتضی تغییر عادات خلایق و حصول زیادهٔ نقصان در رسوم معهودهٔ مستمرّه خواهد بود - و این معني باعث حصول خلف و شقاق - و فقدان التیام و اتفاق - و صدور فتنه و فساد - و خراب بلاد و ضرر عباد - و کثرت تفرقه و آشوب - و بسیاری معارک و حروب - و تسلط ارذال و اجلاف - و ضعف حال عظما و اشراف خواهد بود *

حکایت دخترکه در شب زفاف پسر شده

چنانچه در بعض کتب تواریخ مسطور است که در محل قمشهٔ اصفهان دختری را که بسن پانزده سالگی بود خواستند بشوهر ببرند - در شب زفاف دفعةً در زهار او خارشی عظیم پیدا شد - و هرچند میخارند زیاد میشد تا آنکه از کثرت خاریدن بشرهٔ او خراشید و ذکر و خصیتین ازآن موضع بیرون آمد - و بفاصلهٔ دو سه روز ریش در آورده از پس پردهٔ انوثیّت بیرون افتاد - و کلاه رجولیّت بر فرق نهاد - و درآن سال پادشاه عصر از لباس حیات عاری و انواع هرج و مرج طاری گردید - و همین قسم اثر بر زائیدن استر نیز بتجربه رسیده - و اصل آنست که هرگاه بسبب تغییر نفوس خلایق مشیّت حق تعالی بتغییر نعمت ایشان قرار بگیرد - چنانچه مضمون صدق مشحون اِنَّ اللّٰهَ لَایُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِم مبنی ازآن است - اولاً باظهار بعض آیات موحشهٔ علوی مانند کسوف و خسوف و صیحه و شهب و نیازک و ذوات الاذناب و یا بعض غرایب ارضی مانند زلزله و خسف و سایر خوارق عادات ایشان را تخویف و انذار و او مقدمات غضب و استحقاق سخط اخبار می نماید - تا بدعا و تضرّع و تصدق و توبه و انابه و استغفار آن را از خود دفع نمایند - چنانچه برکار ناهنجار خود اصرار ورزند و از وخامت افعال قبیحه نیندیشند بمؤدّای فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَة حجت بر ایشان تمام شده باشد - رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْلَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَکُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِیْن - و چون سیاق سخن باینجا کشید و حدوث این امر غریب بمشیّت ربّ العالمین مستند گردید دیگر بحث از سبب و علامت بروش طبیعیین ضرور بلکه میتوانه بود - که مشیّت قادر مختار تعالی شانهٔ دفعةً تعلق گرفته - و بجهت اظهار قدرت بدون ماده و مدت از کتم عدم بسرحد

وجود آوردہ باشد - وبسا عجایب و غرایب که دست فکرت حکیم از رسیدن بحقیقت آن قاصر - و نظر فیلسوف از ادراک چگونگی ان خاسر است همه روزه از عالم غیب جلوهٔ ظهور مینماید - و ابواب عبرت بر روی دقیقه شناسان رموز حکومت میکشاید - و نوای اَلَا لَهُ الْخَلْقُ و الْاَمْرُ بگوش هوش ارباب معرفت میسراید ٭

ز ابر آورد قطـــرهٔ سوی یم | ز صلب آورد نطفهٔ در شکم
ازآن قطرہ لولوی لالا کنـــد | وز این قامتی سرو بالا کند

فَتَبَارَکَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِین ٭٭

فصل چہلم

ذوالفقار بیگ بن محمد حسین بیگ بن عیسی خان بن ذوالفقار خان از جملهٔ امیرزادگان قدیم این ولایت در اوایل حال در اردوی معلی بود - و در دارالسلطنهٔ اصفهان و سایر بلاد عجم تهذیب اخلاق بر وجه اتم نموده - در ایام دولت نادری برفاقت مصطفی خان ایلچی بسفارت روم مامور گردید - چون آن بساط برچیده شد با اهل و عیال بمشاهد مشرفهٔ عراق عرب انتقال نمود - و در اوقات مجاورت ان اماکن فیض مواطن بصحبت بسیاری از اهل الله رسیده - و از برکت مجالست ایشان بانواع فیوضات بهرهمند گردیده - و همواره بموانست دردمندان راغب - و صحبت فقرا را طالب - و صفت ستودهٔ درویشی برطبعش غالب میباشد - و الحال چند گاهی است باینحدود ارتحال و بلدهٔ طیبهٔ دزفول را که از عوارضات و آفات قدری ایمن تر بود مسکن قرار داده - و امور زندگی را بمقتضای وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ بکفایت احکم الحاکمین مفوض نهاده - و گاهی بتحریک دواعی التفات شوق گزینان حاجتمندان را مینوازد - و ساخت این

بلد را بنور قدوم مسرت لزوم منوّر میسازد - آئینهٔ ضمیرش از زنگار اكدار پاك - و ذهنش در نهایت لطافت و حسن ادراك - سخنش بسیار متین - و شعرش بغایت پسندیده و دلنشین - روزی در بعض مجالسِ صحبت این غزل مشهور از خواجه حافظ خوانده میشد *

دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را
دردا كه راز پنهان خواهد شد آشكا را

و ذوالفقار بیگ غزلهای متعدد از مولانا جامي و سایر متاخرین شعرا كه بخاطر داشت میخواند - و در وصف غزلِ خواجه و ممتاز بودن آن مبالغه بسیار نمود - خصوصاً در خلط عربي بفارسي كه در بعض ابیات این غزل واقع شده - و خواجه این صفت را بسیار بكار برده و از جامي نیز بسیار واقع شده است - و فی الحقیقت باعث حلاوتِ سخن و طراوتِ كلام و نشاطِ روح و انبساطِ ذهن مي شود - نهایت كار همه كس نیست - یا كسي باید كه مانند حافظ از مبدء فیّاض نفس رحماني باو مدد رساند - یا كسي همچه جامي اكثرِ عمر خود را در تحصیل علوم عربیت بگذراند - و دیگران كه كرده اند غالباً از خلل لفظی یا معنوی مانند لحن اعرابي و تقدیم و تاخیر بیموقع و ركاكت معني و كثرت تكرار و تتابع اضافات و سایر وجوه منقصت خالی نباشد - و باین سبب زیركان بر ایشان نكتها گرفته اند - و كسیكه از عربیت خود خاطر جمع نداشته باشد بمدلول * شعر *

إذَا لَمْ تَسْتَطِعْ اَمْراً فَدَعْهُ وَ جَاوِزْهُ اِلى مَا تَسْتَطِيعُ

اولی آنست كه احتراز از آن لازم شمارد - و خود را در معرض سهام طعن و شتم ظریفان ندارد - و این مقدمه اختصاص بنظم ندارد بلكه در كلام منثور هم جاري است - و از منشیان كه از علوم بلاغت كم مایه بوده اند خطاهای بسیار بوقوع پیوسته - و اقتباسات نا مناسب كرده اند كه

باعث سماجت معني گرديده - و پارهٔ سخن از اين مقوله درآن مجلس گذشت - در مجلس ديگر فقير اين غزل را معروض ساخت و معزّي اليه نظر قبول برآن انداخت •

غزل

يَا جِيْرَةٌ بِنَجْدٍ لَمْ يَرْقُبُو الْجِوَارا
صَبْراً عَلى حَفَاكُمْ ضَيَّعْتُمُ الذِّمَارَا

افروخت صبح پيري شبهاى وصل بگذشت
وَاهاً عَلَى لَيَالٍ بِتْنَا مَعَ الْعَذَارِي

پير مغان سحرگه بر كوى ما گذر كرد
دستي ز باده افشاند بيدار كرد ما را •

كي بيدلان شعوري وي غايبان حضوري
فَاحَ الصَّبَا وَ اَنْتُمْ لَمْ تَكْسِرُوا الْخُمَارَا

در بزم سرخ رويان فقر تو روسياهيست
گيرم كه داري ازبر دستور كيميا را

اين خرقهٔ نمد را خاصيتي نباشد
خالي نسازى از دل از خارخار خارا

دل بيصفاى مشرب بي بهره است از غيب
آلوده چند سازى جام جهان نما را

از دست رفتگان را ذوق بقا نباشد
آرى به از بهار است رنگ خزان حنا را

عمر فقير آخر ضايع بگفتگو شد
يكره نكرد خوشنود ني خلق نه خدا را

فصل چهل و یکم

ملا عبد الکریم بن مولانا نظر علي بن محمد امین زجاجي سابق الذکر که مدتها در بلدهٔ نهاوند مقیم و از آنجا بسایر بلاد عراق عجم مسافرتها نموده بود بعد از انقلاب اوضاعِ آنحدود بمضمون کُلُّ شَیْئٍ یَرْجَعُ اِلیٰ اَصْلِهِ ببلد قدیم خود معاودت نمود - و در مدت غیبت بصحبت بسیاری از اعیان و ارکان و علما و ادبا و امرا و شعرا و فقرا رسیده - و از هر گلبن آن گل که رعنا تر بود چیده - فطرتش بلند و طبعش ارجمند است - و این غزل از اوست *

غزل

بشعلهٔ وادیِ ایمن دلِ غم پرور ماست
نورِ آئینهٔ خورشید ز خاکستر ماست
خلعتِ عشق تو با ما نبود امروزی
جامهٔ داغ تو از روز ازل در برِ ما ست
تا نخورد آب ز خونِ دلِ ما تند نشد
برّش خنجر بیداد تو از جوهر ما ست.
صفحهٔ سینه ز داغِ تو مسجّل کردیم
وارثِ ملک جنونیم و همین محضر ما ست

وله ایضا

از مرغ سحر دوش شنیدیم نوائی
ناید ز گلستانِ جهـــان بوی وفائی
خود سوختگان را چه غم از شعلهٔ آه است
ترسم که فتد آتشي از ناله بجـــائی

خاریم اگر در نظر مردم عالم
صد شکر که هرگز نخلیدیم بپائی
فطرت بعبث ناله و افغان هنری نیست
از دل شدگان کس نشنیده است صدائی

و این غزل از خواجه حافظ است

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت
و اندران برگ و نوا خوش نالهای زار داشت
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
گفت ما را جلوهٔ معشوق در اینکار داشت
یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض
پادشاه کامران بود از گدایان عار داشت
در نمیگیرد نیاز و عجز ما با ناز دوست
خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت
خیز تا بر کلک آن نقّاش جان افشان کنیم
کین همه نقش عجب در گردش پرکار داشت
گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانهٔ خمار داشت
وقت آن پیر قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملک در حلقهٔ زنار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن عالی جناب
شیوهٔ جَنَّاتٌ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهَار داشت

و این غزل را موزون طبعان کتبع بسیار نموده اند - و مطلع غزل ملا عبد الکریم این است -

چشم مخمورت دلِ عشاق را افکار داشت
عالمی را مضطرب احوال این بیمار داشت

و میر سید محمد شفیع ناطق نیز تتبع نموده - و این سید محمد شفیع بالاصل از سادات اصفهان و والد او میر سید علی بهندوستان انتقال نموده - و میر سید محمد شفیع در بلاد دکن متولد و در آنجا نشو و نما یافته - و با شیخ محمد علیٔ حزین در دارالخلافۀ شاه جهان آباد رفیق و ندیم بوده - و بقصد زیارتِ عتبات عالیات وارد بصره و از آنجا بقصد تحصیل علوم دینیه روانۀ این بلاد گردیده - در کمال سلامتیِ نفس و استغنای طبع و تعفف و قناعت بتحصیل مشغول و از صحبت ابنای زمان باقصی الغایه متوحش و ملول است - و قدرت او در فن سخنوری زیاده از دیگران و در سرعت نظم مسلّم امثال و اقران است - و شعر او در اغلب بتتبع حافظ شیراز است که از سایر شعرا بجهات عدیده ممتاز است - و حافظ را غزلیست که مطلعش این است *

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی
ای پسر جام مَیم ده که به پیری برسی

و مطلع ناطق این است -

نکنند اهل هنر هیچ بدنیا هوسی
پنجۀ باز نشد وا بشکار مگسی
راه بیهوده عبث این همه هر سو مشتاب
خدمت پیر مغان کن که بجائی برسی

و فقیر هر دو غزل را تتبع نموده -

محتسب امروز با غوغا که در بازار داشت
رو بمسجد کرد و دل در خانهٔ خمّار داشت

وسعتی کو تا بیکجا جمع گردد کفر و دین
شیخ صنعان در بغل هم سبحه هم زنّار داشت

قصهٔ منصور باشد شهرهٔ آفاق و بس
عشق در هر کوچه صد زیسان کسان بر دار داشت

در طریقت میکند خارِ مغیلان کار گل
دوش آن فرسوده پا در سر هوای یار داشت

دستِ گلچیدان بیغما میبرد هر جا گلی است
گل برویش باغبان دانسته ما را خار داشت

شهرتِ سر بازئ فرهاد از شیرین بود
ورنه عشقِ بیمروت کشتگان بسیار داشت

از شهادت می طپید از دوش دل معذور دار
یار آنجا بود و دل یک لحظه با جان کار داشت

صورتِ حق را اگر در خود ندیدی دور نیست
نیست تقصیرِ کسي آئینه ات زنگار داشت

دور باشِ لَنْ تَرانِيْ شد مزبان بندِ کلیم
ورنه هر برنا شبانی لافِ دیدار داشت

آگهان سروا زنند از ننگ سلطاني فقیر
تارکِ ادهم ز تاجِ پادشاهی عار داشت

أیضا

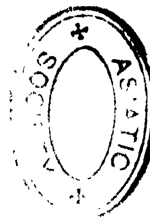
گرچه در راهِ طلب گرم روانند بسی
نرسیدند بمقصود مگر چند کسی
دل آزاده نداري تو کجا کعبه کجا
که بسر منزل غفلت تو رهین هوسی
شعلهٔ طور تجلّي بقرار اند هنوز
کو کلیمی که از آن کوي بیارد قبسی
رنج شب میشودت باعث آسایشِ روز
دوش این نکته شنیدم ز زبانِ جرسی
گرچه نا قابلي از فیض تو مایوس مباش
جهد کن بلکه اجابت بشود ملتمسی
بیخرد آمدي از اوجِ سعادت بحضیض
تو همائی عبث اینقدر بفکر قفسی
دلِ اربابِ صفا را چه غم از غمّازان
بحر را کی بود اندیشهٔ هر خار و خسی
پند در پردهٔ دهد نی دل آگاهان را
تا ز خود برگ نریزی بمقامي نرسی
رو کن از دار خلایق بفضای ملکوت
تو غزال ختنی چند بقید رسنی
سهل باشد غم نقلی که نخوردی تا چند
بر سر از حسرت آن دست زنان چون مگسی
هر طرف مي نگرم مردهٔ دلانید فقیر
کاش میبود در این عصر مسیحا نفسی .

فصل چهل و دوم

روزی در بعض مجالس مؤانست از کتاب تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی در احوال ملاحسن کاشي قصهٔ از کرامات حضرت سید الوصیین صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْه خوانده شد و فقیر را رغبتي بنظم آن قصه افتاد و این قصیده را منظوم نموده •

قصیده در معجزهٔ حضرت امیر المومنین که در عالم رؤیا جناب ملا حسن کاشي را صلهٔ شعر مرحمت فرمودند

تا بکی شوریده حالی در هوای آن و این
غافل از اندیشهٔ احوال روز واپسین
چند جان را بستهٔ واژونه در زندان تن
چند خود را در سرای بیخودي داری رهین
چند کشتي کردهٔ لنگر بگرداب بلا
بحر پر آشوب و ره دور و نهنگان در کمین
چند کارت بگذرد در کار دنیا مختلف
ز آمد و رفتش گهي خوشحال و گه باشي غمین
بر در ارباب دنیا چند از روی ادب
میکني گردن کج و قامت خم و سر بر زمین
چون گدایان چند بر درگاه هر لات و منات
بهر مشتي سیم و زر فرسوده میداري جبین
مي پذیری صد هزاران رنج در تحصیل مال
حبّة حبّة میکني جمع آوری چون خوشه چین



باورت هرگز نشد ای ملحد کج اعتقاد
اینکه حق سبحانه ارزاق را باشد ضمین
آن خداوندی که رزقت را فراوان میرساند
در رحم بی زحمت آن وقتیکه بودستی جنین
بعد ازآن آماده در پستان مادر چشمه سار
شیر نوشین با هزاران رافت و ذوق حنین
آرزوها در دلت باشد بسی دور و دراز
می نیندیشی که ناگه میرسد مرگ از کمین
نیست مکنون ضمیرت جز تلاش عز و جاه
در مجالس تا شوی از همگنان بالا نشین
در امور دین شعورت پست ذهنت کور و کج
در فن دنیا ضمیرت روشن و رایت رزین
پای سعیت لنگ و سنگین سیر در راه خدا
در ره شیطان سبک رفتاری و چابک تکین
گه بفکر عشرت و طنازی و عیش و هوس
گه بحرف خط و خال و چشم و زلف عنبرین
گه بوصف دلبر شیرین لقا سر تا قدم
عارض و موی و میان و ساعد و ساق و سرین
گفتگو تا کی ز ابروی کج و بالای راست
نرگس مست و لب لعل و عذار آتشین
گه بذوق صحبت یاران و گلگشت چمن
با شراب و شاهد و نقل و گلاب و انگبین
گه بخبث مؤمنان آلوده میسازی دهن
بیگناهان را بناحق پاره سازی پوستین

می ننوشی آب تا ساقی نباشد دلپسند
یا نباشد کاسه همچون کاسهٔ فغفور چین
می نپوشی تا قبا دیبا نباشد زرنگار
یا نباشد جامه نرم و نازک و ابریشمین
می نخوابی تا نباشد بستر کمخا و نخ
یا نباشد دست در آغوش یار نازنین
می نبینی غیر عیب مردمان بی خلل
کاش میدیدی بخود یکره بچشم عیب بین
نشنوی غیر از صدای نغمه و آواز نی
یا حدیث غیبت روشندلان پاکدین
عمرت از پنجه گذشت و فکر دنیا میکنی •
از شراب بیخودی تا چند مخموری چنین
موی رخسارت سفید امّا ببالا می برند
نامه هایت چون خط مشقی کرام الکاتبین
لاف ایمان میزنی امّا نکردی بهر حق
سجدهٔ از روی اخلاص و سر صدق و یقین
یکقدم ننهادهٔ هرگز تو در راه خدا
می نپوئی جز ره بیشرمی و بیداد و کین •
گاه گاهی گر بمسجد میروی سازی نخست
دور باش از پیش و از پس از یسار و از یمین
بندهٔ نفسی و یارت دیو گیرم در نماز •
بر زبان گوئی دروغ اِیّاکَ نَعْبُدْ نَسْتَعِین

دست حاجت گر بدرگاهِ خدا سازی دراز
یا برای رزق باشد یا برای حور عین
میکنی مانند کسری کاخ ایوان را بلند
میکشی همچون شهان اسپان تازی زیر زین
میکنندت عاقبت بر مرکب چوبین سوار
میرسانندت بمنزلگاه تو زیرِ زمین
با هزاران حسرت و غم میکنندت سر نگون
گیرم این هر هفت اقلیمت بود زیرِ نگین
بهر وارث خانه و اسباب و مال و حال رفت
بهر تو وزر و وبال و خزی میماند همین
وای بر حالت نگردد گر شفاعت خواه تو
در قیامت ساقی کوثر امیر المؤمنین
آنکه منشورش بدست قدرت حق خود نوشت
مطلعِ صبحِ ازل برپایهٔ عرشِ برین
آنکه فضلش در جهان روشن تر استِ از آفتاب
بر موالف بر مخالف بر کهین و بر مهین
آنکه حقش بر گزید از جمله خلقان از نخست
بهر امّت تا بود بعد از محمّد جانشین
بندهٔ از بندگانِ درگهش رضوان خاص
مالک از خیلِ غلامان است مملوکی کمین
کاشفِ اسرارِ دانش وارثِ علم نبی
همان روزی که بود آدم میانِ ماءِ و طین .

بهره مند از فیض او هم انبیا هم اولیا
مستفید از علم او هم اولین هم آخرین
طفلی از طفلان مکتبخانه اش روح القدس
ریزه خوار خوان او هم سابقین هم لاحقین
خواجه دولتشاه اوزبک در کتاب تذکره
قصهٔ از شاهدین کرده حکایت این چنین
مفخر کاشان و آمل حضرت ملا حسن
آنکه بود از مادحان پیشوای متقین
بعد طوف کعبه و آرامگاه مصطفی
کرد آهنگ طواف مقتدای مهتدین
تا بمقصد چون رسید آن مومن پاکیزه رای
رو بمرقد کرد و خواند از سینه این فرد گزین
ای ز بدو آفرینش رهنمای اهل دین
وی ز عزت مادح بازوی تو روح الامین
در همان شب حضرت شاه ولایت جاه را
دید در رؤیا که با او از سر لطف و حنین
عذر خواهی میکند میگوید ای کاشی ترا
هست در شرع کرم بر ما دو حق مستبین
آن یکی حقّ ضیافت آن دگر جلدوی شعر
کآمدی از راه دور و مدح گفتی آفرین
منعمی پیر بصره مسعود بن افلح نام او
خواجهٔ از اهل ایمان است مشهور و مهین

نزد او پیغـــام ما را بر بگـــو بعـــد از سلام
کشتیت. در بحر عمّان بود چندی قبل از این
نوبتی از رستخیزِ بحر شد مشرف بغـــرق
کشتی وُ اموالِ کشتی از رخیص و از ثمین
نذر ما کردی زرِ خالص ز مالـــت یکهـــزار
ما در آوردیم هم دســـتِ مدد از آستیـــن
کشتی و اموال کشتـــی سالم آمد در کنار
صد هزاران محمـــدت لِلّهِ رَبِّ العَـــالَمِیْـــن
باید اکنون مال نذری را مهمسازی کنـــی
میسقـــان ای کاشی آن مبلغ از آن مردِ امین
بامداد از آن مکان ملا حســـن شد رو بـــراه
تا حضور خواجه مسعود آن بزرگِ پاک دین
چون بگوشِ او کشیـــد آن گوهر پیغـــام شاه
در کشاد و گفت و طِبْتُمْ فَادْخُلُـوهَا خَالِدِیْن
خوش دمی ایندم که آید از نسیمش بوی جان
چون صبا آرد شمیم از گشـــت زارِ یاسمیـــن
خیر مقدم مرحبـــا ای قاصدِ فرخنـــده پی
راست پیغـــامی بدادی از امامِ راستیـــن
آنچه گفتی سربسر صدق است و حق ست و درست
لیـــک ای کاشی بذاتِ پاکِ یزدان یمیـــن
کین سخن را هیچکـــس دانا نبـــود الّا خدا
زآنکه این راز از دلم هرگز نشـــد با لبْ قرین.

هیچ مخلوقی نبود آگه از این سرّ نهان
غیر سرّ الله مولانا امیر المومنین
آن زر نذری بشاعر داد و در شکر قبول
خلعتی افزود و خود در زیر منت شد رهین
بعد ازآن رخت زیارت بست و بس همراه برد
دعوت نعمت فراوان در ره سلطان دین
ای خوشا آن مؤمن روشن ضمیر پاک دین
کش بود سرّ امیر المؤمنین یار و معین
ای بسا زین گونه باشد معجزات از آن جناب
شهره از هفتم زمین تا آسمان هفتمین
یَا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْن یَا سَیِّدِي یَا مَوْئِلِی
یَا ذَخِیْرِی یا وَلِیَّ اللهِ یَا کَهْفَ الْعَصِیْن
یا غِیَاثِی اَذْهَتْنِیْ شِدَّةٌ اَوْ کُرْبَةٌ
یا رَجَائِی عِنْدَ عُسْرِالْحَالِ یا حَبْلَ الْمَتِین
شَابَ فَوْدِی وَ انْقَضَی عُمْرِی و قَلَّتْ حِیْلَتِی
و الْخَطَایَا اَثْقَلَتْنِیْ یَا اَمَانَ الْخَائِفِیْن
یَا ظَهِیْرِی یَا عِصَامِي یا مَلَاذِی اَنَّهٗ
اَخْلَقَتْ وَجْهِي ذُنُوبِی یا مَعَاذَ الْعَائِذِین
یا عِمَادِی یا سِنَادِی اَنْتَ مَقْصُودِی فَکُنْ
لِیْ شَفِیْعاً عِنْدَ رَبِّی یَا شَفِیْعَ الْمُذْنِبِیْن

شکوه ها از دست خود دارد بدرگاهت فقیر
دستِ گیر و دارِ خواهش یا امیر المومنین
ای خوش آنروزی که آید در لب کوثر بحشر
تر زبان در خیل مدّاحان بود این کمترین

فصل چهل و سوم

روزی در اثنای صحبت ملا هادي قوّاس این غزل از میرزا صایب بر خواند *

نه امروز است سودای جنون را ریشه در جانم
بچوب گل ادب کردی معلّم در دبستانم
عزیز مصرم امّا در فرامش خانه جا هم
گل خورشیدم امّا در کنار طاق نسیانم
ز من سنجیده وزن عالم و سنگ است رزق من
همانا من در این بازار پر آشوب میزانم
لب افسوس اگر غافل بدندان آشنا سازم
دو چندان مي بُرد مقراضِ قسمت از لب نانم
چنان محروم که اشک شور در چشمم نمیگردد
قیامت گر نمکدان بشکند در چشم حیرانم
نمي افتم چو اسکندر بدنبال خضر صایب
من آن خضرم که آب روی باشد آب حیوانم

و بعد ازآن از خود این غزل گذرانید *

ز اسبابِ تعلق گرچه من برچیده دامانم
نشاني از محبت میدهد چاک گریبانم .

گرفتم دامن اهل جنون را بهر آسایش
نشان دادند سوی کوچه بند سنگ طفلانم
بتکلیف و تکلف رغبتم گر نیست معذورم
نقیه شهر میداند من از صحرا نشینانم ٭
نمیباشد بلوح خاطرم حرف دگر باقی
بجز حرف محبت هیچ تعلیم از دبستانم
مرا گر معصیت اندوز میدانی توای زاهد
بحمد الله که از لوث ریا پاک است دامانم
دل صد پارهٔ دارم برنگ برگ گل قواس
چه باشد حاجت گلگشت اندر باغ و بستانم

و فقیر نیز چند بیتی تتبع نموده ٭

نیم محسود ابنای زمان نی از عزیزانم
نیم یوسف نمیدانم چرا در چاه و زندانم
چنان فرسوده هر عضوم درین سر منزل حسرت
که وقت حیرت اکنون میگزد انگشت دندانم
بود صیت هنرها سنگ مقناطیس آفتها
خوشا احوال کم نامی من از شهرت پشیمانم
نشد یکذره روشن خانه ام از تنگی روزن
کشاد از سیل غم دهدم که اخر ساخت ویرانم
بود بخت سیاهم سرمهٔ آوازهٔ عشرت
ببزم گل خراشد بانگ بلبل در گلستانم
دلی پر خار خار شوق در راه طلب دارم
کند تاثیر شاخ یاسمین خار مغیلانم

نشانها یافتم از ناقهٔ لیلی بهر سنگی
بذوق پیروی می جست مجنون در بیابانم
دل عاشق شکیبائی ندارد ای مسلمانان
ندارم تابِ هجران من مریدِ پیر کنعانم
فقیر از عالم بالاست این قسمت که می بینی
کلوخ آید بسر جای گهر از ابر نیسانم

و این غزل از ملا فتح الدین متولی است :—

من آن سرگشته مرغ آشیانی دور از گلستانم
که هر دم در هوای موطن اصلیست افغانم
نمی آرم بخود چندانکه فرق از پا کنم سر را
ز بس دلگیرم از شوقِ دویدن در بیابانم
در این گلشن گلی از شاخسارِ کام من نشگفت
برنگ چوبِ سرو از پای تا سر داغ حرمانم
پریشانی نباشد آنقدرها زلف و کاکل را
که من از فکرِ زلف و کاکلِ خوبان پریشانم
مرا عهد جوانی صرف شد در حالتِ پیری
ز ضعف ناتوانیها بصورت شیهِ طفلانم
بامیدی که در منزل رسم روزی از این وادی
گهی افتان و گه خیزانم و گاهی خرامانم
ز فیض همتِ انفاسِ پاکِ مرشدم فتحی
ازین پس در خیالِ فکر و جمعِ شعر و دیوانم

و این غزل از ملا عبد الکریم سابق الذکر است :—

بگلـــزار جهـــان آن عاشقِ سر در گریبـــانم
که دایم بزمگاهِ عرصهٔ گیتـــی است زندانم
برنگِ شعلـــهٔ آوازِ بلبـــل نغمـــهٔ خواهم
که خیـــزد از درونِ پردهٔ گل آه و افغـــانم
نه سر از پا نه پا از سر شناسم وقت جان دادن
برای طی دشت بیخودی از بسکه حیرانم
من آن مجنون اساس دشتِ پیمایم که در عالم
ســواد طـرّهٔ لیلـــی بـــود شـــام غریبـــانم
نیابد دامن عفوش رهائی از کفم فطـــرت
بآبِ رحمتِ خود تا نشوید لوح عصیـــانم

و این غزل از خواجه ابو تراب است :—

چنان لبـــریز شوق از نشـــئهٔ بزم حریفـــانم
که صد داغم بدل میسوزد و چون لاله خنـــدانم
ز فیضِ عشق شد آماده اسبابِ جنـــونِ من
کنون در انتظارِ وعدهای سنـــگ طفـــلانم
گهي در دام زلف و گاه در محراب ان آبرو
چه مستضعف بمذهب مشتبه در کفر و ایمانم
چه فرق از ترک یغمائی بوده آن چشم فتّان را
زند هر لحظه بر دل بي سبب صد تیر مژگانم
نمي باشد چه خضرم گر حیاتِ جاودان باشد
چرا باشد بگـــردن منتي از آب حیـــوانم

فصل چهل و چهارم

در این سنوات انقلاب که معاقد دول انحلال و اوضاع اکثر ایران اختلال پذیرفته - در هر بلدی فتنه جوئی رایت فساد افراخته - و در هر قطری فرومایهٔ کیش دجالی ظاهر ساخته - ضعفا و فقرا بی اختیار بمصیبت جلای اوطان گرفتار - و از زحمت مصادرهٔ بیکار و مطالبهٔ درهم و دینار درکار انتقال از دیار بدیار بوده و میباشند - هرکس در هر منزل که هست چون از مکارهٔ منازل دیگر بیخبر است بگمان این است که مگر آنجا بهتر باشد - چون خود را بآنجا رسانید و بر احوال آنجا مطلع گردید و دید که مانند منزل سابق یا اشدّ ازآن است - از آنجا نیز آغاز سفر و ارادهٔ منزلی دیگر مینماید - مانند مریض که از شدت اضطراب سر را بجای پا و پا را بجای سر میگذارد - و آنرا راحتی از برای خود پندارد - تا مدت زندگانی تمام پذیرد و مستوفی اجل حساب بَدَاکُمْ تَعُودُونَ از سر گیرد • • بیت •

ز زیرِ خاک تا بالای افلاک
مقامی خوش نکرد این جان غمناک

در ضمن این اسفار خلایق بسیار باجل اخترامی از این دار فنا انتقال گزیده - و از دستبرد یغماگر قضا و قدر از لباس حیات عاری گردیده •

حکایت عجیبهٔ درویش

ازآنجمله مردی درویش وارد این ولایت شده نام خود سیفعلی میگفت - و مدت دو سه سال در اینجا توقف نمود تا آنکه وفات یافت - و بشغل کحّالی اشتغال میورزید - و از قبول اجرت و هدیه و صله امتناع داشت - و بحسب رؤیت مظنهٔ ان بود که در عشر ثلاثین یا اربعین باشد - لیکن خود حساب عمر خود را از سبعین و ثمانین متجاوز میگفت - و مذکور

مي نمود که تمام این مدت را بسیاحت گذرانیده - و باطراف بلاد روم و هند و حبشه و فرنگ و اوزبک و چین رسیده - و در هربلد با درویشان و قناعت کیشان صحبت داشته - و حکایتهای عجیب و غریب نقل مي نمود - از آنجمله میگفت که چند سال قبل از این در دیار مغرب بودم و با رفیقی که داشتم از محلی بمحلی تفرّج مي نمودم - روزی از دیهی بدیهی میرفتیم - در عرض راه طایری بسیار بزرگ نمایان شد که در وسط راه نشسته بود و صورت آن صورت انسان بود - و خیره خیره بجانب من نگاه میکرد - از مشاهدۀ آن بغایت هراسان شدیم - و از راه کناره نمودیم - ناگاه از جای خود پرید و آمد بمن حمله نمود - رفیق من بگریخت و برای من مجال فرار باقی نماند - کاردی همراه داشتم که بکمر زده بودم از غلاف کشیدم و مابین کتفین او چنان زدم که تمام تیغ تا حد دسته فرونشست - و نتوانستم بیرون کشید آن مرغ نعرۀ بزد صدای انسان - و بپرید و برفت - و من برفیق خود ملحق شده بدویدیم تا بباغی که دران صحرا بنظر میآمد خود را رسانیدیم - باغبانها که در آنجا بودند ما را پرستاري نمودند و بحال آوردند و پرسیدند سبب دهشت شما چه بود - چون حکایت کردیم گفتند که ما هرگز همچه چیزی ندیده ایم و نشنیده ایم و تکذیب نمودند - القصه بعد از چند سال وارد بلاد ایران شدم - و در سالیکه نادر شاه از هندوستان معاودت نمود باردو بودم - روزی در دکان سیّاف آن کارد را دیدم که سیّاف برای آن غلاف میساخت - پرسیدم که این کارد از کیست - گفت از شخصی است داده است که غلاف بگیرم - گفتم من غلاف موافق این کارد ساخته دارم - بشما میدهم بشرط آنکه صاحب آن را نشان بمن بدهید - و برخواستم و از منزل خود غلاف را بردم - سیّاف چون دید موافق است - گفت غلاف اصلي این کارد همین بوده است - در این اثنا صاحب کارد حاضر شد چون مرا بدید و غلاف را بشناخت او جلي بوخواست

و گفت من میخواهم شما را درخلوت به بینم - چون به بندهٔ خانه رفتیم از او پرسیدم که راست بگو این کارد از کجا ترا بدست آمدهٔ - گفت از آنجا که از دست تو رفته - گفتم در بلاد مغرب از دست من رفته و قصه را حکایت نمودم - گفت من همان مرغم که تو دیدی و زخم زدی - و برهنه شده موضع جراحت را نشان بداد - گفت ما سه نفر بودیم که باغوای شیطان بوادی تحصیل علم سحر افتاده بودیم - و استادی داشتیم که بهرصورت که مي خواست ما را میگردانید - و هرروز نوبت یکی از ما بود که آدمي برای او شکار کنیم - که برای قوت سحراو خود دل و جگرو دماغ او را میخورد و ما بقی را بشاگردان تقسیم مي نمود - آن روز که تو برخوردی نوبت من بود - و چون از تو جدا شدم ازین عمل قبیح توبه کردم - و ببندگي حق‌تعالی اشتغال نمودم - و کارد را بمن داد - و چون مرا سبب توبه و خدا پرستي خود دانست شرایط تسلیم وارادت بجای آورد *

وَ اللهُ یَعْلَمْ

بتاریخ یوم پنجشنبه بیست و چهارم شهر رجب المرجب سمت ترقیم پذیرفت

سنهٔ ۱۳۱۷

کتبه اسد الله آصفی الشوشتری

Printed at the Baptist Mission Press, Calcutta

(16) Glossaries, not collected in the form of books, on the portion of Badī' of al-Muṭawwal,[1] Madārik,[2] Masālik,[3] Mughnī al-Labīb,[4] Khulāṣat al-Ḥisāb,[5] etc.

Our author devoted his whole life to teaching, seeking the truth, and serving the cause of humanity. Towards the end of his life he retired from the world and passed his days in devotion and prayer. He died in A.H. 1173 (A.D. 1759) at his native place.

Mawlānā Muḥammad Hādī Kamāngar, a contemporary poet (whose poetical name was Ḳawwās, adopted at the suggestion of our author, as mentioned on p. 162 of our edition) wrote the following chronogram giving the date of as-Saiyid 'Abdallāh's death :—

از امـــر خداوند جهـــاندارِ قدیم • علامۀ دهر و سیّـدِ خلد مقیم

در باغ نعیم جای او شد قوّاس • تاریخ وفاتش طلب از باغ نعیـم

۱۱۷۳

Presidency College, Calcutta. } M. HIDAYET HOSAIN.

---

1 Al-Muṭawwal is a commentary on al-Ḳazvīnī's treatise on rhetoric called Talkhīṣ al-Miftāḥ, by Sa'd ad-Dīn Mas'ūd bin 'Umar at-Taftāzānī, died A.H. 792, A.D. 1390, *see* my Catalogue of the Arabic MSS. in the Buhār Library (Imperial Library), p. 437.

2 The full name of the book is Madārik al-Aḥkām fī Sharḥ Sharā'i' al-Islām by Muḥammad bin 'Alī al-Mūsavī al-'Āmilī, died A.H. 1009, (A.D. 1600). *See* the same, p. 207.

3 Probably this Masālik is by Muḥammad bin 'Alī al Iḥsā'ī, which is called Masālik al-Afhām. Al Iḥsā'ī lived in A.H. 894 (A.D. 1489).

4 Mughnī al-Labīb, a book on Arabic Grammar, by 'Abdallāh bin Yūsuf known as Ibn Hishām, died A.H. 761, (A.D. 1360). *See* Brockelmann, Geschichte d. Arabischen Litteratur, vol. II. p. 23.

5 Khulāṣat al-Ḥisāb, a treatise on Arithmetic, by Bahā' ad-Dīn Muḥammad bin Ḥusain al-'Āmilī, died A.H. 1031, (A.D. 1622). *See* my Catalogue of the Arabic MSS. in the Buhār Library (Imperial Library), p. 385.

(5) Risāla at-Tuḥfat an-Nūrīya, a treatise solving problems of ten different branches of learning, which he named after his father.

(6) Sharḥ Ṣaḥīfa Usṭurlāb, a commentary on the treatise on the astrolabe by Bahā' ad-Dīn Muḥammad bin Ḥusain al-'Āmilī (died A.H. 1031), called aṣ-Ṣaḥīfa.

(7). Sharḥ Mafātīḥ ash-Sharā'i', a commentary on the work Mafātīḥ ash-Sharā'i', on Jurisprudence by Muḥammad bin Murtaḍā, known as Muḥsin al-Kāshī (died after A. H. 1090). This commentary is called Adh-Dhukhr ar-Rā'i'.

(8) Risāla-i-Jabalīya Ūlā, a treatise in answer to seventy problems pertaining to different branches of learning, which 'Alī Nahāwandī sent to the author.

(9) Risāla-i-Jabalīya Thānīya, a treatise solving thirty further questions asked by the above Nahāwandī.

(10) Risāla-i-'Alavīya, answers to questions of Shaikh 'Alī al-Ḥuwaizī

(11) Risāla-i-Aḥmadīya, replies to queries of Mawlā Aḥmad, the brother of the governor of Ḥuwaiza.

(12) Risāla dar Taḥḳīḳ-i-Ḍawābiṭ-i-Istikhrāj, a treatise on the method of determining the Ḳibla in all countries.

(13) Ṭilsm Sulṭānī, a work on different important problems of 'Ilm Hai'at (Cosmography), 'Ilm Nujūm (Astronomy), and magical science. It was written at the request of Abū Ṣāliḥ Sulṭān Tarshīzī.

(14) Tuḥfat as-Sanīya fī Sharḥ an-Nukhbat al-Muḥsinīya, a commentary on the work by Muḥammad bin Murtaḍā (known as Muḥsin al-Kāshī), called an-Nukhba, on Jurisprudence. It was composed at the request of Mawlānā 'Alī bin 'Alī an-Najjār.

(15) Ḥāshiya bar Muḳaddamāt Wāfī, a commentary on the preface of the book by Muḥammad bin Murtaḍā, known as Muḥsin al-Kāshī, entitled al-Wāfī.

When Āzād Afghān established his supremacy at Iṣfahān—he was ultimately defeated by Karīm Khān Zand (A.H. 1163-1193, A.D. 1750-1799), and was driven away from the country[1]—he captured and imprisoned many people among whom was a distinguished Christian priest. When 'Abdallāh heard this, he ransomed the prisoner and brought him home most respectfully and read the New Testament with him with great care. Similarly he arranged to bring to Shūshtar, to his own house, a Jewish scholar from Iṣfahān as well as a priest of the Fire-worshippers from Yazd. and read all their religious books with them for a long period.

He had always been saying that if any Emperor or King could afford to build a new observatory he would gladly take charge of it, and would perform the work in such a way that his observatory would surpass, in reputation, all the existing observatories of the world.

Though some may consider it below the dignity of such a great scholar as he was to compose poetry, he was also a great poet. There are some 5 or 6 hundred lines of poetry composed by him. His poetic name was *Fakīr*. He is the author of several works which I enumerate below as given in this History on pp. 60-61, and in the Buhār Library MS. of the Tuḥfat al-'Ālam, fol. 67 :—

(1) Risāla Madīnat an-Naḥv, a treatise on Arabic Syntax.

(2) Ḥāshiya Arba'īn Ḥadīth, a commentary on the forty Traditions of the Prophet written at the instance of the author's father.

(3) Risāla dar Taḥḳīḳ-i-Ḳibla-i-Shūshtar, a Persian treatise fixing the direction in which the people at Shūshtar should turn their faces in prayer. This treatise was written at the request of Isfindiyār Beg.[2]

(4) Risāla dar Taḥḳīḳ-i-Ḳibla-i-Ḥuwaiza, a Persian treatise fixing the direction in which people at Ḥuwaiza should direct their faces at the time of prayer. He wrote this treatise at the request of Saiyid 'Alī Khān, the Governor of Ḥuwaiza.

---

[1] This event took place in A.H. 1166 (A.D. 1752). See Sykes, *History of Persia*, vol. II., p. 374.

[2] For Isfindiyār Beg, see this History, p. 71.

very early anticipated that the boy would in after life develop into a great scholar and took great care of him so long as he lived. The old man, however, died in 'Abdallāh's infancy. The boy's father then had him educated in the recognised courses of Arabic study of the time. 'Abdallāh completed his full course of study at the age of 15 and then travelled to Iṣfahān, Khurāsān, Āzarbā'ījān and other parts of Persia and Turkey, and studied Astronomy and other branches of Science under the renowned authorities of those places. His scholarship became known throughout the country, and all kinds of difficult problems of Jurisprudence and Tradition, which were presented to him were solved by him to the satisfaction of every one. He also made pilgrimages to the different sacred places of Islām.

On the death of his father in A.H. 1158 (A.D. 1745) people assembled at the Madrasa, situated very close to his house, and requested him to take upon himself the *Imāmat*[1] and the charge of reading sermons at Friday-prayer. He, however, recommended as being a fitter person, his brother,[2] as-Saiyid Murtaḍā, who was accordingly selected for these duties From the court of Nādir Shāh 'Abdallāh was offered the duties of supervising religious state functions, which he accepted and discharged to the great satisfaction of all.

When Nādir Shāh declared himself Emperor of Persia and held a *Darbār* for this purpose, all Governors and Ambassadors were summoned for the occasion. At that time the author was ordered to deliver a sermon on the auspiciousness of the coronation, and the speech which he delivered was considered a master-piece On one occasion when all the eminent scholars and theologians from Constantinople, Bukhārā, and Baghdād assembled under the orders of Nādir Shāh, to discuss as to which sect of Islām was the best and could be considered to have been following the right path, the author represented the Shī'a sect and discussed the matter satisfactorily and at great length with the heads of the other sects.

[1] In the Shī'a sect *imāmat* (the function of leading prayers) and reciting sermons at the Friday-prayer are entrusted only to the most pious and recognised scholars.

[2] As-Saiyid Murtaḍā died in A.H. 1190 (A.D. 1776). *See* for his life Tuḥfat al-'Ālam fol. 71a.

INTRODUCTION.

The author of the "History of Shūshtar," as-Saiyid 'Abdallāh, came of a very distinguished family. His grandfather, as-Saiyid Ni'matallāh [1] was originally an inhabitant of Jazā'ir, near Basra (Busrah) but came later to live in Shūshtar in Persia. The author's grandfather as well as his father, as-Saiyid Nūr ad-Dīn,[2] were both eminent scholars. The family, which belonged to the Shī'a sect and was known as *Sādāt Nūrīya*[3], after having settled there, lived for generations in Shūshtar.

The author[4] was born on the 7th Sha'bān A.H. 1112 (A.D. 1700), at Shūshtar during the life time of his grandfather, who

[1] As-Sayid Ni'matallāh was born in A.H. 1050 (A.D. 1640), and not in A.H. 1150 (A.D. 1737), as given in Rawḍāt al-Jannāt, p. 220. He was one of the eminent scholars of Persia of his time. Tuḥfat al-'Ālam, fol. 54a, describes the reason for the shifting of his residence from Jazā'ir to Shūshtar as follows:—

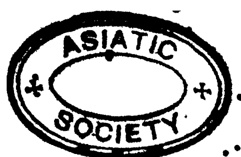
"In A.H. 1079, Ḥusain Pāshā bin 'Ali Pāshā, Governor of Basra, revolted against the Uthmānlī Sulṭān Muḥammad IV, A.H. 1058–1099 (A.D. 1648–1687). A Turkish army was sent to suppress him and Ḥusain Pāshā fled towards India from Basra. The army plundered and devastated the whole country from Jazā'ir to Basra, because the people therein were supposed to have sided with Ḥusain Pāshā. In consequence the people scattered to different countries. As-Saiyid Ni'matallāh was one amongst them. He first went to Ḥūwaiza and thence proceeded to, and settled at, Shūshtar at the request of the people of the place."

He is the author of many works and died on the 23rd Shawwāl, A.H. 1112 (A.D. 1700). For details of his life, *see* this History of Shūshtar, p. 56; Rawḍāt al Jannāt, *bāb an-nūn*, p. 220; Aml al-Āmil, p. 72; Nujūm as Samā', p. 268; Shudhūr al-'Iqyān, vol. II, fol. 250b where the date of his death is wrongly given A.H. 1130 (A.D. 1717); and Tuḥfat al-'Ālam, fol. 52a.

[2] As-Saiyid Nūr ad-Dīn was born in A.H. 1088, (A.D. 1677) and died in A.H. 1158, (A.D. 1745). He is the author of several works. For details *see* this History of Shūshtar, p. 59; Nujūm as-Samā', p. 238; and Tuḥfat al-'Ālam fol. 58b.

[3] Probably after the name of As-Saiyid Nūr ad-Dīn bin as-Saiyid Sa'd ad-Dīn, whom we find in the genealogical chain, mentioned in p. 58 of this History.

[4] The biography of the author that follows is based on this History, pp. 60, 133; Nujūm as Samā', pp 251–258; and Tuḥfat al-'Ālam fol. 62a–69a.



PREFATORY NOTE.

The first fascicle of this edition of the History of Shūshtar, containing pages 1–144, edited by Khān Bahādur Maulā Bakhsh, was published in 1914. For budgetary reasons immediate continuation could not be undertaken at the time When work on this text could be resumed the Society's office had lost touch with the Editor. Since then news has been received of his death. The Council of the Asiatic Society of Bengal have therefore decided to arrange for the completion of the work by another hand, and Shams-ul-'Ulamā' Professor Hidāyat Husain has kindly volunteered to undertake the labour. Owing to his help the work is now issued in its completed form, for which the Council of the Society and the learned public owe him their thanks.

Professor Hidāyat Husain is responsible for the edition from page 145 to the end, as well as for the Preface and List of Contents.

The edition has been made from a single and rare MS. No other copies have been traced in any MSS. Library in India, though a copy exists in the British Museum Collection, mentioned on page 214b of Dr. Rieu's Catalogue. It is, however, reported that other copies exist in private hands in India, though all efforts to procure them have been in vain.

The MS., which is fairly correct, is written in clear *Nasta'līk*, dated A.H. 1317 (A D. 1900), by a scribe Asadallāh Āsafī, who calls himself Shūshtarī, but does not mention the place of copying. The handwriting seems Persian.

JOHAN VAN MANEN,
General Secretary.

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,
1, PARK STREET, CALCUTTA.
December, 1924.

TADHKIRA-I-SHŪSHTAR

AN ACCOUNT OF SHŪSHTAR, FROM THE EARLIEST TIME TO A.H. 1169 WITH NOTICES OF ITS CELEBRATED MEN AND MEMOIRS OF THE AUTHOR'S LIFE.

BY

SAYYID 'ABDALLĀH BIN NŪR AD-DĪN BIN NI'MATALLĀH AL HUSAINĪ ASH-SHŪSHTARĪ (SURNAMED FAQĪR)

EDITED BY

KHAN BAHĀDUR MAULA BAKHSH

AND

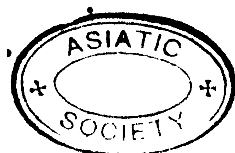
SHAMS-UL-'ULAMĀ' M. HIDAYET HUSAIN, PH.D., KHAN BAHADUR.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

1924.



BIBLIOTHECA INDICA.

WORK NO. 206.

TADHKIRA-I-SHŪSHTAR.

PERSIAN TEXT.